

روان شناسی و دین

سال هفتم، شماره دوم، پیاپی ۲۶، تابستان ۱۳۹۳



مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

فصل نامه «روان شناسی و دین» به استناد ماده واحده مصوب ۱۳۸۷/۳/۲۱ شورای عالی انقلاب فرهنگی و بر اساس نامه شماره ۱۰۴/الف مورخ ۱۳۹۰/۳/۲۱ شورای اعطای مجوزها و امتیازهای علمی وابسته به شورای عالی حوزه‌های علمیه، حائز رتبه «علمی - پژوهشی» گردید.

مدیر مسئول

محمدناصر سقایی

سر دبیر

محمدرضا احمدی

مدیر اجرایی و صفحه‌آرا

سجاد سلگی

ناظر چاپ

حمید خانی

سامانه ارسال و پیگیری مقالات

Nashriyat.ir/SendArticle

نمایه در ISC

اعضای هیئت تحریریه

محمدرضا احمدی

استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

علی‌رضا اعرافی

دانشیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

غلامعلی افروز

استاد دانشگاه تهران

محمدکریم خداپناهی

استاد دانشگاه شهید بهشتی

محمدجواد زارعان

استادیار جامعه المصطفی العالمية

محمدناصر سقایی بی‌ریا

استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

عباسعلی شاملی

استادیار جامعه المصطفی العالمية

سیدمحمد غروی

استادیار پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

علی فتحی آشتیانی

استاد دانشگاه علوم پزشکی بقیة الله

نشانی: قم، بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی

امام خمینی قدس سره - طبقه چهارم، اداره کل نشریات تخصصی

تحریریه ۳۲۱۱۳۴۸۰ - مشترکان ۳۲۱۱۳۴۷۴ - دورنگار ۳۲۹۳۴۴۸۳ (۰۲۵)

صندوق پستی ۳۷۱۶۵-۱۸۶

www.iki.ac.ir & www.nashriyat.ir

فروشگاه اینترنتی

http://eshop.iki.ac.ir

راهنمای تهیه و تنظیم مقالات

الف) شرایط عمومی

۱. مقالات ارسالی باید برخوردار از صبغه تحقیقی - تحلیلی، ساختار منطقی، انسجام محتوایی، و مستند و مستدل بوده و با قلمی روان و رسا به زبان فارسی نگارش یافته باشند.
۲. مقالات خود را در محیط WORD با پسوند Doc از طریق وبگاه نشریه به <http://nashriyat.ir/SendArticle> ارسال نمایید.
۳. حجم مقالات حداکثر در ۲۵ صفحه (۳۰۰ کلمه‌ای) تنظیم شود. از ارسال مقالات دنباله‌دار جدا خودداری شود.
۴. مشخصات کامل نویسنده شامل: نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی / تحصیلات، نشانی کامل پستی، نشانی صندوق الکترونیکی، شماره تلفن تماس، شماره دورنگار، مؤسسه علمی وابسته، همراه مقاله ارسال شود.
۵. مقالات ارسالی نباید قبلاً در نشریات داخلی و یا خارجی و یا به‌عنوان بخشی از یک کتاب چاپ شده باشند. و نیز همزمان برای چاپ به سایر مجلات علمی ارسال نشده باشند.
۶. از ارسال مقالات ترجمه شده خودداری شود. نقد مقالات علمی و یا آثار و کتاب‌های منتشر شده، که حاوی موضوعات بدیع یا نکات علمی ویژه، که با مقتضیات و نیاز جامعه علمی تناسب داشته باشد، امکان چاپ دارند. البته، چاپ مقالات پژوهشی و تألیفی بر این‌گونه مقالات اولویت خواهد داشت.

ب) نحوه تنظیم مقالات

- مقالات ارسالی باید از ساختار علمی برخوردار باشند؛ یعنی دارای عنوان مشخصات نویسنده، چکیده، کلیدواژه‌ها، مقدمه، بدنه اصلی، نتیجه و فهرست منابع باشند.
۱. چکیده: چکیده فارسی مقاله (در صورت امکان به همراه چکیده انگلیسی) حداکثر ۱۵۰ کلمه تنظیم گردد و به اختصار شامل: بیان مسئله، هدف پژوهش، روش و چگونگی پژوهش و اجمالی از یافته‌های مهم پژوهش باشد. در چکیده از طرح فهرست مباحث یا مرور بر آنها، ذکر ادله، ارجاع به مأخذ و بیان شعاری خودداری گردد.
 ۲. کلیدواژه‌ها: شامل حداکثر ۷ واژه کلیدی مرتبط با محتوا که ایفاکننده نقش نمایه موضوعی مقاله باشد.
 ۳. مقدمه: در مقدمه مقاله، مسئله تعریف، به پیشینه پژوهش اشاره، ضرورت و اهمیت پژوهش طرح، جنبه نوآوری بحث، سؤالات اصلی و فرعی، تصویر اجمالی ساختار کلی مقاله بر اساس سؤالات اصلی و فرعی مطرح و مفاهیم و اصطلاحات اساسی مقاله تعریف گردد.
 ۴. بدنه اصلی: در سامان‌دهی بدنه اصلی مقاله، یکی از شرایط زیر لازم است:
 - الف - ارائه‌کننده نظریه و یافته جدید علمی؛
 - ب - ارائه‌کننده تقریر و تبیین جدید از یک نظریه؛
 - ج - ارائه‌کننده استدلال جدید برای یک نظریه؛
 - د - ارائه نقد جامع علمی یک نظریه.
 ۵. نتیجه‌گیری: نتیجه بیانگر یافته‌های تفصیلی تحقیق است که به‌صورت گزاره‌های خبری موجز بیان می‌گردد. از ذکر بیان مسئله، جمع‌بندی، مباحث مقدماتی، بیان ساختار مباحث، ادله، مستندات، ذکر مثال یا مطالب استطرادی در این قسمت خودداری شود.
 ۶. فهرست منابع: اطلاعات کتاب‌شناختی کامل منابع و مأخذ تحقیق (اعم از فارسی، عربی، و لاتین) در انتهای مقاله براساس شیوه زیر آورده می‌شود:

نام خانوادگی و نام نویسنده، (سال نشر) نام کتاب، (ترجمه یا تحقیق)، نوبت چاپ، محل نشر، ناشر.
نام خانوادگی و نام نویسنده، (سال و ماه یا فصل نشر) «عنوان مقاله»، نام نشریه، شماره نشریه، صفحات ابتدا و انتهای مقاله.
۷. آدرس دهی باید بین متنی باشد: (نام نویسنده، سال نشر، صفحه)

ج. یادآوری

۱. حق رد یا قبول و نیز ویرایش مقالات برای مجله محفوظ است.
۲. مجله حداکثر پس از چهار ماه از دریافت مقاله، نتیجه پذیرش یا عدم پذیرش را به نویسنده اطلاع خواهد داد.
۳. حق چاپ مقاله پس از پذیرش برای مجله محفوظ و امکان نقل مطالب در جای دیگر با ذکر نشانی نشریه بلامانع است.
۴. مطالب مقالات مبین آراء نویسندگان آنهاست و مسئولیت آن نیز بر عهده آنهاست.
۵. مقالات دریافتی، نرم‌افزارها، و... در صورت تأیید یا عدم تأیید بازگردانده نمی‌شود.

بررسی انتقادی «روی آورد یادگیری به رشد اخلاقی» از منظر قرآن / ۵

صادق کریمزاده

نظریه انگیزش در اندیشه دینی / ۳۹

ابوالقاسم بشیری

اثر بخشی مداخله شناختی - رفتاری گروهی، بر افزایش رضامندی زناشویی زنان ... / ۶۱

که لایلا آگاه / مسعود جان‌بزرگی / عذرا غفاری

بررسی تأثیر آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی بر کودکان / ۸۱

که اکبر سلیمان‌نژاد / حورا سودی

پیش‌بینی‌کنندگی سبک زندگی بر اساس نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی در ... / ۹۹

که فرزانه خالقی دهنوی / فریبا یزدخواستی

رابطه احساس قدردانی نسبت به خدا با شخصیت و کارکردهای مثبت روانی در ایران و لهستان / ۱۱۱

که ناصر آقابابایی / آگاتا بلچنیو

رابطه جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی مریدان قرآن / ۱۲۵

که جمال عاشوری / محمدرضا صفاریان / نورالله یوسفی

ملخص المقالات / ۱۳۷

۱۵۰ / Abstracts

بررسی انتقادی «روی آورد یادگیری به رشد اخلاقی» از منظر قرآن

صادق کریمزاده / استادیار گروه علوم تربیتی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی*
 دریافت: ۱۳۹۲/۱۲/۱۶ - پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۳۰
 skarimzadeh178@yahoo.com

چکیده

هدف این مقاله، توصیف جنبه‌های مختلف فرایند رشد اخلاقی در روی آورد یادگیری و بررسی انتقادی آن، به‌ویژه از طریق تعالیم اسلامی و به روش اسنادی است. روی آورد مزبور، رشد اخلاقی را «یادگیری انجام رفتار اجتماعی مورد پذیرش جامعه خاص، که از طریق پیامدهای آن تقویت می‌شود» توصیف می‌کند. گستره این فرایند، «رفتار اجتماعی پذیرفته‌شده» و مؤلفه اصلی آن «رفتار اخلاقی»، در برابر شناخت و هیجان اخلاقی، بوده و تقویت، به‌ویژه شکل اجتماعی آن، سازوکار عمده به‌شمار می‌رود. عدم پذیرش ارزش‌های ذاتی و نیز ارزش‌های اخذشده از منابع فرااجتماعی، عدم تسری رمز اخلاق به رفتارهای اخلاقی ناسازگار با هنجارهای موجود، نادیده گرفتن مؤلفه‌های شناختی و هیجانی اخلاق و غفلت از سازوکارهایی غیر از تقویت، کاستی‌های عمده‌ای است که از دیدگاه اسلامی مواضع این روی آورد را به چالش می‌کشد.

کلیدواژه‌ها: قرآن، روی آورد یادگیری، چیستی، گستره، مؤلفه، سازوکار.

مقدمه

مطالعه جنبه‌های مختلف رشد اخلاقی از آغاز شکل‌گیری روان‌شناسی نوین در کانون توجه پژوهشگران (برای نمونه فروید، ۱۹۲۳؛ هارت‌شورن و می، ۱۹۲۸) تاکنون (برای نمونه آیسنبرگ و همکاران، ۲۰۰۲؛ توریل، ۲۰۰۲) بوده است. در طول یک قرن گذشته، روی‌آوردهای روان‌شناختی و نظریه‌های متعددی در باب این موضوع شکل گرفته است. روی‌آوردهای یادشده، با تمرکز بر پرسش‌های اصلی این حوزه و عمدتاً با تأکید بر مؤلفه‌هایی همچون عواطف و شناخت‌ها، به بررسی این پدیده مهم برخاستند. با وجود این، یکی از راه‌های مطالعه رشد اخلاقی این است که مطالعه رفتار و کردار را، به‌عنوان ملاک اصلی اخلاق، قرار داده است. رفتار و کردار، همان مؤلفه‌ای است که بیشتر مردم به هنگام بحث از اخلاق و با استفاده از درک عمومی خود از آن سخن می‌گویند. بحث از رشد اخلاقی بسنده فرد یا گروه، بحث از یک شیوه رفتار شایسته مثل کمک به هم‌نوع است. همچنین، بحث از کاستی‌های فرد یا گروه خاصی در زمینه اخلاق، استناد به شیوه رفتاری نامناسب است. برای مثال، تقلب در امتحان، دروغ‌گویی برای حفظ آبرو، فریب دادن دیگران، کمک‌کردن به افراد فقیر و تنگدست، همگی از جمله اموری هستند که عنوان «خوب» یا «بد» را در ذهن تجسم می‌کند. با وجود این، هیچ‌یک از موارد یادشده از سنخ اندیشه یا احساس اخلاقی، که محور اصلی بسیاری از پژوهش‌های مربوط به رشد اخلاقی است، نمی‌باشد.

یکی از روی‌آوردهای حوزه رشد اخلاقی از سوی پژوهشگران، سنت یادگیری است که بر مبنای پژوهش‌های افرادی همچون جان بی واتسون، در مورد شرطی‌سازی رفتار، بی‌اف/اسکینر، در مورد شرطی‌شدن کنشگر به وجود آمده است. اساس این دیدگاه، بر پذیرش نقش بی‌بدیل اکتسابات و یادگیری‌ها در فرایند «شدن» انسان است. رشد در درجه اول، از تجربه ناشی می‌شود. کودکان با ورود به دنیای مادی و اجتماعی، رفتارهای جدید را یاد می‌گیرند، شیوه‌های رفتاری گذشته را تغییر می‌دهند و با تراکم روزافزون تجربه‌های خاص، رشد می‌کنند (میلر، ۲۰۱۱، ص ۲۲۴). بررسی موضع خاص این رویکرد روان‌شناختی در زمینه اخلاق، به‌ویژه از این جهت اهمیت دارد که در چارچوب نظام اندیشه خاص می‌کوشد روان‌شناسی را از اینکه یک شاخه فلسفی به حساب آید، به علم تبدیل کند. همچنین، رویکرد مزبور از نظم خاصی برخوردار بوده و در ادبیات روان‌شناختی حاضر زنده است و ما را به درک بهتر رفتار یاری رسانده است (بونژه و آردیلا، ۱۹۸۷، ص ۵۱).

روی‌آورد یادگیری، همانند سایر روی‌آوردهای رشد اخلاقی، علاوه بر اینکه توضیحات سودمندی

در مورد رشد اخلاقی، عوامل، همبسته‌ها و چگونگی تحقق آن در مقاطع گوناگون رشدی ارائه می‌دهند، از برخی دیدگاه‌های کلی نسبت به اخلاق بهره می‌برد که بنیان نظریه رشد اخلاقی را تشکیل داده و اجزای مختلف نظریه را تحت تأثیر قرار می‌دهند. یکی از این دیدگاه‌های اساسی، به چگونگی تفسیر اخلاق و رشد آن در فرد مربوط می‌شود. موضوع دوم، گستره‌ای است که این نظریه برای فرایند رشد اخلاقی در نظر گرفته و امور فراتر از آن را خارج از قلمرو آن فرض می‌کند. همچنین، مؤلفه اصلی که در تحقق رفتار اخلاقی نقش دارند، موضوع سوم است که نظریه آن را توصیف می‌کند.

این پژوهش، با بازخوانی مواضع روی آورد یادگیری، بررسی مواضع آن در سه مسئله یادشده را بر عهده می‌گیرد. علاوه بر این، داوری در مورد مواضع مرتبط با این دیدگاه، به‌ویژه با استفاده از مضامین اندیشه اسلامی، هدف دیگر این مقاله است. به دلیل موقعیت کلیدی نظریه رفتارگرایی/سکینر و اهمیت فراوان آن در این سنت پژوهشی، و نیز پرهیز از تطویل بحث، موضوع مقاله بر توصیف و نقد اندیشه‌های ایشان متمرکز خواهد بود. توصیف و نقد نظریه‌های دیگر، که در دامنه این روی آورد قرار می‌گیرند، به مقاله دیگری موکول می‌شود. در برخی موارد، تلاش شده است با ارائه تصویری گویا از جنبه‌های روش‌شناختی و روان‌شناختی موضوع، به استنتاج دیدگاه یادشده پردازد.

پیشینه روان‌شناسی رشد اخلاقی در سنت یادگیری

رفتارگرایی، به‌عنوان یک نظریه پیشگام در سنت یادگیری، اندکی پیش از جنگ جهانی اول در آمریکا به وجود آمده و به سرعت به گرایش غالب روان‌شناختی در آن کشور تبدیل شد و بر دانش‌های اجتماعی، تأثیر سودمند و قاطعی گذاشت. واتسون، بارزترین چهره طرفدار رفتارگرایی، از این موضع طرفداری می‌کرد که مطالعه انسان باید بر پایه ویژگی‌های رفتاری قابل مشاهده او صورت پذیرد. مشاهده درونی و توصیف حالات ذهنی یا درون‌نگری، نمی‌تواند به پیش‌بینی و کنترل رفتار کمک کند. در روان‌شناسی پیشنهادی او، همه رفتارها، حتی رفتارهای پیچیده، براساس داده‌های تعریف‌شده دقیق مشاهده‌ای، تحلیل و تبیین می‌شد. با استفاده از اندیشه بازتاب‌های شرطی پاولف، امکان تحلیل هیجانات و افکار به الگوها یا مجموعه‌هایی از بازتاب‌های فطری یا اکتسابی، که از طریق شرطی‌سازی به‌دست آمده و یکپارچه شده‌اند، وجود داشت. از این‌رو، روان‌شناسی تطبیقی، که مطالعه گونه‌های پایین‌تر از انسان است، به دلیل امکان دقت علمی زیاد در طراحی آزمایش‌ها، مورد توجه بیشتر قرار گرفت. روش آزمایشی به‌صورت روش اصلی و از برخی جهات، به‌عنوان تنها روش تحقیق علمی پذیرفته شده، معرفی شد (مک‌کبی، ۱۹۹۲، ص ۱۱).

این رویکرد، رفتار اخلاقی را به مجموعه‌ای از بازتاب‌های خودکار، که از طریق فرایند شرطی‌سازی به دست آمده‌اند، تقلیل داد. رفتارهای پیچیده اخلاقی، به اجزا و واحدهای کوچک‌تر و متمایز از یکدیگر تحلیل برده می‌شود تا شناخت آن آسان‌تر شود. از آنجاکه رفتارگرایی، رفتار انسان را تعیین‌شده می‌داند، جایگاهی برای خودفرمانی یا گزینش آزاد اخلاقی وجود ندارد. نقش اصلی به محیط اختصاص دارد، به هنگام تولد، تفاوت‌های فردی وجود ندارند و اینکه افراد چه بشوند، حاصل تجربه آنان از تقویت‌های مختلف است.

اسکینر بیش از *واتسون*، بر ارزش مشاهده‌تجربی رفتار، اصرار می‌ورزید. وی تأکید افراطی بر عوامل محیطی را حفظ کرده و عوامل جسمانی و مسائل شناختی یا فرایندهای درونی دیگر را کم‌اهمیت شمرد. از این‌رو، شرطی‌سازی عامل به صورت ابزار تبیین تقریباً همه رفتارهای جهت‌دار معرفی شد و وظیفه تحقیقات، تنها یافتن الگوهای تقویت بود. در حوزه رشد اخلاقی، فنون شرطی‌سازی عامل، در شکل‌دهی رفتار مورد استفاده قرار می‌گیرند. فرض بر این است که رفتارها، محصول الگوهای تقویت‌اند، و به هیچ ویژگی اخلاقی بر نمی‌گردند (همان، ص ۱۶).

از میان موضع‌گیری‌های نظری متأثر از رفتارگرایی، نظریه‌های اجتماعی شناختی به مسئله رشد اخلاقی بیشتر پرداخته‌اند. با رشد برخی نظام‌های یادگیری همچون نظام‌های *هال* و *تولمن*، محققان به تدریج توجه خود را به الگوهای پیچیده‌تر رفتار انسانی، از قبیل شناخت، تعامل اجتماعی، و شخصیت، معطوف نمودند. آراء روان‌تحلیل‌گیری در این فرایند بسیار مؤثر بودند. امروزه بسیاری از پژوهش‌های تجربی مرتبط با رفتار اخلاقی از سوی پژوهشگرانی انجام می‌شود که می‌توان آنها را تحت عنوان نظریه پردازان شناختی اجتماعی طبقه‌بندی نمود. این گروه، بیش از اینکه بر اساس تأکیدهای نظری شناسایی شوند، از طریق مفروضه‌های روش شناختی مشخص می‌شوند. در یک نگاه کلی، ایشان نظریه اخلاقی را به‌عنوان محصول یادگیری می‌پذیرند و ساخت‌های شناختی را غیرضروری تلقی می‌کنند. نظریه‌پردازان این سنت پژوهشی، رویکردهای آزمایشی را در تحقیقات به کار می‌گیرند و مطالعاتشان از لحاظ طرح تحقیق کاملاً دقیق و بر رفتارهای خاص متمرکز است (همان). این تحقیقات، طیف وسیعی از موقعیت‌ها را از جمله تصمیم‌گیری‌های اخلاقی مرتبط با گول‌زدن دیگران، دزدی، یا دروغ گفتن شامل می‌شود. افزون بر این، مطالعات زیادی در مورد رفتار اجتماعی نیز انجام شده است که بیشتر بر روی کودکان اجرا شده و براساس رویکرد رشدی، به بررسی عوامل تعیین‌کننده رفتار یاری‌گرانه می‌پردازد.

رفتارگرایی و رشد اخلاقی

به اعتقاد اسکینر، به عنوان یک رفتارگرای بنیادی، تقریباً همه مشکلات اصلی به رفتار ما انسان‌ها مربوط می‌شود. به همین دلیل، تغییر و اصلاح رفتار می‌تواند اوضاع ما را بهبود بخشد. آنچه که می‌تواند در این زمینه به ما کمک کند، طراحی دانشی است که بتوان از آن یک فناوری رفتار را استخراج کرد (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۲۹). او در این باره می‌نویسد:

ما به ایجاد تغییرات گسترده در زمینه رفتار انسان نیاز داریم، اما این کار را نمی‌توانیم به کمک دانش فیزیک و زیست‌شناسی انجام دهیم. آنچه ما به آن احتیاج داریم، فناوری رفتار است. یک فناوری رفتاری که از توان و دقت فناوری فیزیکی و زیست‌شناختی بهره‌بردار، وجود ندارد (همان، ص ۱۰-۱۱).

اسکینر بر این باور بود که دانش‌هایی همچون فیزیک و زیست‌شناسی جدید، مسائلی را روشن ساخته‌اند که از برخی ابعاد از رفتار انسان ساده‌تر نیستند (همان، ص ۱۲-۱۳). با وجود اینکه رفتار انسان یک زمینه دشوار در حوزه مطالعات علوم است، تفاوت دانش مربوط به شناخت رفتار انسان و دانش فیزیک و زیست‌شناسی در این نیست که شناخت رفتار انسان و تولید فناوری مربوط به آن، از اولویت کمتری برخوردار بوده، بلکه به دلیل این است که در کانون توجه علاقه ما قرار نگرفته و همه امکانات آن مورد بررسی واقع نشده است.

به اعتقاد اسکینر، ضعف عمده در بیشتر مباحث جاری در مورد رفتار انسان، به تفسیر ما از علل رفتار مربوط می‌شود (همان، ص ۱۳). در گذشته، ما انسان‌ها اگر علت یک واقعه را می‌دیدیم، در تبیین یک رویداد به همان واقعیت دیده‌شده استناد می‌کردیم. اما اگر علت آن قابل دیدن نبود، به اموری که قابل رسوخ در درون پدیده‌ها باشد، متوسل می‌شدیم. حتی در دانش‌هایی نظیر روان‌شناسی نیز برای پیدا کردن علل رفتار به اموری از قبیل اراده، عاطفه، احساس، قصد و سایر صفاتی که در درون ما قرار دارند، ارجاع می‌دهیم؛ چیزی که شاید بتوان آن را شخصیت‌دادن به اشیا و پدیده‌ها نام نهاد. اسکینر در این زمینه می‌گوید:

(دانش‌هایی همچون) فیزیک و زیست‌شناسی به زودی تبیین‌های درونی را رها کرده و به علل سودمندی متوسل شدند، اما در زمینه مطالعه رفتار انسان، چنین حرکت مهمی رخ نداد. اما رفتار انسان هنوز هم به طور عام به عللی که در درون او جای گرفته‌اند، نسبت داده می‌شود. برای نمونه (هنوز هم) گفته می‌شود یک نوجوان بزهکار از شخصیت آشفته خود رنج می‌برد (همان).

به نظر اسکینر (۱۹۷۱) سپرده ارثی شخص، که محصول تکامل نوع اوست، بخشی از امور ذهنی را تبیین می‌کند و پیشینه فرد هم بخش دیگر را توضیح می‌دهد. ساختارهای ژنتیکی، گستره کلی

پاسخ‌هایی را که از فرد سر می‌زند، مشخص می‌کنند. پرخاشگری به میلیون‌ها سال تاریخ تکامل انسان بازمی‌گردد و اضطرابی که در سال‌های کودکی حاصل شده است تا زمان پیری باقی می‌ماند. با وجود این، تنها محیط است که باید در کانون توجه ما باشد؛ زیرا بر این فرایند کنترل داشته و خواهد داشت (همان، ص ۱۶). از این‌رو، برای شناخت علل رفتار، لازم نیست به جست‌وجوی درون و ذهن آدمی و فرض حالات ذهنی یا انگیزش‌های درونی برای تعیین رفتار، اقدام نمود. بدین ترتیب، اسکینر در راه‌حل نهایی برای شکوفایی دانش ما در مورد رفتار و ایجاد فناوری آن، به رابطه مستقیم و بدون واسطه محیط و رفتار می‌رسد:

ما زمانی می‌توانیم همان مسیر دانش‌های فیزیک و زیست‌شناسی را دنبال کنیم که به‌طور مستقیم به رابطه میان رفتار و محیط روی آوریم و حالت‌های میانجی ذهنی فرضی را نادیده بگیریم. دانش فیزیک از طریق نگاه دقیق‌تر به شادمانی یک جسم در حال سقوط یا زیست‌شناسی با توجه به ارواح زندگی‌بخش، به پیشرفت نائل نشدند، بنابراین، ما هم در رسیدن به یک تحلیل علمی از رفتار، محتاج این نیستیم که چند و چون واقعیت شخصیت، حالت‌های ذهنی، احساسات، صفات شخصیت، مقاصد، نیات یا سایر لوازم انسان خودمختار را کشف کنیم (همان، ص ۲۰).

به اعتقاد اسکینر (۱۹۷۱)، ریشه‌یابی رفتار انسان تاکنون از طریق تبیین‌های ذهنی و خیالی صورت پذیرفته است. این خود بر مشکلات فهم رفتار افزوده و جایگاه محیط را بیش از پیش با ابهام روبه‌رو می‌کند:

اگر ما تبیین‌های غیرذهنی را می‌خواهیم ظاهراً باید آنها را در محیط بیرون جست‌وجو کنیم، اما مسئله این است که نقش محیط هم به هیچ روی روشن نیست. مشکل این است که محیط به شیوه‌ای عمل می‌کند که توجه ما را جلب نمی‌کند: محیط نه دفع می‌کند و نه جذب می‌کند، بلکه انتخاب می‌کند (همان، ص ۲۱-۲۲).

هرچند شناخت نقش محیط در شکل‌دهی و نگهداری رفتار آسان نیست، اما با تلاش زیاد می‌توان به آن دست یافت: «اگر کنش متقابل میان موجود زنده و محیط فهمیده شود، تأثیراتی که زمانی به حالت‌های ذهنی، احساسات و صفات اسناد داده می‌شد، به شرایط در دسترس (و قابل فهم) ربط داده خواهد شد و احتمالاً به فناوری رفتار دست پیدا خواهیم کرد» (همان، ص ۳۰).

رویکرد فوق در رفتار انسان، توصیفی است که از خلقت نوزاد انسانی بر مبنای دو پیش‌فرض ارائه می‌شود: الف. نوزاد انسان با مجموعه‌ای بازتاب که ویژه نوع اوست، به دنیا می‌آید؛ ب. او همچون، با ذهنی متولد می‌شود که همچون لوح سفیدی است. اما این وضع خیلی زود تغییر می‌کند و بر اثر برخورد با محیط و تحریکات حسی ناشی از آن و تعامل‌های مستمر، تداعی‌ها

تشکیل و انباشت می‌شوند و این لوح نانوخته قبلی، نقش و نگار خاص خود را پیدا می‌کند (محسنی، ۱۳۹۰، ص ۶۸).

با وجود این، اینکه گفته می‌شود نیروهای محیطی ریشه‌های اساسی رفتار، اعم از اخلاقی و غیر آن هستند، معنایش این نیست که رفتار از همان آغاز پیدایی، واکنشی در برابر شرایط و محرک‌های پیرامونی است. بعکس، اسکینر کودک را موجودی می‌داند که فطرتاً فعال است و سرشت او بدین‌گونه نیست که تنها به محرک‌ها واکنش نشان دهد، بلکه او دارای توانایی دادن و گرفتن پاسخ است. این پیش‌فرض، به‌ویژه برای او اهمیت بسیار دارد و در مورد آن می‌گوید: «خلاصه کلام اینکه رفتار عاملی بیش از آنچه از فرد گرفته شده باشد، از طرف او صادر شده است» (اسکینر، ۲۰۰۵، ص ۱۰۷). او از رفتاری حرف می‌زند و آن را مبنای نظریه خود قرار می‌دهد که روی محیط عمل می‌کند تا نتیجه‌ای به بار آورد. درحالی‌که رفتارهای واکنشی، تحت مهار مستقیم و بی‌واسطه محرک‌های پیش‌رفتاری است، رفتار عاملی، در اصل توسط موجود زنده و در غیاب محرک برانگیزاننده‌ای که به آسانی قابل تشخیص نیست، صادر، و با نتایجی که به بار می‌آورد، کنترل می‌شود. از آنجاکه این نوع رفتار در ابتدا با محرک‌های شناخته‌شده همراه نیست و از سوی فرد آغاز می‌شوند، خودبه‌خودی به نظر می‌رسند. وقتی که رفتار شروع شد و در محیط به مرحله ظهور رسید، نقش محیط هم جلوه می‌کند. اگر این رفتار برای جنبه‌ای از محیط به گونه‌ای بود که نتایج مثبت یا ناگواری را در مقابل آن آشکار کند، رفتار موردنظر دوباره تکرار شده یا دیگر ظاهر نمی‌شود. اگر یک رفتاری از محیط دریافتی تقویت شود، خود آن رفتار یا رفتار مشابهی که احتمالاً همان نتایج را به دنبال دارد، دوباره رخ می‌دهد. اگر محیط نسبت به یک رفتار واکنش منفی نشان داده و عامل را با یک محرک آزاردهنده مجازات کند، یا یک امر مطلوب را از دسترس او دور کند، احتمال تکرار آن رفتار کاهش می‌یابد. بنابراین، محیط در تعیین رفتار، شکل‌دهی و نگهداری آن نقش‌آفرین است.

بدین ترتیب، می‌توان گفت: اصلی‌ترین جنبه‌ای از محیط که هرگونه رفتار- و از جمله رفتار اخلاقی- را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، فرایند تقویت، یعنی جریانی است که از طریق پیامدهای آن، نیرومندی پاسخ را افزایش می‌دهد. اگر یک رفتار پیامد خاصی به دنبال داشته باشد، به احتمال زیاد این رفتار تکرار می‌شود. تقویت همیشه به معنای سیر شرایط فرد در جهت افزایش احتمال بازگشت رفتار خاص است، اما این حرکت ممکن است با افزودن یک عنصر مطلوب به موقعیت فرد (تقویت مثبت) یا خارج کردن یک محرک آزارنده یا ناخوشایند از موقعیت (تقویت منفی) صورت پذیرد. تقویت منفی از هر لحاظ می‌تواند به اندازه تقویت مثبت، رفتار را نیرومند سازد.

تقسیم دیگری که اسکینر در مورد تقویت ارائه می‌دهد، به اجتماعی بودن و غیراجتماعی بودن این فرایند مربوط می‌شود. منظور از «تقویت اجتماعی»، هر فرایند اجتماعی است که موجب افزایش احتمال یا فراوانی رفتاری می‌شود که مقدم بر آن انجام شده است (ریس و ریس، ۲۰۰۱، ص ۶۱۹). تقویت اگر اجتماعی باشد، از ناحیه گروه یا جامعه گسترده‌تر اجرا می‌شود، ولی نوع دوم در موقعیت‌های فردی به کار می‌رود. توجه دوستان، تأییدهای گوناگون آنها از رفتار خاص و احتمالاً پذیرفتن دیدگاه‌های فرد و پیروی از آنها، تقویت‌هایی هستند که از سوی جامعه عملی می‌شوند. تقویت اجتماعی را نباید از هر جهت، شبیه به تقویت غیراجتماعی دانست، دلیل آن هم ویژگی‌هایی است که در تقویت‌های غیراجتماعی، کمتر یافت می‌شود. اسکینر در این باره می‌نویسد:

تقویت اجتماعی از ابعاد مختلف با شرایط مکانیکی و ماشین‌وار تفاوت می‌کند. تقویت اجتماعی از لحظه‌ای به لحظه دیگر تغییر می‌کند و به شرایط عامل تقویت‌کننده بستگی دارد. بنابراین، به خاطر وجود شرایط مختلف، پاسخ‌های گوناگون ممکن است به نتیجه یکسانی منجر شود و یک پاسخ می‌تواند به نتایج متفاوت ختم شود. در نتیجه، دایره شمول رفتار اجتماعی گسترده‌تر از رفتار قابل مقایسه آن در محیط غیراجتماعی، می‌باشد. آن، همچنین، از انعطاف بیشتری برخوردار است، به این معنا که وقتی رفتار موجود زنده مؤثر نباشد، امکان دارد خیلی سریع آن پاسخ را کنار گذاشته و پاسخ دیگری بدهد (اسکینر، ۲۰۰۵، ص ۲۹۹).

با وجود اینکه نوعی نسبت در تقویت، به شکل کلی آن، وجود دارد، به نظر می‌رسد نسبت در تقویت اجتماعی گسترده‌تر باشد. اسکینر در این باره می‌گوید:

در یک نظام اجتماعی، یک تقویت ممکن است برای یک فرد مثبت باشد و برای فرد دیگر منفی. وقتی از غنایم جنگی به‌عنوان یک تقویت برای رزمنده فاتح جنگ یاد می‌شود، به این خاطر است که اثر ناخوشایندی در رزمنده مغلوب ایجاد می‌کند. کودکی که یک اسباب‌بازی را از یک کودک می‌گیرد، از این طریق تقویت شده است، اما کودکی که آن را از دست داده است، از این وضعیت متنفر است. خواستگاری که با موافقت طرف مقابل روبه‌رو شده است، به‌طور حتم شرایط نامساعدی را برای خواستگاران دیگر فراهم می‌کند (همان، ص ۳۲۳).

افراد به دلیل کسب تقویت‌های موجود در گروه، به تشکیل گروه و عضویت در آن، اقدام می‌کنند. همین ویژگی سبب می‌شود مهار اجتماعی جایگاه عمده‌ای در تکوین رفتار مطلوب و اصلاح رفتارهای نادرست پیدا کند. به باور اسکینر، رفتار فرد از طریق وابستگی‌هایی مهار می‌شود که می‌تواند به وسیله جامعه، فرد دیگر یا حتی خود او ایجاد شده باشد. با وجود این، همه صور مهار رفتار، با مهار اجتماعی رابطه مستقیمی دارد و اراده آزاد نقش چندانی در آن ندارد.

براساس آنچه گفته شد، منشأ رفتارهای اخلاقی و سازوکار شکل‌گیری آنها را باید در قوانین و اصول کلی رفتار دنبال نمود. رفتار اخلاقی را نمی‌توان از طریق گنجاندن برخی مفاهیم ذهنی - از قبیل اراده یا انتخاب فرد - بین رفتارها و رویدادهای علیّی پیش از آن توجیه نمود. به اعتقاد/سکینر، استفاده از این امور در تبیین رفتارهای اخلاقی، به علت آنکه توجه ما را از علل واقعی رویدادها دور می‌کند، تنها موجب گمراهی و ابهام می‌شود. در واقع چیزی را هم تبیین نمی‌کنند. رفتار اخلاقی هر فرد را حوادث و رویدادهایی که در گذشته و حال برایش اتفاق افتاده است، رقم می‌زند. در میان این رویدادها، فرایندهای ناشی از محیط پیرامونی، یعنی تقویت، به‌ویژه تقویت اجتماعی، نقش اصلی را در تعیین رفتار اخلاقی بر عهده دارند.

مهار از طریق جامعه: افراد، گروه‌های اجتماعی را تشکیل می‌دهند؛ زیرا چنین رفتاری تقویت‌کننده است. گروه‌ها به نوبه خود با تدوین قوانین، مقررات و رسوم مدون یا غیرمدونی که موجودیت مادی فراتر از زندگی اعضا دارند، اعضای خود را مهار می‌کنند. قوانین یک ملت، مقررات یک سازمان و سنت‌های یک فرهنگ از روش‌های مهار متقابل هر فرد فراتر می‌روند و متغیرهای مهارکننده قدرتمندی می‌شوند که در زندگی اعضا نقش ایفا می‌کنند (فیست و فیست، ۲۰۰۸، ص ۶۳).

نیروها و فنون اجتماعی بسیاری وجود دارند که رفتار ما را مهار می‌کنند. یکی از این عوامل را می‌توان با عنوان کلی فرایندهای شرطی‌سازی کنشگر توصیف کرد (اسکینر، ۲۰۰۵، ص ۶۶). جامعه از طریق سه روش اصلی، اعضای خود را کنترل می‌کند. این شیوه‌ها، که از اصول شرطی‌سازی کنشگر اخذ شده‌اند، عبارتند از: تقویت مثبت، تقویت منفی و تنبیه. والدین ممکن است برای تلاش زیاد فرزند خود در فعالیت‌های نوع‌دوستانه در فرصت‌های مناسب او را مورد تحسین قرار دهند (تقویت مثبت)، یا وقتی کودک به دلیل یک رفتار نامطلوب از والدین خود پوزش می‌طلبد، محرومیت او برای شرکت در میهمانی خانوادگی را کاهش دهند (تقویت منفی). همچنین، والدین ممکن است به دلیل رفتار ناشایست کودک، تکلیف پرزحمتی مثل شستن ظروف آشپزخانه را به او واگذار کنند (تنبیه). در این موارد، والدین تقویت یا تنبیه را با رفتار کودک پیوند می‌زنند. اثربخشی سازوکارهای تکوین، یا تغییر رفتار خاص به شیوه اجرای آنها، موقعیت زیستی فرد و پیشینه تقویت او بستگی دارد. به هر حال، آنچه که به رفتار فرد شکل یا ثبات می‌بخشد، نتایج عمل او می‌باشد.

تنبیه برای حذف رفتار زشت، خطرناک یا هر شکل از رفتار نامطلوب از خزانه رفتار فرد در نظر گرفته می‌شود. تنبیه با این فرض تجویز می‌شود که اگر کسی را به دلیل رفتار خاصی تنبیه

کنند، او در آینده به احتمال کمتری به انجام آن کار مبادرت خواهد کرد. با وجود این، اسکینر چنین دیدگاهی را ساده لوحانه دانسته و اثربخشی تنبیه برای تقلیل احتمال رفتار نادرست را نمی‌پذیرد. کودکی که به دلیل بازی جنسی به سختی تنبیه می‌شود، الزاماً رغبت کمتری به ادامه این رفتار نخواهد داشت (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۶۴-۶۵)؛ زیرا بعد از آنکه وابستگی‌های تنبیهی از بین بروند، رفتار تنبیه‌شده دوباره ظاهر می‌شود.

«بیان وابستگی‌های تقویت» روش دوم برای مهار اجتماعی رفتار می‌باشد (اسکینر، ۲۰۰۵، ص ۳۱۹). در صورتی که فنون مهار رفتار مبتنی بر تقویت یا تنبیه را به گونه‌ای به کار ببریم که وابستگی‌های تقویت روشن نباشد، حاصلی جز عدم توانایی فرد در مهار رویدادهای مورد نظر نخواهد داشت. اما اگر رابطه میان رفتار و پیامدهای آن را به روشنی برای فرد توصیف کنیم، امکان توفیق در مهار رفتار به میزان چشمگیری افزایش خواهد یافت. توصیف این وابستگی‌ها، اغلب از طریق کلمات، الفاظ و علائم برای فرد صورت می‌پذیرد و از طریق آن، وابستگی‌های رفتاری، که هنوز از فرد صادر نشده است، به او یاد داده می‌شود. پیام‌های مندرج در رسانه‌های عمومی و محیط‌های مدارس، به ما یادآور می‌شوند که چگونه رفتار کنیم تا نتایج خوشایند را دریافت کرده، از عواقب ناخواسته اجتناب کنیم. یک پیام اخلاقی از ما می‌خواهد از خطای مردم بگذریم تا دیگران از اشتباهات ما چشم‌پوشی کنند و پیام دیگر نتایج بی‌اعتنایی به قانون را به ما گوشزد می‌کند. توصیه‌ها و تهدیدهای والدین نیز نوعی وابستگی توصیفی هستند: «اگر از خواهرت معذرت‌خواهی نکنی، از دیدن فلان برنامه تلویزیونی محروم خواهی بود». البته، در هریک از این موارد، امکان دارد مهار رفتار فرد به شیوه موفقیت‌آمیزی صورت نپذیرد، اما هریک از آنها این احتمال را که رفتار مطلوب از او صادر شود، افزایش می‌دهند. این تلاش‌ها برای تغییر دادن احساسات یا شرایط ذهنی فرد صورت نمی‌پذیرند، بلکه هدف آنها تغییر شرایط محیط او می‌باشد. به اعتقاد اسکینر، این محیط است که مسئول رفتار نادرست است و باید تغییر داده شود (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۷۷).

«محروم کردن» افراد از تقویت‌کننده‌های مثبت بخشی از شیوه سوم کمک به مهار رفتار آنها و کاستن از رفتار نامطلوب می‌باشد (همان، ص ۳۱۹). محروم کردن به دو صورت انجام می‌شود: اینکه فرد را از شرایطی که در آن تقویت ارائه می‌شود، دور کنیم. دوم اینکه منشأ تقویت را از دسترس فرد، خارج سازیم. به هر حال، افرادی که محروم شده‌اند، بیشتر امکان دارد به شیوه‌ای رفتار کنند که برای کاستن از محرومیت ترتیب یافته‌اند. «سیرکردن» فرد نیز می‌تواند به‌عنوان بخش دیگری از روش سوم به

مهار رفتار منجر شود. سیری یا اشباع به کاهش رفتاری گفته می‌شود که ناشی از فقدان تقویتی است که آن رفتار را استمرار می‌بخشد. سیری زمانی اتفاق می‌افتد که زمینه وقوع رفتار با هیچ مانعی روبه‌رو نمی‌شود و امکان ارتکاب آن به‌صورت گسترده وجود دارد. کسی که سیر می‌شود، به احتمال کمتری به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که برای دیگران نامطلوب است. والدین می‌توانند احتمال نق‌زدن کودک را با دادن اسباب‌بازی‌های جالب به آنها کاهش دهند.

خودمهارگری: یکی از عناصر اصلی رشد اخلاقی در رویکرد یادگیری، رشد توانایی فرد در زمینه خودمهارگری است. اسکینر معتقد است: همان‌گونه که جامعه می‌تواند متغیرهایی را در محیط ایجاد کند، افراد نیز می‌توانند متغیرهایی را در درون محیط خودشان تغییر دهند و نوعی خودمهارگری را اعمال کنند. این فرایند زمانی روی می‌دهد که فرد متوجه شود یک رفتار معین به پیامدهای متضادی منجر می‌شود؛ یعنی جایی که رفتار هم تقویت مثبت دریافت کند و هم تقویت منفی. در چنین مواردی، این دو تقویت به کمک یکدیگر، می‌توانند یک گرایش بینابین را نسبت به رفتار ایجاد کنند، اما آنچه در واقع رخ می‌دهد، تمایل شدید به همان رفتاری است که تقویت مثبت می‌شود. به اعتقاد/اسکینر (۲۰۰۵) حتی رفتار خودمهارگری هم تا حد زیادی محصول مهارهای اجتماعی است:

اگر رفتار خاصی همانند مصرف الکل تنبیه شود، زمینه تقویت خودکار رفتاری که نوشیدن الکل را مهار می‌کند، فراهم می‌شود، به علت آنکه چنین رفتاری محرک آزارنده را از ارگانیزم دور می‌کند. برخی از این نتایج رفتار را نیروهای طبیعت تأمین می‌کنند. اما در غالب موارد، این جامعه انسانی است که تنظیم و ترتیب آنها را بر عهده دارد. اگر این ادعا درست باشد، تعداد اندکی از مهارهای اصلی برای فرد باقی می‌ماند. ممکن است یک انسان، زمان بسیار زیادی را برای طراحی شیوه زندگی خود صرف کند. فعالیتی که یک خودتعیینی سطح بالا تلقی می‌شود، اما این هم یک رفتار است و ما آن را از طریق متغیرهای محیطی و پیشینه (تقویت) فرد توجیه می‌کنیم. در واقع همین متغیرهای محیطی هستند که مهار عمده رفتار را صورت می‌دهند (همان، ص ۲۴۰).

به اعتقاد/اسکینر، فرایند مهار رفتار افراد جامعه با تقویت رفتار خوب و تنبیه رفتار بد صورت می‌گیرد. وقتی فرد مرتکب رفتار زشتی می‌شود، از سوی جامعه با مجازات و واکنشی روبه‌رو می‌شود که به ایجاد تحریک آزارنده در او منجر می‌شود (اسکینر، ۲۰۰۵، ص ۳۲۵). اگر این رفتار تکرار شده و جامعه آن را تنبیه کند، فرد نسبت به این تحریک ناگوار شرطی می‌شود. این شرطی شدن، با یک پدیده هیجانی همراه است که گاهی آن را احساس گناه یا شرم می‌نامیم، اما ماهیت آن را باید در همان تحریک آزارنده بیرونی ناشی از واکنش جامعه جست‌وجو کرد. از آنجاکه این شرایط به‌طور مستقیم یا

غیرمستقیم آزاردهنده است، فرد به دنبال تغییر آن حرکت می‌کند. بدین ترتیب، موقعیتی پیش می‌آید که رفتار جانشین مورد تقویت قرار می‌گیرد و احتمال بروز رفتاری را که تنبیه فرد را به دنبال دارد، کاهش می‌دهد. اسکینر خودمهارگری را نمونه‌گویی از این رفتار معرفی کرده، می‌نویسد: «بهترین مثال برای رفتاری که زیر کنترل گروه قرار می‌گیرد، مهار خود است. گروه، همچنین اعمال مربوط به مهار خود را به‌طور مستقیم تقویت می‌کند» (همان، ص ۳۲۵). هنگامی که فرد رفتار خود را مهار می‌کند، این کار را با دستکاری کردن همان متغیرهایی انجام شود که برای مهار رفتار افراد دیگر، در سطح گروه یا جامعه به کار می‌برد. پس مهار خود تا حدود زیادی نتیجه‌ی مهار اجتماعی است.

اسکینر به روش‌های متعددی اشاره می‌کند که با استفاده از آنها می‌توان به مهار خود اقدام نمود؛ شیوه‌هایی که برخی از آنها در کنترل اجتماعی نیز به کار می‌روند (همان، ص ۲۳۱-۲۴۰). برای نمونه، محدودیت جسمانی به کنترل اجتماعی محدود نمی‌شود، بلکه می‌توان از آن برای مهار خود نیز استفاده نمود. ما انسان‌ها بسیاری از رفتارهای خود را از طریق ایجاد محدودیت‌های جسمانی، مهار می‌کنیم. بستن درب خانه‌ها و قفل کردن درب مغازه‌ها، نمونه‌هایی از محدود کردن فضای فیزیکی است. بستن زانو با زانو بند، یا گچ بستن دست آسیب‌دیده، مصادیقی از محدود کردن اعضای بدن در هنگام حرکت است. افراد هم با شیوه‌های مشابه رفتار خود را مهار می‌کنند. برای نمونه، او ممکن است در یک جلسه رسمی با قراردادن دست‌ها در جلوی دهان، حالت خنده صورت را پنهان کند. در تبیین این رفتارها می‌توان به شرایط تقویتی خاصی اشاره کرد که پس از محدودیت جسمانی برای فرد حاصل می‌شود. فرد ممکن است با برقراری این محدودیت، از پیامدهای منفی رفتار خنده از قبیل سرزنش دیگران اجتناب ورزد؛ پیامدهایی که شرایط اجتماعی آن را به وجود آورده است. اگر اقتضائات محیط اجتماعی نباشد، فرد نمی‌تواند از بروز رفتار خاص جلوگیری کند، اما توجه به پیامدهای اجتماعی آن سبب می‌شود که او بتواند وابستگی‌های محیطی را گونه‌ای ترتیب دهد که رفتارش را محدود کند.

شیوه دیگری که برای مهار رفتار با شرایط تحریکی ارتباط بیشتری دارد، تغییر دادن محرک نام دارد. در این شیوه، به لحاظ موقعیت محرک‌ها، شرایطی به وجود می‌آید که پاسخ را ایجاد کرده یا موقعیتی برای بروز آن فراهم می‌سازد. یک نمونه مهار رفتار با این روش در جایی که خودمهارگری مطرح نیست، مصرف دارویی است که در بیمار حالت تهوع ایجاد می‌کند. در این مثال، سازنده آن دارو ممکن است محتوای دارو را در محفظه یک کپسول قرار دهد تا از بروز این عارضه جلوگیری کند. بدین ترتیب، او محرکی را که پاسخ آزارنده را فرامی‌خواند، از میان برداشته است. هر فردی می‌تواند با

استفاده از شیوه مشابهی، بازتاب‌های محرک‌ها در خود را مهار کند. فردی که با دیدن منظره‌ای احساس ناخوشایندی می‌کند، ممکن است برای پرهیز از مشاهده محرک آزارنده، درب را بسته یا پرده را بکشد، و یا چشم‌ها را بسته یا دست‌ها را روی چشم‌ها قرار دهد. چنین شیوه‌ای، به‌ویژه زمانی که برای پرهیز از پیامدهای آزارنده‌ای که از سوی جامعه تدارک دیده شده است، مورد استفاده واقع شود، «اجتناب از وسوسه» هم نامیده می‌شود.

فرد، همچنین، ممکن است با استفاده از شیوه تغییر محرک‌ها، احتمال وقوع رفتار مطلوب را افزایش دهد. فرد ورزشکار بخشی از اوقات خود را در محیط‌های ورزشی سپری می‌کند. کسی که مایل است ساعات مطالعه خود را افزایش دهد، ممکن است محرک‌های مزاحم را از اتاق مطالعه دور سازد. یکی دیگر از فنون خودمهارگری این است که فرد نیروی خود را به‌طور جدی و فعالانه به انجام کار دیگری، غیر از کاری که منجر به تنبیه می‌شود، معطوف کند. فن انجام دادن کاری دیگر، صرفاً برای کنترل خود به کار می‌رود و نمی‌توان آنها را در مورد کنترل اجتماعی به کار برد. در این حالت، فرد برای خودداری از رفتار نامطلوب، کار دیگری انجام می‌دهد. این روش بر پایه اصل غلبه استوار است. به همین دلیل، تنها زمانی مؤثر واقع می‌شود که رفتار جایگزین از رفتار ناخواسته نیرومندتر باشد. این برداشت از مهار خود بر مبنای نتایج مطلوب یا نامطلوب رفتارها استوار است؛ فرد همان‌گونه که دیگران را مهار می‌کند، خود را هم مهار می‌کند. اسکینر در مورد این پرسش که «شخص در رفتار کردن به نفع دیگران چه احساسی دارد؟»، به تقویت‌ها و وابستگی‌های مربوط به آنها استناد می‌کند و احساسات را محصولات جانبی آنها معرفی می‌کند:

ما نباید رفتار به نفع دیگران را به عشق به آنها نسبت دهیم. شخص به علت داشتن احساس تعلق خاطر به دیگران به نفع آنان کار نمی‌کند و به دلیل احساس بیگانگی با آنان از کار به نفع آنها اجتناب نمی‌ورزد. رفتار او مبتنی بر مهارتی است که محیط اجتماعی آن را به کار گرفته است (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۱۱۰).

به همین دلیل، این فرایند را نباید به اموری همچون احساس مسئولیت و قدرت اراده نسبت داد، بلکه باید آن را به متغیرهای محیطی و نیز سابقه رفتارهای تقویت‌شده فرد مربوط کرد. چنین برداشتی از خودمهارگری با تلقی سنتی از آنکه آن را نمونه بارز عمل شخص معرفی می‌کند، ناسازگار است. براساس دیدگاه سنتی، خودمهارگری نمونه بارز عمل شخص می‌باشد. به همین دلیل، فرض وجود یک عامل درونی و تعیین‌کننده نظیر اراده آزاد فرد، ضروری است. به اعتقاد اسکینر، چنین برداشتی نه از نظر علمی قابل دفاع است و نه طرح و نقشه تربیتی در موقعیت‌های عملی تربیتی ارائه می‌کند (اسکینر، ۲۰۰۵، ص ۲۴۱).

با روشن شدن نقش تقویت، به‌ویژه شکل اجتماعی آن، می‌توان رفتار اخلاقی و پایه‌های آن را در دیدگاه/سکینر شناخت. آنچه که اساس رفتار اخلاقی را تشکیل می‌دهد، تقویت و پیشینه تقویتی، به‌ویژه بخش اجتماعی آن است؛ چیزی که می‌تواند راز درک رفتار اخلاقی تلقی شود. حاصل اینکه، تجربه‌های یادگیری از طریق تقویت، رفتار را تغییر داده و در نتیجه، رشد اخلاقی را ایجاد می‌کنند.

ابعاد رشد اخلاقی

رشد اخلاقی به‌منزله یادگیری سازگاری با وابستگی‌های مهار اجتماعی: از اظهارات/سکینر برمی‌آید که رفتار یک فرایند پیچیده‌ای است (همان، ص ۱۵) که میان شکل اخلاقی و انواع دیگر آن تفاوتی نبوده و همه از قواعد مشخصی پیروی می‌کنند. وی زمانی که از ارزش‌ها سخن می‌گوید، از همان ضوابطی یاد می‌کند که در مورد سایر رفتارها به کار می‌روند (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۱۰۱-۱۲۵). از آنجاکه اصلی‌ترین مؤلفه در تکوین و نگهداری رفتار، تقویت، به‌ویژه شکل اجتماعی آن است، می‌توان گفت: رفتار اخلاقی در نگاه او به آن دسته از رفتارهایی اطلاق می‌شود که بر حسب اقتضا یک نظام اجتماعی خاص با ارزش بوده و پذیرفته شده‌اند. رفتارهای اخلاقی از طریق وابستگی‌های محیطی ایجاد و کنترل می‌شوند. این وابستگی‌ها می‌توانند توسط جامعه، فرد دیگر، یا خود شخص ایجاد شده باشند، اما محیط و نه اراده آزاد و فردی، سبب بروز و حفظ رفتار مزبور هستند. به اعتقاد/سکینر، نمی‌توان رفتارهای غیراخلاقی نظیر بزهکاری را با افزایش حس مسئولیت حل کرد، محیط زندگی ماست که مسئول چنین رفتاری است، محیط است که باید تغییر داده شود، نه برخی از صفات فرد (همان، ص ۷۶-۷۷).

از نگاه/سکینر، ارزش‌ها پیامدهایی برای رفتار هستند که مردم آنها را خوب می‌دانند (همان، ص ۱۰۳). خوب و بد بودن، تعبیر دیگری از وجود و عدم تقویت‌کننده‌هایی است که مردم را به پیروی از قانون (اخلاقی) وادار می‌کنند (همان، ص ۱۱۷). رفتار بر حسب شیوه‌ای که معمولاً به وسیله دیگران تقویت می‌شود، «خوب» یا «بد» نامیده می‌شوند (همان، ص ۱۱۰). درستی یا نادرستی رفتار، معمولاً با توجه به وابستگی‌های دیگر تعیین می‌شود (همان، ص ۱۱۰). به بیان دیگر، اینکه چه چیز خوب است و چه چیز بد است، از طریق وابستگی‌های حیاتی تعیین می‌شود که نوع انسان تحت آنها تکامل یافته است (همان، ص ۱۰۴)، یا در وابستگی‌های اجتماعی که برای کنترل برقرار شده‌اند، یافت می‌شوند (همان، ص ۱۱۲). با این تحلیل، طبیعی است که/سکینر (همان، ص ۱۰۴)، به این نتیجه برسد که داوری ارزشی کردن عبارت است از: طبقه‌بندی کردن رفتارها بر حسب اثرهای تقویتی آنها. بنابراین،

محیط اجتماعی و وابستگی‌های کنترل هم اخلاقی بودن و اخلاقی نبودن یک ارزش رفتاری مشخص را تعیین می‌بخشد و هم سازوکار یاددادن ارزش‌های اخلاقی را پیش‌بینی می‌کند.

اگر اخلاقی بودن یا نبودن یک رفتار، یا ارزش خاص را محیط اجتماعی و وابستگی‌های کنترل تعیین می‌کند، فرایند رشد اخلاقی هم با تمرکز بر ارزش‌های تعریف‌شده، در محیط اجتماعی توصیف می‌شود و از طریق فرایند تقویت، به‌عنوان عنصر اصلی یادگیری، آموخته می‌شود. بنابراین، یک بُعد رشد اخلاقی، آن دسته از ارزش‌های رفتاری است که فرد نباید آنها را نقض کند و بُعد دیگر آن، فرایند انتقال و اکتساب آنها می‌باشد. هر دو جنبه را محیط اجتماعی بر عهده دارد. جامعه، ارزش‌های اخلاقی را می‌سازد، برای آنها وابستگی‌هایی را ایجاد می‌کند، رفتار سازگار و ناسازگار با آن را تقویت می‌کند و یاددادن آنها به مردم را بر عهده می‌گیرد. به همین دلیل، از نظر اسکینر (همان، ص ۱۱۲) داوری اخلاقی به شیوه تفکر، آداب و رسومی اشاره می‌کند که به روش‌های معمول یک گروه مربوط می‌شود. بنابراین، رشد اخلاقی برای اسکینر، چیزی بجز یادگیری ارزش‌های مربوط به رفتارهای منطبق با هنجارهای جامعه خاص نمی‌باشد. سازوکار ایجاد یا تغییر آن هم از طریق ابزارهایی است که عمدتاً جنبه اجتماعی دارند.

قلمرو رشد اخلاقی: آنچه که در باب هسته اساسی رشد اخلاقی گفته شد، در مورد قلمرو آن هم تعیین‌کننده خواهد بود. اگر فرد با یادگرفتن اینکه در موقعیت‌های مختلف چگونه بر طبق ارزش‌های پذیرفته‌شده محیط اجتماعی رفتار کند، به رشد اخلاقی نائل می‌شود، می‌توان نتیجه گرفت که دامنه این سنخ از رشد روان‌شناختی فرد هم ارزش‌های رفتاری خاصی است که جامعه یا گروه آنها را به رسمیت شناخته است و به بیان دقیق‌تر، آنها را مورد تقویت قرار داده است. البته خود رفتار هم از پیشینه فرد، که ریشه در دوره تکامل دارد، و هم از محیط کنونی تأثیر می‌پذیرد. باید توجه کرد که عامل اول همان تجربه‌های انباشته فرد در گذشته است که حاصل برخورد او با شرایط و محیط اجتماعی بوده است.

یکی از نتایج این دیدگاه در مورد اخلاق، این است که صفات، فضایل و منش‌های اخلاقی، همانند سایر صفات انسانی، در عامل اخلاقی مورد انکار قرار می‌گیرد؛ چیزی که شاید بتوان آن را حالت اصلی حیات اخلاقی به‌شمار آورد و سبب می‌شود در موقعیت‌های اخلاقی درست عمل کنیم. اسکینر می‌نویسد: «شخص به خاطر آنکه یک فرد با ایمان است از دین حمایت نمی‌کند، بلکه به علت وابستگی‌هایی که سازمان دینی ترتیب داده است، از دین جانبداری می‌کند» (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۱۱۶). هرچند داوری او در اینجا در مورد یک مقوله کلی است که شامل رفتار اخلاقی هم می‌شود، اما او

بالاترین رفتار اخلاقی، که متضمن رهایی از خودخواهی است؛ یعنی نوع دوستی یا از خودگذشتگی را با استناد به وابستگی‌های تقویت و مهار رفتار توجیه می‌کند: «چیزی که بتوان به آن اعتقاد داشت و خود را وقف آن کرد، در میان وابستگی‌هایی یافت می‌شوند که برای دعوت مردم به انجام رفتار به نفع دیگران در نظر گرفته شده‌اند» (همان، ص ۱۱۷). معنای این سخن این است که مردم به دلیل اینکه آدم‌های خوبی هستند، دیگران را بر خود مقدم نمی‌کنند، بلکه به دلیل تقویت‌هایی که از محیط دریافت می‌کنند، به نفع دیگران رفتار می‌کنند.

اسکینر در جایی هم که فرد دچار کاستی‌هایی در زمینه رفتار اخلاقی است، همان توصیفی را ارائه می‌کند که در مورد رفتارهای خوب و جامعه‌پسند ارائه می‌کند:

زمانی که فرد از یک وضعیت درونی* به نام بی‌ارزشی رنج می‌برد، ممکن است فکر کنیم با تغییر دادن آن حالت (مثلاً با زنده کردن نیروی اخلاقی یا نیرومند ساختن تعهد معنوی) می‌توانیم مشکل را برطرف کنیم. اما در واقع آنچه که باید تغییر کند، وابستگی‌ها هستند (همان، ص ۱۱۷-۱۱۸).

تبیین رشد اخلاقی از طریق رفتار: نتیجه دیگر دیدگاه یادشده این است که نگاه تک‌مؤلفه‌ای به فرایند رشد اخلاقی به ما ارائه می‌کند و آن همان رفتار بیرونی است که قابل مشاهده و اندازه‌گیری است. بنابراین، سایر اموری که ممکن است از نگاه نظریه‌پردازان دیگر در زمره مؤلفه‌های فرایند رشد اخلاقی باشند، اهمیت چندانی نخواهند داشت. برای نمونه، اسکینر (۱۹۷۱) احساس و هیجانی را که ممکن است عامل محرک فاعل اخلاقی در انجام رفتار باشد، تقریباً نادیده گرفته و آن را امری فرعی معرفی می‌کند: اینکه شخص در هنگام رفتار کردن به نفع دیگران چه احساسی دارد، به تقویت‌کننده‌های مورد استفاده مربوط می‌شود. احساس‌ها محصولات فرعی وابستگی‌ها هستند. شخص به علت احساس علاقه به دیگران، به نفع آنان رفتار نمی‌کند، یا به دلیل احساس بیگانگی با آنان، از این کار اجتناب نمی‌ورزد، رفتار او از کنترلی که محیط اجتماعی بر او روا داشته است، ناشی می‌شود (همان، ص ۱۱۰).

این نتیجه به همان جنبه رفتاری رشد اخلاقی اشاره دارد که هترینگتون و پرکی در هنگام دسته‌بندی نظریه‌های رشد اخلاقی به آن اذعان کرده‌اند. این امر دغدغه‌خاطر برخی پژوهشگران این حوزه، که عمدتاً از پیروان رویکرد یادگیری هستند، می‌باشد (هترینگتون و پرکی، ۱۹۸۳، ص ۶۶۶). مجموعه‌ای از گزاره‌های مرتبط با معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی در نظام اعتقادی اسکینر، او را به این نتیجه رهنمون کرده است که در پژوهش بر موضوع اخلاق، بر این پرسش تأکید کند که افراد در موقعیت‌های اخلاقی چگونه رفتار می‌کنند و چه عوامل بیرونی آنها را به رفتار خاص می‌کشاند. به بیان دیگر، در این دیدگاه، نیازی به این دیده نشده است که لایه‌های زیرساز رفتار یا و به تعبیر بهتر، مؤلفه‌های دیگری که براساس دیدگاه جامع‌تر در کنار هم رفتار اخلاقی را رقم می‌زنند، فرض شوند (باقری، ۱۳۸۷، ص ۸۶).

این نظریه، همچنین به فعالیت شناختی فرد اهمیت نمی‌دهد و سازمان‌یافتگی درونی ارزش‌های اخلاقی کسب‌شده را ناشی از سازمان‌یافتگی بیرونی آنها می‌داند. اسکینر (۱۹۷۱)، فرایندها و تغییرات شناختی فرد را، همانند دو مؤلفه دیگر، تعبیر دیگری از عوامل و شرایط محیطی می‌داند که در وابستگی‌های آن تجلی می‌یابند. «هیچ‌کس مستقیماً اندیشه و ذهن کسی را تغییر نمی‌دهد. با تغییر دادن وابستگی‌های محیط، تغییراتی ایجاد می‌شود که گفته می‌شود حاکی از تغییرات ذهن است» (همان، ص ۹۲).

چنین برداشتی از اخلاق، در تقابل با این دیدگاه است که رشد اخلاقی انسان را متضمن رشد اندیشه فرد در مورد درست و نادرست می‌داند. بر اساس این دیدگاه، مفهوم‌سازی افراد از درست و نادرست، براساس درک و فهم آنان از مقولات اخلاقی از قبیل عدالت، انصاف و خوشبختی مردم رقم می‌خورد و دگرگونی‌های مراحل رشدی، کیفیت تغییرات رشدی آنها در حوزه اخلاق را شکل می‌دهد. معنای سخن این است که اخلاق در درجه اول، از اندیشه و افکار عامل اخلاقی ناشی می‌شود. از این‌رو، چنین نظریه‌پردازانی در بررسی رشد اخلاقی به‌طور عمده بر داوری اخلاقی تکیه می‌کنند و استدلال در مورد مفاهیم اخلاقی را به‌عنوان تابعی از تغییرات رشدی نظام‌داری می‌دانند که به ایجاد ساخت‌های شناختی در مورد اخلاق منتهی شده و با عنوان مراحل توصیف می‌شوند (لاپسلی، ۲۰۰۶، ص ۳۹). در مقابل، اسکینر به پیروی از سنت تجربه‌گرایی مبنی بر اینکه افراد تصورات خود از واقعیات را در نتیجه تأثیرات محیطی کسب کرده و از بافت خارج، الگو می‌گیرند، باورها، ادراک‌ها، قصدها و عقاید را اموری نمی‌داند که با ایجاد تغییر در ذهن، تغییر پیدا کنند، یا خود آنها در عمل اخلاقی نقشی داشته باشند. او می‌نویسد:

در مورد (باورها، ادراک‌ها و عقاید) آنچه که تغییر می‌کند، احتمال عمل است. انواع چیزهایی که به‌عنوان باور یا اطمینان درک می‌شوند، حالت‌های ذهنی نیستند. آنها در بهترین حالت، محصولات فرعی رفتار هستند که با رویدادهای پیش از رفتار ارتباط دارند. وقتی با تقویت رفتار احتمال یک عمل را افزایش می‌دهیم، باور را می‌سازیم. ما با تغییر دادن وابستگی‌ها، شیوه نگاه فرد به شیء و آنچه که می‌بیند، را تغییر می‌دهیم؛ ما چیزی را که ادراک نامیده می‌شود، تغییر نمی‌دهیم. ما با انجام تقویت تفکیکی اعمال گوناگون، توان نسبی پاسخ‌ها را تغییر می‌دهیم. ما قصد یا هدف را برای شخص به ارمغان نمی‌آوریم، (بلکه) شیوه خاصی از رفتار را تقویت می‌کنیم. ما رفتار شخص را نسبت به چیزی تغییر می‌دهیم، نه نگرش نسبت به آن. ما رفتار کلامی را نمونه‌گیری کرده و آن را تغییر می‌دهیم، نه عقاید را (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۹۴-۹۵).

بر این اساس، افراد از کودکی با تمهیداتی که مراجع قدرت در جامعه فراهم می‌سازند، نسبت به مسائل اخلاقی، اجتماعی می‌شوند. احساس تعهد اخلاقی کودکان، حاصل تقویت‌های مثبت و فشار الزام‌های محیط خانوادگی و جامعه می‌باشد که اگر به خوبی طراحی و اجرا شود، به جامعه‌پذیری اخلاقی آنها منتهی می‌شود.

بررسی انتقادی

۱. داوری در مورد دیدگاه/اسکینر نسبت به اخلاق، بدون توجه به جنبه‌های معرفت‌شناختی و راهبرد او برای سامان‌دهی و قانون‌مند کردن پژوهش‌های روان‌شناختی، کار آسانی نیست. رویکرد رفتارگرا، از یک‌سو، به دلیل موضع واکنشی در برابر روان‌شناسی ذهن‌گرا، یک انگیزه روش‌شناختی را دنبال کرده و سعی می‌کرد از اندیشه نیروهای ذهنی و روش درون‌نگری پرهیز کرده و روان‌شناسی را به یک دانش کاملاً عینی و تجربی علوم طبیعی تبدیل کند. به نظر/اسکینر، مشکل بزرگ این است که دنیای ذهن، تمام توجه را به خود جلب کرده، و رفتار به صورت موضوعی مستقل دیده نمی‌شود (همان، ص ۱۷). از سوی دیگر، به علت سیطره و جاذبه معرفت‌شناسی اثبات‌گرا به اندیشه پدیده‌گرایی، که مدعی بود تنها پدیده‌ها یا ظواهر وجود دارند، تن داد (بونزه و آردیلا، ۱۹۸۷، ص ۱۱۶).

اسکینر برای هماهنگی با وضعیت جدید، به راهبرد جعبه سیاه پناه می‌برد. بر طبق این راهبرد، نظام ارگانیزم به منزله یک جعبه خالی تلقی می‌شود که صرف‌نظر از میزان پیچیدگی آن، دارای درون‌داد و برون‌داد است. اشیا همان‌گونه هستند که ظاهر آنها نشان می‌دهد و تلاش برای کشف آنچه در درون آن و در ترکیب و ساختار آن می‌گذرد، کاری بیهوده است (همان، ص ۱۱۷). اما کار به اینجا ختم نمی‌شود و اسکینر باید برای حالات درونی نفی شده، به تعیین جایگزین مناسبی اقدام کند که با مبانی معرفت‌شناختی و چارچوب فلسفی نظام نوظهور هماهنگ باشد. او با وجود اذعان به اهمیت کشف الگوی محرک - پاسخ پاولف، و نیز الگوی خیرپردازی، تصور می‌کرد چنین الگوهایی هرگز قانع‌کننده نیستند؛ زیرا یک موجود درونی (براساس الگوی پاولف) یا یک پردازش‌گر درونی (بر مبنای پردازش خبر) لازم بود تا محرک را به پاسخ تبدیل کرده، یا درون‌داد را به برون‌داد تبدیل کند (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۲۳). بنابراین، دو دیدگاه جانشین هم‌گرفتار همان مشکلی شده‌اند که ذهن‌گرایی در آن فرو رفته بود. اسکینر برای حل مسئله ارتباط فرایندهای درونی با رفتار به محیط‌گرایی دل‌بست؛ دیدگاهی که در برابر نهادگرایی است که انسان را حاصل شکوفایی برنامه‌های ژنتیک خود می‌داند.

محیط‌گرایی/سکینر به طور خاص، در اندیشه تقویت تجلی پیدا کرد. در این الگو، جایی برای استناد به غرایز یا هوش یا هر اندیشه ذاتی وجود ندارد، بلکه هر آنچه که رفتار فرد را شکل می‌دهد، از طریق ارائه تقویت‌هایی است که از محیط دریافت می‌شود. با وجود اینکه/سکینر از استعمال برخی واژه‌ها، به دلیل بار معنایی ناسازگار با اصول دیدگاه او، اجتناب می‌ورزد، اما از اظهارات او به خوبی به دست می‌آید که آموزه تقویت در نظام رفتاری او، تعبیر دیگری از لذت‌گروی است: «چیزهای خوب اموری هستند که به طور مثبت تقویت‌کننده هستند. چشیدن غذایی که مزه آن خوب است، ما را تقویت می‌کند و لمس کردن چیزی که احساس خوبی به ما می‌دهد، ما را تقویت می‌کند» (همان، ص ۱۰۳).

آنچه که ما از این گفته‌های/سکینر می‌فهمیم، همان واقعیت مورد اذعان گروسیک است که مفهوم «تقویت» در نظریه/سکینر را به آسانی می‌توان چیزی معادل مفهوم اصل لذت در نظریه روان‌تحلیل‌گری فروید دانست (گروسیک، ۱۹۹۲).

شواهد تجربی و منابع دینی با این موضع مبنایی/سکینر، که انسان را یک ارگانیزم خالی تصویر می‌کند و رفتار او را تنها محصول تأثیر تقویت‌های بیرونی می‌داند، مخالف است. برخی آزمایش‌های کلاسیک لشلی، حاکی از این است که کارآیی یک محرک به شدت به ساختار-اموری از قبیل آمادگی درونی داشتن، نگرش، مهیا بودن برای دریافت محرک-ارگانیزم وابسته است (بونزه و آردیلا، ۱۹۸۷، ص ۱۲۳). همچنین پژوهش‌ها، نشان می‌دهند که افراد ممکن است محرک یکسانی را ببینند، اما هر کدام با توجه به آخرین شرایط و بافت فعلی خود، آن را به طور متفاوت درک کنند. یک نفر که ۰ را می‌بیند، آن را حرف ۰ الفبای زبان انگلیسی بداند و دیگری آن را صفر بخواند.

افزون بر این، تأثیر نامحدود محرک‌های خارج از فرد در حوزه رشد اخلاقی، آن هم برای کودک، به شدت مورد تردید است. برای نمونه، به یک خط پژوهشی در زمینه مطالعات تجربی اخلاق اشاره می‌کنیم که به بررسی تأثیر شیوه‌های نظم‌دهی والدین در رشد رفتارهای اخلاقی مطلوب کودکان مربوط می‌شود. پژوهش‌های متعددی نشان داده‌اند که شیوه‌های انضباطی مبتنی بر اعمال زور، تنبیه و ترس از مجازات، پیروی موقت و موقعیتی کودک از ارزش‌های اخلاقی والدین را موجب می‌شود. اما در بلندمدت اسباب ناکامی و سرکشی آنان را فراهم می‌کند (گروسیک، ۲۰۰۶، ص ۲۸۴). در مقابل، استفاده از شیوه‌های مبتنی بر رهنمود دادن، استدلال کردن، توجیه و آگاه‌سازی کودک نسبت به نتایج رفتار، برای حصول رشد اخلاقی او سودمندتر بوده، به پرورش ارزش‌های درونی‌شده کمک بیشتری می‌کند. با وجود این، پژوهش‌های بعدی، نشان دادند کودکان، نه تنها در انتخاب شیوه نظم‌دهی والدین،

بلکه در ایجاد ارزش‌های اخلاقی، که از طریق رویدادهای انضباطی اکتساب می‌کنند، نیز تأثیرگذار هستند (همان، ص ۲۸۵). یافته‌های تحقیقات دیگر، حاکی از این است که نگرش‌های مادران و اعمال انضباطی آنان از واکنش کودکان در برابر رفتار آنها متأثر بوده و تغییر می‌کند. افزون بر این، برخی دیگر از پژوهش‌ها، نشان دادند که ارزش‌ها و قواعدی را که کودکان از روش‌های انضباطی والدین اکتساب می‌کنند، به‌طور معناداری تحت تأثیر شیوه ارزیابی و تفسیر کودکان از کیفیت انتقال ارزش‌ها و معیارها از سوی والدین قرار دارد (همان). یافته‌های یادشده همگی در این نکته اشتراک دارند که نمی‌توان معتقد شد، نیروهای بیرون از فرد به‌طور مطلق و نامحدود، عمل می‌کنند.

در منابع اسلامی شواهدی وجود دارد که با مبنای رشد اخلاقی، به صورت سازگاری با وابستگی‌های تقویتی محیط، هماهنگ نیست. برای نمونه، قرآن مجید در آیات ۱۳ تا ۲۶ سوره «کهف»، به یک رویداد تاریخی و عبرت‌آموز می‌پردازد که حکایت از این دارد که گروه اندکی از مردم جوان با اندیشه‌ها و رسوم جاری و مسلط بر جامعه زمان خود همراه نشده، بالاتر اینکه به مخالفت با آن برخاستند. آن‌گونه که گفته شده است، این حادثه مربوط به زمان یک فرمانروای قدرتمند به نام دکیوس، که معرب آن دقیانوس است، می‌باشد که همه شرایط را برای اهل ایمان دشوار و غیرقابل تحمل کرده و برای اهل کفر و شرک آماده نموده بود (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳، ص ۳۲۹). نیروها و شرایط اجتماعی مؤثر به‌گونه‌ای بر رویدادهای کلی و جزئی جامعه و فرد مسلط بودند که اندیشه مخالفت با آن هم دشوار بوده است. به همین دلیل، وقتی افراد انگشت‌شماری به سستی اندیشه‌های رایج پی می‌برند، آشکار نمودن آن را کاری بزرگ و پرمخاطره می‌پنداشتند، به‌گونه‌ای که قرآن کریم اظهار عقیده آنان را نوعی به پاخاستن و اقدام غیرمتعارف معرفی می‌کند: «اِذْ قَامُوا زَمَانٍ كَثُرَ بَعْثُ الْمُؤْمِنِينَ وَ كَثُرَ الْكُفْرُ» (کف: ۱۳). شاهد دیگر اینکه مقابله با این اوضاع، آنچنان اضطراب‌آور بوده است که مقاومت این افراد، تنها با یاری ویژه خداوند امکان‌پذیر بوده، لذا قرآن از آن با ربط بر دل‌ها یاد کرده است: «وَ رَبَطْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ» (کف: ۱۴)؛ و ما دل‌هایشان را محکم کردیم. شاهد سوم اینکه آنان در اولین اظهار عقیده با چنان فشاری از سوی مردم روبه‌رو شدند که راهی به غیر از کناره‌گیری از جامعه و پناه‌بردن به بیابان و سکونت در غار و انتخاب شیوه زندگی ابتدایی سراغ نداشتند: «وَ إِذِ اعْتَزَلْتُمُوهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْوَا إِلَى الْكَهْفِ» (کف: ۱۶)؛ چون از ایشان و آنچه که به غیر خدا می‌پرستیدند کناره‌گیری نمودید، به غار پناهنده شوید.

نکته‌ای که شرایط محیطی را بیشتر آشکار می‌کند، اینکه از روایات به دست می‌آید این چند نفر، از نزدیکان پادشاه حاکم بوده‌اند و حاکم در امور خود با آنان مشورت می‌کرده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق،

ج ۱۳، ص ۲۵۳). معنای این سخن این است که آنان از زندگی راحت و اموال زیاد برخوردار بوده و همه گونه نعمت‌ها را در اختیار داشته‌اند. با وجود این، با شرایط موجود مخالفت کرده و آن زندگی بی‌دردسر را رها کرده و به زندگی انسان‌های اولیه رو آورده‌اند.

هدف از بیان این شاهد قرآنی، این است که با دیدگاه/سکینر در باب رشد اخلاقی و مبنای روان‌شناختی، از دو جهت نمی‌توان همراهی نمود. اول، اینکه، رفتارگرایی/سکینر با انتخاب موضع محیط‌گرایی امکان هرگونه انتخاب موضع فرد، در برابر سازوکارهای قدرتمند محیط را نفی می‌کند. لازمه این مبنای کلی، این است که از نظر او، تنظیم وابستگی‌های تقویت و مهار بر پایه اصل لذت، مبنای اصلی رشد ارزش‌ها، اعم از اخلاقی و غیر آن، باشد. به همین دلیل،/سکینر رفتاری را که به‌طور متعارف در دفاع از اعتقاد خاصی باشد، به جنبه‌های درونی او نسبت نمی‌دهد. به اعتراف/سکینر، شخص به دلیل اینکه اهل ایمان است، از دین حمایت نمی‌کند، بلکه به دلیل وابستگی‌هایی که سازمان دینی ترتیب داده است، این کار را می‌کند (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۱۱۶). معنای این سخن این است که هیچ‌گاه خود ایمان دینی، منشأ تلاش و فداکاری شخص متدین نیست، بلکه رمز جانبداری او از دین را باید در نظام تقویت ارائه‌شده از سوی سازمان دینی جست‌وجو کرد.

در مقابل این سخن/سکینر، از آیات مرتبط با رویداد بالا فهمیده می‌شود که همه آنچه منشأ حرکت آن گروه اندک بوده است، دو واقعیت مرتبط به هم می‌باشد: اول، اعتقاد راسخی که به مبدأ جهان داشتند: «إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ» (کهف: ۱۳)؛ به درستی که آنان جوانانی بودند که به پروردگارشان ایمان آوردند. این تعبیر نشان می‌دهد چیزی که این جوانمردان را به دفاع از آیین حق ترغیب کرد، ایمان درونی آنان بود، نه تقویت‌هایی که در جامعه ترتیب داده شده بود. واقعیت دوم، درک درستی است که آنان از بطلان عقیده مردم جامعه خود داشتند: «فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُوَ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا هُوَ لَاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْ لَّا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (کهف: ۱۴) (آنان گفتند: پروردگار ما همان پروردگار آسمان‌ها و زمین است، ما به غیر او معبود دیگری را نمی‌خوانیم، چراکه اگر بخوانیم در این هنگام از راه حق تجاوز کرده‌ایم. بین که مردم ما چگونه غیر خدا خدایانی گرفته‌اند، اینها اگر دلیل قاطعی بر ربوبیت ایشان نیاورند، ستم‌کارترین مردمند، زیرا ستمکارتر از کسی که بر خدا افتراء و دروغ ببندد، کیست؟)؛ یعنی هم نتیجه تأمل در آفرینش آسمان و زمین و هم سستی و نیز فقدان دلیل معتبر از سوی آن قوم منحرف، آنان را به اعتقاد حق نائل کرده بود.

واقعیت اول، یعنی اعتقاد راسخ، نشان می‌دهد که از نگاه قرآن، افراد دریافت‌کننده محرک‌های محض از محیط نیستند، بلکه آنچه را از محیط دریافت می‌کنند، به صورت فعال مورد بازنگری و تحلیل قرار داده، آن‌گونه که ادراک می‌کنند، می‌پذیرند یا رد می‌کنند. واقعیت دوم هم حاکی از این است که تأمل در آفرینش آسمان و زمین و نیز فقدان دلیل معتبر از سوی آن قوم منحرف، این گروه را به اعتقاد حق نائل کرده بود و هر دو نکته، به حاصل فرایندهای شناختی مربوط می‌شوند، نه وابستگی‌های تقویت. از سوی دیگر، اگر ارزش‌های پذیرفته‌شده انسان، محصول وابستگی‌های تقویتی و کنترلی جامعه باشد، نتیجه آن نباید چیزی باشد که در این حادثه می‌بینیم. در مورد این رویداد، می‌توان گفت: بخشی از وابستگی‌های محیطی آن گروه را تقویت‌های مثبتی تشکیل می‌دهد که از گروه حاکم به وفور دریافت می‌شود. نمونه آن، تقویت‌هایی است که قرآن به روشنی از گروه ساحر دربار فرعون نقل می‌کند: «وَجَاءَ السَّحْرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ» (اعراف: ۱۱۳) (ساحران نزد فرعون آمدند و گفتند: آیا اگر ما پیروز گردیم، اجر و پاداش مهمی خواهیم داشت؟)؛ البته همان‌گونه که علامه طباطبائی مطرح می‌کند، ساحران در این عبارت، تقاضای اجرت نکرده‌اند، بلکه به منظور تأکید، آن را به صورت خبر ابراز کردند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۸، ص ۲۱۵). جالب اینکه فرعون در ادامه کار تنظیمات تقویتی را توسعه می‌دهد و تقویت مثبت قوی‌تری را ارائه می‌کند: «قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُفْرَبِينَ» (اعراف: ۱۱۴)؛ چنین است، و به درستی که در این صورت شما از نزدیکان من خواهید بود.

بخش دیگری از سازوکار تقویتی محیطی را تقویت‌های منفی موجود و ریشه‌دار در محیط جامعه و حکومت تشکیل می‌داد؛ یعنی همان تهدیدهایی که این گروه به دلیل اجتناب از آنها، زندگی خانوادگی و حضور در اجتماع را رها کرده و به غار پناه بردند. افزون بر این، شاهد دیگر برای وجود این تقویت‌کننده‌های منفی، بیان یکی از همین گروه رستگاران است که می‌گوید: «إِنَّهُمْ إِن يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعِيدُوكُمْ فِي مِلَّتِهِمْ» (کهف: ۲۰)؛ اگر آنها از وضع شما آگاه شوند سنگسار تان می‌کنند، یا به آئین خویش شما را باز می‌گردانند. به نظر می‌رسد، هم لذت‌های حاصل از انواع امکانات مادی و زرق و برق آن، و هم یقین به کشته شدن به بدترین شکل ممکن، و هم فضای آلوده موجود در جامعه، بخشی از وابستگی‌های تقویتی عمده را تشکیل می‌دهند. در نتیجه، انتظار می‌رود رفتارهای سازگار با نظام تقویتی رایج، با احتمال بسیار بالایی از این گروه، همانند دیگران، صادر شود. از سوی دیگر، هیچ شاهد مشخصی وجود ندارد که نظام تقویتی دیگری در مقابل وضع جاری نظام تقویت اجتماعی آن روز وجود داشته است که بتواند مبنای شیوه عمل این گروه باشد. اگر مبنای رفتار را وابستگی‌های

تقویتی وضع شده از سوی جامعه بدانیم، آن‌گونه که/اسکینر می‌پندارد، روشن است که وابستگی‌های موجود در جامعه آن روز، این اقتضا را داشته است که گروه مزبور با هنجارهای اجتماعی هماهنگ باشند (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۷۷). در نتیجه، انتظار می‌رود برای کسب تقویت‌های مثبت و پرهیز از پیامدهای ناخوشایند، با وضع موجود مبارزه نکنند.

۲. جنبه دیگر موضوع، به نارسایی تفسیر اخلاق از طریق سازگاری با هنجارهای اجتماعی، مربوط می‌شود. براساس نظریه/اسکینر، هنجارهای رایج در محیط اجتماعی، که رفتار بر طبق آنها از سوی جامعه تقویت می‌شوند، ملاک اصلی فرایند رشد اخلاقی هستند. برک، بخصوص به این مطلب اشاره می‌کند که هنجارهای معمول در جامعه، گاه با اصول اخلاقی و غایت‌های والای اجتماعی، تعارض پیدا می‌کند. در چنین موقعیت‌هایی، سرپیچی از هنجارها، کاری غیراخلاقی نمی‌باشد، بلکه ممکن است در مواردی شجاعانه و منطبق بر فضائل اخلاقی باشد (محسنی، ۱۳۷۱). کار کسانی که به بهای از دست دادن جان خود، با نابرابری‌ها و بی‌عدالتی مبارزه می‌کنند، نشان می‌دهد که نمی‌توان اخلاق و رشد آن در افراد را با تمرکز بر هنجار اجتماعی، یکسان دانست.

افزون بر این، اگرچه اخلاق به تنظیم روابط اجتماعی افراد کمک می‌کند، اما تمام قواعد اجتماعی را نمی‌توان اخلاقی دانست. در طول چند دهه اخیر، پژوهش‌های زیادی به بررسی این موضوع پرداخته‌اند که آیا کودکان سنین مختلف، در هنگام دآوری و توجیه امور، میان فعالیت‌های اخلاقی و عرفی تفکیک قائل هستند، یا خیر. آن‌گونه که کیلن و دیگران اشاره می‌کنند، نتایج بیش از صد پژوهش به‌طور قاطع تأیید می‌کنند که کودکان از همان سال‌های اول عمر خود، اخلاق و عرف اجتماعی را از یکدیگر جدا می‌کنند (کیلن و اسمتانا، ۲۰۰۶، ص ۱۲۲). از این رو، تمایز میان دانش اخلاقی کودکان و درک آنها از روابط اجتماعی، هسته اصلی رشد اخلاقی در برخی نظریه‌ها، از قبیل نظریه قلمرو اجتماعی - شناختی، شده و از همین نقطه، از سایر نظریه‌های ساختاری - تحولی جدا شده است.

در منابع اسلامی هم به مواردی برمی‌خوریم که مخالفت با یک هنجار اجتماعی رایج، عمل اخلاقی مطلوبی تلقی شده است. خداوند متعال در قرآن، از جامعه خیره‌سری یاد می‌کند که در رفتار جنسی خود دچار انحراف شده و به همجنس‌گرایی رو آورده بودند: «وَلَوْطَأُ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقَاطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيَكُمُ الْمُنْكَرَ» (عنکبوت: ۲۸-۲۹)؛ و لوط را فرستادیم هنگامی که به قوم خود گفت: شما کار بسیار زشتی انجام می‌دهید که هیچ یک از مردم جهان پیش از شما آن را انجام نداده است. آیا شما به سراغ مردان می‌روید،

و راه تداوم نسل انسان را قطع می‌کنید، و در مجلس خود کار ناپسند انجام می‌دهید؟ با وجود اینکه از خطاب پیامبر خدا فهمیده می‌شود که ارتکاب این عمل تقریباً عمومیت داشته است، قرآن با تعبیراتی از قبیل فحشا و منکر، آن را یک عمل غیراخلاقی معرفی کرده است و بر طبق اخبار قرآن مجید، خداوند هم مرتکبین آن را دچار عذاب نموده است: «إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ» (عنکبوت: ۳۱)؛ ما اهل این شهر را نابود خواهیم کرد. روشن است که عذاب خدا شامل حال قومی نمی‌شود که عمل آنها فسق به‌شمار نمی‌رود. از اینجا معلوم می‌شود که از نگاه قرآن، یکی شمردن هنجار اجتماعی و قانون اخلاقی باطل است. به همین دلیل، نمی‌توان رشد اخلاقی را با محوریت هنجار مورد پذیرش جامعه تعریف کرد.

راز اینکه «چگونه ممکن است هنجار رایج در یک جامعه، با اصول اخلاق ناسازگار باشد؟»، این است که توافق یک گروه یا جامعه بر پذیرش یک شیوه عمل مشترک، همیشه بر پایه رعایت مصالح واقعی، که به استكمال مستمر آنان منجر شود، واقع نمی‌شود. هم در گذشته و هم امروزه، چه بسیار جوامعی یافت شده است که ارزش اجتماعی خاصی را تن داده‌اند، اما مصلحت واقعی و کمال اخلاقی را رها کرده‌اند. شاهد این معنا، استدلال خداوند در مورد سرنوشت همین قوم است: «إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ» (عنکبوت: ۳۱)؛ به درستی که اهل این شهر مردم ظالمی بودند. همان‌گونه که علامه طباطبائی اشاره می‌کند، این آیه علت استحقاق نابودی آنها، یعنی ریشه‌دارشدن ظلم در آنها، را بیان می‌کند (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۶، ص ۱۲۴). در اینجا مقتضای ظاهر این بود که بفرماید: «انهم كانوا ظالمين»، ولی به‌جای ضمیر، اسم ظاهر را به کار برده، این اشاره است به اینکه ظلم این قوم، ظلم مخصوصی بوده، که آنان را مستوجب نابودی کرده است، نه مطلق ظلم که آن روز مردم به آن مبتلا بودند.

۳. از آنچه گفته شد، موضع قرآن در بحث از گستره رشد اخلاقی هم روشن شد؛ به این معنا که از نگاه قرآن، قلمرو رشد اخلاقی را نمی‌توان رفتارهای آشکار مبتنی بر هنجارهای اجتماعی محض دانست. اینکه از نظر قرآن، یک رفتار جنسی نظیر لواط، به‌رغم داشتن پذیرش اجتماعی در میان یک جامعه، یک رفتار غیراخلاقی تلقی می‌شود، به دلیل این نیست که هنجار اجتماعی از آن پیروی نمی‌کند، بلکه براساس ظاهر یا تصریح قرآن به علت آن است که از یک‌سو، به تولید و تکثیر نسل انسان آسیب مهمی وارد می‌کند و شاید به همین دلیل، قرآن در تعلیل استحقاق آنها برای عذاب آسمانی، به ظالم بودن آن قوم به‌معنای جامعه‌ای که بر انجام کار باطل و ناصواب اصرار دارند، استناد می‌کند. به بیان دیگر، رفتار این قوم به این دلیل غیراخلاقی است که از مصلحت‌های واقعی مرتبط با حیات انسانی

پیروی نمی‌کند. از سوی دیگر، رفتار مزبور یک رفتار منکر و نافرمانی اراده خالق انسان به‌شمار می‌رود. بنابراین، یک فرض دیگر این است که قلمرو رشد اخلاقی به حوزه‌ای فراتر از رفتار آشکار منطبق بر هنجار اجتماعی، گسترش یافته و اموری همچون مصالح واقعی مرتبط به کمال اخلاقی و نیز اراده تشریحی آفریننده فاعل اخلاقی، یعنی انسان، را هم شامل شود.

۴. اسکینر با تأکید افراطی بر رفتار به‌عنوان کلید اصلی مسائل رشد اخلاقی، از مؤلفه‌های دیگر رفتار اخلاقی، یعنی عاطفه اخلاقی و شناخت اخلاقی، غفلت کرده است (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۲۹). نتیجه این برداشت از عمل اخلاقی، این است که هیچ مؤلفه دیگری، به غیر از آنچه که ما بیکره قابل مشاهده رفتار می‌نامیم، به رسمیت شناخته نشود. همین اندازه که فرد در یک موقعیت خاص، که امکان رفتار غیر اخلاقی برای او فراهم است، رفتار منطبق بر ارزش‌های اجتماعی را انجام دهد، برای اخلاقی بودن کار او کفایت می‌کند. برای داوری در مورد رفتار اخلاقی، به چیزی بیش از رعایت چارچوب رفتار صحیح آن در شرایط گوناگون، نیاز نیست. به نظر می‌رسد، توصیف رشد اخلاقی از طریق رفتار محض، به تصویر جامعی از این فرایند روان‌شناختی انسان منجر نمی‌شود. هیچ رفتاری، اعم از اخلاقی و غیر آن، وجود ندارد هر قدر هم شناختی باشد، نمی‌تواند واجد مؤلفه عاطفی به‌عنوان محرک و انرژی‌دهنده نباشد. همچنین، نمی‌توان شاهد حالات عاطفی بود، بدون آنکه ادراک یا فهم، به‌عنوان ساخت شناختی آن حالات، در آن مشارکت نداشته باشد. رفتار، یکی است و دو جنبه شناختی و عاطفی در عین حال جدایی‌ناپذیر و تحویل‌ناپذیرند (پیاز، بی‌تا، ص ۳۹). به همین دلیل، یک نظریه جامع در مورد رشد اخلاقی نمی‌تواند از سایر عناصر مؤثر در تکوین این فرایند پیچیده غفلت کند. با وجود اینکه برخی خطوط عمده پژوهشی دیگر - از قبیل سنت شناختی تحولی، که دو کنش عمده و مکمل جذب تجارب به ساخت شناختی و نیز انطباق آن ساخت‌ها با اقتضائات محیط را مسئول تنظیم رفتار اخلاقی فرد می‌داند، و نیز روان‌تحلیل‌گرها، که رشد اخلاقی را از طریق عواطفی نظیر احساس گناه، ترس و اضطراب و نیز دلبستگی‌های کودک به والدین توجیه می‌کنند - هم بر مؤلفه خاصی در رشد اخلاقی تأکید می‌ورزند، اما همین تمرکز از چند بُعدی بودن پدیده اخلاق در انسان حکایت می‌کند.

در منابع اسلامی هم مؤلفه‌های بسیاری برای رشد اخلاقی به رسمیت شناخته شده است. در بررسی آیات قرآن معلوم می‌شود که در ایجاد این رویداد روان‌شناختی، پنج مؤلفه اساسی نقش دارند: معرفت، گرایش، اراده، عزم بر کار و تحقق عمل. به یک بیان روان‌شناختی، می‌توان گفت: رفتار آشکار یا رفتار درونی و ناپیدا، که براساس شناخت نسبت به جهات مختلف آن، گرایش به سوی آن و اراده تحقق آن

صورت بگیرد، عمل خواهد بود و نشان‌گر تحقق رشد اخلاقی خواهد بود. برای نمونه، در اینجا به دو مؤلفه عمل اخلاقی در قرآن اشاره می‌کنیم.

قرآن در هنگام سخن گفتن از اعمال آدمیان به‌گونه‌ای آن را توصیف می‌کند که مبنای عمل بیشتر آنان را حدس‌ها و گمان‌های بی‌اساس تشکیل می‌دهد: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (انعام: ۶۵)؛ آنان جز گمان و پندار را پیروی نمی‌کنند و جز به گراف و تخمین سخن نمی‌گویند. گاهی عمل با علم توجیه می‌شود. در برخی آیات هم، هرگونه پیروی از غیر علم مورد نهی واقع شده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ» (اسراء: ۳۶)؛ و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن. لازمه این سخن این است که عمل انسانی می‌تواند بر پایه علم صورت پذیرد. حاصل اینکه، از نظر قرآن، عمل با اوصاف و ویژگی‌هایی تبیین می‌شود که هرچند با یکدیگر تفاوت دارند، اما همه آنها جلوه‌های یک واقعیت هستند و آن هم عنصر شناخت؛ یعنی تصویری که فرد نسبت به عمل و پیامدهای مطلوب و نامطلوب آن در ذهن دارد.

در برخی موارد، قرآن برای اشاره به منشأ عمل آدمی، از مفاهیمی استفاده می‌کند که در نگاه اول، از نوع مفاهیم شناختی نیستند. برای نمونه، در یک آیه وقتی از عمل قوم بنی‌اسرائیل یاد می‌کند، این‌گونه از رفتار ناشایست آنها در مورد پیامبران یاد می‌کند: «أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (بقره: ۸۹)؛ آیا چنین نیست که هر زمان، پیامبری چیزی برخلاف هوای نفس شما آورد، در برابر او تکبر کردید و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید، پس عده‌ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟». «هوی»، آن‌گونه که راغب در *مفردات* می‌گوید، گرایش نفس به شهوت‌ها و خواسته‌هایش است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۴۹). البته این گرایش، شامل هر دو نوع میل مذموم و ممدوح می‌شود، اما در قرآن بیشتر در گرایش‌های مذموم به کار رفته است. بنابراین، آیه در مقام توجیه شیوه عمل مخاطب به مفهومی استناد می‌کند که گویا اگر چنین ویژگی در عمل آنها نبود، تبیین عمل آنها دشوار بود. چنین مفهومی، هرچه باشد، به‌طور مستقیم یک مقوله شناختی نیست، بلکه از سنخ دیگری است که در اصطلاح روان‌شناختی، از آن به «عاطفه» یا «هیجان» یاد می‌شود.

رفتار اخلاقی، انگیزه و سازه‌های رابط

اسکینر اعتقاد داشت که بشر در طول قریب به دو هزار و پانصد سال، توجه خود را به زندگی ذهنی معطوف کرده است (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۱۸). حال آنکه ما نیازی به این نداریم که چگونگی شخصیت،

نقشه‌ها، مقاصد، نیات یا سایر پیش‌نیازهای انسان مستقل را کشف کنیم (همان، ص ۲۰). زمانی می‌توان رفتار، اعم از اخلاقی و غیر آن، را به درستی شناخت و تحلیل کرد که از اسناد شخصیت و حالات آن، به فاعل اخلاقی پرهیز کنیم. همان‌گونه که دانش فیزیک با سلب ویژگی‌هایی همانند اراده، عاطفه، احساس و قصد از اشیا به پیشرفت‌های جهشی نائل شد، ما هم در تصویر صحیح رفتار باید نیت، قصد، هدف و غایت را از رفتار انسان پاک کنیم (همان، ص ۳۱). به اعتقاد او، دلیل ناکامی ما در تحلیل درست رفتار این است که به شرایط پیشایند و نیز پیامدهای رفتار بی‌توجهی کرده و به جای آن، به عاملی درونی، استناد می‌کنیم (همان، ص ۱۳). وقتی نتوان دلیل شیوه عمل خاص فردی را فهمید، رفتار او را به شخصی که نمی‌توان دید و رفتار او را نمی‌توان توجیه کرد، نسبت می‌دهیم و در عین حال تمایلی به پرسیدن در مورد او نداریم (همان، ص ۱۹). به نظر ایشان، بهترین راه جایگزین این است که با شناسایی تقویت‌کننده‌ها و اصول و قوانین تقویت، به فهم بهتر رفتار و شکل دادن آن نائل شویم.

به نظر می‌رسد، نه می‌توان نقش اهداف رفتار و جایگاه آن را در رفتار واقعی نادیده گرفت و نه عنصر تقویت می‌تواند جانشین بی‌بدیلی برای فهم بهتر همه رفتارها باشد و نه همه واقعیت‌های مربوط به رفتار را می‌توان در شرایط پیشایند و رویدادهای پیامد قابل مشاهده جست‌وجو کرد. دیدگاه اسکینر در باب انکار متغیرهای رابط و سازه‌های ناپیدای رفتار، حتی در میان خود رفتارگرایان هم مقبول عام نیافت. شاهد آن هم، آموزه رفتار هدفمند در نظریه *دوارد چیس تولمن* است. از نگاه تولمن، تداوم رفتار جست‌وجوگرانه نشان می‌دهد که فاعل آن متوجه هدف است، یا هدفمند است (السون و هرگنهان، ۲۰۰۹، ص ۳۷۲). تولمن تأکید می‌کرد که همه انواع رفتار هدف دارند؛ هر رفتاری به وسیله شناخت‌ها یا متغیرهای رابط به سمت هدف‌های مشخص هدایت می‌شوند (لفرانسوا، ۱۹۹۹، ص ۱۷۱). البته توجیه تولمن از هدفمندی کاملاً با دیدگاه غیررفتارگرایانه هماهنگ نیست، اما همین که او کوشیده است رفتارهای هدفمند را تبیین کند، حکایت از وجود یک شکاف تئوریک در تحلیل رفتار در سنت رفتارگرایی می‌کند.

تأمل در مضامین منابع اسلامی هم نشان می‌دهد که رفتار اخلاقی را نمی‌توان بدون جنبه هدفمند آن و نیز سازه‌های درونی رابط در نظر گرفت. همچنین، لذت‌گرایی اسکینری، که مبنای آموزه تقویت است، نمی‌تواند مبنای کاملی برای توجیه رفتار اخلاقی باشد. چنین برداشتی، به‌ویژه در آن کارهایی که نمود قوی‌تری دارد از سطح انگیزه‌های عادی، که در چارچوب سازوکار تقویت تفسیر می‌شود، عبور می‌کند. قرآن مجید در مواردی، رفتار اخلاقی گروهی از مردم را با مفاهیمی تبیین می‌کند که به روشنی

بر اهداف خاصی دلالت می‌کند که تبیین متکی بر تقویت، نمی‌تواند آن را توجیه کند. برای نمونه، در برخی آیات از خانواده‌ای سخن می‌گوید که با وجود گرسنگی و نیاز شدید، غذای خود را به دیگران بخشیده و کار خود را این‌گونه توصیف کردند: «انما نَطْعَمُكُمْ لَوْجِهِ اللَّهِ لِأَثْرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً» (دهر: ۹)؛ به درستی که ما شما را به خاطر خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. معنای اینکه عملی برای وجه خدا باشد، این است که عمل انسان به این انگیزه کسب خشنودی او باشد، برای اینکه تنها او شایسته معبود بودن است. به همین جهت، خانواده اطعام‌گر در ادامه اضافه کردند: «لَأَثْرِيْدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُوراً»؛ ما از شما نه پاداشی می‌خواهیم، و نه سپاس‌گزاری. البته ممکن است معنای این سخن این باشد که در آن صورت، خواسته‌اند به مسکین و یتیم و اسیر اطمینان بدهند که ما از احسان خود با دیگران سخن نخواهیم گفت و بر شما منت نمی‌گذاریم. این احتمال هم وجود دارد که جمله یادشده، زبان حال ایشان باشد و خداوند می‌خواهد ایشان را به آن اخلاصی که از باطن آنان خبر دارد، ستایش کند و به ما بفهماند که کار این گروه تنها به دلیل خشنودی خدا بود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۱۲۷).

در مقابل این گروه، افرادی قرار دارند که عمل اخلاقی، یعنی کمک به دیگران را به شکل دیگری انجام می‌دهند: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» (نساء: ۳۸)؛ کسانی که دارایی‌های خود را برای نشان‌دادن به مردم انفاق می‌کنند و به خداوند و روز قیامت ایمان ندارند. این افراد، دادن بخشی از دارایی خود را با انگیزه خوب جلوه‌دادن خود در نگاه دیگران انجام می‌دهند؛ یعنی عملی را که در ظاهر به یک شکل صورت می‌گیرد، با استناد به قصد فاعل دو گونه می‌شود.

تأمل در مفاد این آیات، نشان می‌دهد که رفتار اخلاقی اولاً، می‌تواند هدفمند باشد. ثانیاً، هدف مزبور، که به لحاظ نظام ارزشی خوب یا بد تلقی می‌شود، از فرایندهای درونی نادیدنی متأثر است. به همین دلیل، در دو گروه که با رویداد محیطی یکسانی، یعنی مشاهده افراد نیازمند، روبه‌رو شده‌اند، واکنش‌های متفاوتی مشاهده می‌کنیم. یک گروه، در این موقعیت کاری می‌کند که برترین مصداق توحید عملی است، ولی رفتار گروه دیگر مصداق واقعی کفر و عدم ایمان است.

اسکینر، به منظور نفی عوامل درونی، علاوه بر طرح آموزه تقویت، جایگزین دیگری را نیز معرفی می‌کند که در گذشته از آن به «خودمهارگری» یاد شد. به اعتقاد او، خودمهارگری هم جلوه دیگری از تأثیر تقویت‌های اجتماعی است که با ارائه وابستگی‌های محیطی به فرد و به صورت پنهان عمل می‌کند. او می‌گوید: «وقتی ناظر بیرونی نباشد، به سادگی از آن سوء تعبیر می‌شود. در این موارد، معمولاً گفته

می شود کنترل به صورت درونی درآمده است. اما آنچه روی می دهد این است که کنترل جنبه آشکار خود را از دست داده است» (اسکینر، ۱۹۷۱، ص ۷۰).

بی تردید برخی رفتارها از نظارت پیدا و ناپیدای عوامل اجتماعی متأثر می شود، اما نمی توان خودمهارگری را به طور کامل به نفع رویدادهای آشکار بیرونی، مصادره کرد. در این زمینه، می توان به تبیین بندورا از مهار رفتار فرد در غیاب منابع بیرونی اشاره کرد (السون و هرگنهان، ۲۰۰۹، ص ۴۰۹). به اعتقاد او، افراد از طریق مشاهده رفتارهایی که دیگران به دلیل ارتکاب آنها تقویت یا تنبیه می شوند، اما خود او به دلیل آن رفتار تقویت نشده است، معیارهای عملکرد را می آموزند. این ملاکها، انتظارات فرد از خود را شکل داده، مبنایی برای ارزشیابی شخصی فرد فراهم می کنند. اگر عملکرد فرد در یک موقعیت معین، با معیارهای او همخوان باشد، او آن را مثبت ارزیابی کرده و معمولاً هنجار سطح بالاتری را در نظر می گیرد. اما اگر عمل پایین تر از معیارها باشد، آن را منفی ارزیابی کرده و عمل را در جهت کاهش ناهمخوانی هدایت می کند.

بونوزه و آردیلا، معتقدند که اگر ما به حالت های درونی فرد توجه نکنیم، یافتن الگوی عینی ثابت برای ارتباط پاسخها به محرکها، کار بسیار دشواری خواهد بود (بونوزه و آردیلا، ۱۹۸۷، ص ۱۳۰). به دلیل همین حالت های درونی، درون داد، در برخی موقعیتها (یا برای برخی افراد) تأثیر خاصی دارد که در زمان دیگر و یا برای افراد دیگر چنین تأثیری ندارد. این حالت درونی، ممکن است متغیر فرضی رابط میان محرک و رفتار باشد و امکان دارد سازه های فرضی باشد. اولی تنها به ارتباط میان درون داد و برون داد کمک می کند، ولی متضمن هیچ فرضیه ای در مورد وجود هویت های مشاهده نشده یا تحقق فرایندهای غیرمشکوک نیست. اما دومی هم کار وساطت را انجام می دهد و هم بر وجود هویتها یا فرایندهای نادیدنی، مانند انگیزه و حافظه، دلالت می کند (همان، ص ۱۳۲). به این ترتیب، با پیروی از این الگوی تحلیل رفتار، می توان امیدوار بود که اطلاعات موجود بتواند ما را به پیش بینی های لازم در مورد رفتار و نتایج آن قادر کند.

علاوه بر آنچه از قرآن نقل شد، منابع روایی هم به طور صریح تری از برخی رویدادهای درونی سخن گفته اند که به مهار عمل اخلاقی فرد مربوط می شوند. برای نمونه، امام باقر علیه السلام در مورد عامل تعیین کننده رفتار اخلاقی می فرماید: «مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاِعْظًا فَإِنَّ مَوَاعِظَ النَّاسِ لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُ شَيْئًا»؛ کسی که از درون او پنددهنده ای نباشد، پندهای مردم به او سودی نخواهد داشت (مجلسی، ۱۴۱۳ق، ج ۷۸، ص ۱۷۳). در این روایت، از واقعیتی گزارش شده است که به روشنی در یک

دسته‌بندی نخستین، در برابر واقعیات قابل مشاهده بیرونی قرار می‌گیرد. بالاتر اینکه، نه تنها وجود اندرزدنده درونی، خواه به‌عنوان یک واقعیت عینی یا یک سازه، مورد اذعان است، بلکه کارکرد آن بالاتر و مؤثرتر از برخی عواملی تلقی شده است که به مهار رفتار فرد از بیرون کمک می‌کنند.

اشکال دیگر به الگوی جانشین مربوط می‌شود. به نظر می‌رسد، مشکل پیشنهاد جایگزین این نیست که رفتار اخلاقی انسان را به مبنای لذت‌گروانه آن برگردانده است، برای اینکه ممکن است بتوان ادعا کرد انگیزه اصلی فعالیت‌ها و خواسته‌ها، رسیدن به لذت و پرهیز از درد و رنج است (مصباح، ۱۳۸۷، ص ۱۷۷)، بلکه مسئله جایی است که/سکینر با اصل قراردادن نیازهای جسمانی از تقویت‌های نخستین سخن می‌گوید و سایر لذت‌ها را به دلیل تأمین این نیازها، تقویت‌کننده می‌داند (اسکینر، ۲۰۰۵، ص ۷۰-۸۰؛ همو، ۱۹۷۱، ص ۱۰۹). بر همین اساس، از تقویت‌کننده نخستین و ثانوی یا تعمیم‌یافته سخن می‌گوید. بدین ترتیب، از نظر/سکینر گستره تقویت از مرزهای نیازهای جسمانی پایه، از قبیل غذا، آب، امنیت و نیاز جنسی، و اموری که جانشین این نیازها باشد، توسعه می‌یابد.

اصرار/سکینر بر حفظ چارچوب روش‌شناسی رفتارگرا، او را به نادیده گرفتن گستره وسیع‌تر لذت کشاننده است. ممکن است بتوان پذیرفت که همه رفتارهای اختیاری برای کسب لذت یا اجتناب از نامایمات است، اما دامنه این غایت به لذت‌های معنوی و رسیدن به پاداش‌های غیرمادی و حتی لذت‌های موهوم هم کشیده می‌شود. فردی که به دلیل محرومیت قهری از جهاد در راه خدا اشک می‌ریزد، به لذت‌هایی دل‌بسته است که با لذت‌های جسمانی رایج مقایسه نمی‌شود. قرآن در یکی از آیات، به توصیف حال گروهی می‌پردازد که از عدم امکان حضور در جهاد، غمگین بوده و اشک می‌ریزند: «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أُحْمِلُهُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَاعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ» (توبه: ۹۲)؛ ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنان را بر مرکبی (برای جهاد) سوار کنی، گفتی: مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم، بازگشتند درحالی‌که چشمان آنان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی نداشتند که در راه خدا انفاق کنند (و با آن به میدان بروند). اندوه این گروه هفت نفره، به دلیل این بود که امکان تلاش طاقت‌فرسا و جانفشانی در راه خدا را از دست داده بودند. به نظر می‌رسد، اینان به درجه‌ای از معرفت رسیده‌اند که برای کسب لذت‌های معنوی برتر و پایدارتر، حاضرند این رنج مختصر چند روزه را تحمل کنند و از اینکه این فرصت رنج‌کشیدن را از دست می‌دهند، به اندوه شدید دچار می‌شوند؛ رویدادی که فهم آن در چارچوب فناوری رفتار/سکینر، کاری بس دشواری است.

بحث و نتیجه‌گیری

آنچه از اسکینر در زمینه رشد اخلاقی گذشت، پیامدهای منطقی پذیرش معرفت‌شناسی اثبات‌گرا، و اعتقاد به ارگانیزم خالی و عنصر مکمل آن، یعنی محیط‌گرایی می‌باشد. تأکید فراوان او بر نقش محیط و وابستگی‌های کنترل رفتار و اصول تغییر آن و تأکید بر جنبه‌های کاربردی در تربیت اخلاقی، از وجوه قوت این روی‌آورد می‌باشد. با وجود این، تقلیل‌گرایی، به‌معنای تمرکز بر یک گروه از عوامل و اعتقاد به کفایت آنها در حوزه اخلاق، کاستی عمده این دیدگاه شناخته می‌شود. محیط‌گرایی نهفته در رفتارگرایی، از یک‌سو، سبب شده است ذاتی‌بودن برخی ویژگی‌های ذهنی و رفتاری را از اساس نپذیرد و از سوی دیگر، این پیش‌فرض را مطرح می‌کند که روند طبیعی رشد اخلاقی در جهت ازدیاد هم‌نواپی اجتماعی می‌باشد. در نتیجه، چنین نظریه‌ای نمی‌تواند رشد صورت‌های جدید رفتار اخلاقی را، که الزاماً قراردادی نبوده و راه‌های دیگر انطباق با شرایط هستند، توضیح دهد.

تأکید اسکینر بر نقش کلیدی مفهوم تقویت در کنار آموزه محیط‌گرایی، سبب شده است که در توجیه چگونگی پدیدآیی و ویژگی تقویت‌کنندگی پدیده‌ها هم به مشکل برخورد و به نقش آن در ازدیاد بروز رفتار یا پیامدهای تقویت استناد کند. چنین توصیفی، نمی‌تواند به درک نقش ویژگی‌های درونی امور و از جمله فاعل اخلاقی کمک کند. به نظر می‌رسد، بررسی دقیق‌تر این آموزه می‌تواند نقش فرایندهای شناختی و هیجانی در رفتار اخلاقی و تداخل و تعامل جنبه‌های گوناگون آن را پررنگ کند.

شاید یکی از مهم‌ترین چالش‌های این نظریه، به دلالت‌های آن در زمینه تربیت اخلاقی مربوط شود. فرایند تقویت، که هسته اصلی آن را اصل لذت تشکیل می‌دهد، هم سازوکار اصلی رشد اخلاقی است و هم عامل عمده تربیت اخلاقی تلقی می‌شود. بدون اینکه بخواهیم از اهمیت تقویت در شکل کامل آن بکاهیم، تأکید بر سازوکارهای دیگر تربیت اخلاقی از قبیل مشاهده و تقلید، به‌ویژه در دوره کودکی و نوجوانی هم کارساز است. این جریان، اگر با تأیید افراد مهم در زندگی فاعل اخلاقی باشد، الگوهای رفتاری، اعم از هنجارهای اجتماعی یا ارزش‌های برگرفته از منابع فرانسسانی، را در او تثبیت می‌کند. شکل کامل‌تر این فرایند در الگوگیری و الگودهی یافت می‌شود که وقتی با فعالیت‌های شناختی همراه شود، نوعی همسان‌سازی با ارزش‌های اخلاقی نقض شده، یا رعایت‌شده را به دنبال دارد. در سطح دیگر، فرایند یادشده از یک‌سو، می‌تواند به کنش‌های عالی، از قبیل مهارت‌ها و آداب اخلاقی، تعمیم پیدا کند و از سوی دیگر، به چگونگی عمل در موقعیت‌ها و شرایط نادیده و ناشنیده، گسترش یابد.

کاستی‌های مورد اشاره در بررسی این نظریه، یک دلالت مهم در عرصه اخلاق پژوهی تجربی را هم به دنبال دارد. اگر رشد اخلاقی را نمی‌توان تنها در چارچوب هم‌نوایی با هنجارهای اجتماعی موجود توصیف نمود، یا قلمرو آن را به رفتار مشاهده‌پذیر و مؤلفه آن را به رفتار و سازوکار آن را به تقویت، محدود کرد، طرح‌های پژوهشی مرتبط با رشد اخلاقی و روش‌های مورد استفاده و ابزارهای گردآوری داده‌ها هم باید از این جنبه‌ها فراتر رفته و بر مبنای نظری جامعی تنظیم شوند که داده‌های حاصل از آنها، بتواند چشم‌انداز روشن‌تر و کامل‌تری از این فرایند جذاب ارائه کند.

پی‌نوشت‌ها

* یادآوری این نکته سودمند خواهد بود که تعبیر اسکینر به حالت درونی بر پایه شیوه رایج است، اما خود او به آن اعتقادی ندارد.

منابع

- السون، ام، اچ و هرگنهان، بی، آر، ۲۰۰۹، *مقدمه‌ای بر نظریه‌های یادگیری*، ترجمه علی‌اکبر سیف، تهران، دوران.
- باقری، خسرو، ۱۳۷۷، *مبانی شیوه‌های تربیت اخلاقی*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.
- پیاژه، ژان، بی‌تا، *دیدگاه پیاژه در گستره تحول روانی*، ترجمه محمد منصور و پریخ دادستان، تهران، بعثت.
- راغب اصفهانی، حسین‌بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، جامعه مدرسین.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۱۳ق، *بحارالانوار*، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- محسنی، نیک‌چهره، ۱۳۷۱، «ارزش‌های اخلاقی در نظریه‌های مختلف روان‌شناسی»، *علوم تربیتی*، ش ۴-۳، ص ۱-۲۹.
- _____، ۱۳۹۰، *نظریه‌ها در روان‌شناسی رشد*، تهران، آگاه.
- مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۷، *خودشناسی برای خودسازی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۵۳، «خفتگان شهر افسوس»، *درس‌هایی از مکتب اسلام*، سال پانزدهم، ش ۵، ص ۴-۷.
- Bonjeh, M, & Ardila. R, 1987, *Philosophy of Psychology*, New York: Springer-Verlag.
- Feist, J, & Feist. G, 2008, *Theories of personality*, New york: McGraw-Hill.
- Freud, S, 1923, *The ego and the id*, New York: Norton.
- Grusec, J, E, 1992, Social learning theory and developmental psychology: The legacies of Robert Sers and Albert Bandura, *Developmental psychology*, v. 28, p. 776-786.
- Grusec, J. E, 2006, The development of moral behavior and conscience from a socialization perspective, In M. Killen & J. Smetana, (Eds.), *Handbook of moral development*, London: Lawrence Erlbaum Associates, Publishers.
- Hetherington, E. M, & Parke, R. D, 1986, *Child psychology: A contemporary viewpoint*, London: MC Graw- Hill Book Company.
- Killen, M, & Smetana, J, 2006, *Handbook of moral development*, London: Lawrence Erlbaum Associates, Publishers.
- Lapsley, D. K, 2006, *Moral stage theory*, In M. Killen, & J. Smetana, Handbook of moral development, London: Lawrence Erlbaum Associates, Publisher.
- Lefranco, R, G, 1999, *Theories of learning*, CA: Belmont.
- McCabe, S. P, 1992, Historical background of the psychology of moral development, In T. R. Knowles and G, F. McLean (Eds), *Psychological Foundations of Moral Education and Character Development: An Integrated Theory of Moral Development*, Washington, CRVP.

- Miller, P. H, 2011, *Theories of developmental psychology*, New York: Worth Pub.
- Piaget, J, 1932, *The Moral Judgment of The Child*, London: Routledge and Kegan Paul.
- Reber, A. S, & Reber. E, 2009, *The penguin dictionary of psychology*, London, Penguin Books.
- Skiner, B. F, 1971, *Beyond freedom and dignity*, London: Penguin Books.
- Skinner, B. F, 2005, *Science and human behavior*, New York: Free Press.
- Smetana, J. G, & Turiel, E, 2003, *Morality during adolescence*, In G. R. Adams & M. Berzonsky (Eds.), *The Blackwell Handbook of Adolecence*, Oxford, UK: Blackwell.
- Turiel, E, 2002, *The culture of morality: Social development*, Context and conflict, Cambridge, England: Cambridge University Press.

نظریه انگیزش در اندیشه دینی

bashitri@qabas.net

ابوالقاسم بشیری / استادیار گروه روان‌شناسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۳ - پذیرش: ۱۳۹۳/۴/۲۵

چکیده

هدف این پژوهش، ارائه رویکردی مبتنی بر آموزه‌های اسلامی برای مطالعه انگیزش است، به گونه‌ای که زمینه نظریه انگیزش بر مبنای اندیشه اسلامی فراهم گردد. روش تحقیق، توصیفی - تحلیلی بوده که ابتدا به شناسایی مفاهیم اساسی مرتبط با انگیزش در متون دینی پرداخته، سپس ارتباط این مفاهیم را با یکدیگر در یک چارچوب منطقی مورد بررسی و در قالب یک نمودار به عنوان طرح اولیه ارائه شده است. مفاهیم اساسی به دست آمده از متون دینی، که نقش انگیزشی دارند، عبارتند از: نیت، اراده، شوق، غرایز و شهوات (نیازها) و عقل. علاوه بر این، پژوهش‌های تجربی انجام گرفته نیز حاکی از آن است که شناخت‌ها، گرایش‌ها، نظام ارزشی، اهداف و تقویت‌کننده‌های محیطی نقش اساسی در رفتارها دارند. نتایج پژوهش نشان داد هر رفتاری که انسان انجام می‌دهد، مجموعه‌ای از عوامل به صورت چندوجهی در آن دخالت دارند. اما اینکه تأثیر کدام دسته از عوامل بیشتر است، بستگی دارد به اینکه فرد در کدام مرحله از تحول قرار دارد، ارضای کدام یک از نیازهای او در آن مرحله از تحول اولویت دارد، فرد از چه باورها و گرایش‌هایی برخوردار است و از کدام نظام ارزشی پیروی می‌کند، اهداف او چیست، و بالاخره، در چه شرایط محیطی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: انگیزش، نیت، اراده، عقل، باورها، گرایش‌ها، نظام ارزشی، نیازها و اهداف.

مقدمه

بحث درباره‌ی انگیزش و نقش آن در مجموع رویدادهای روانی، به‌ویژه تأثیر آن بر رفتار فرد، بی‌شک در قلمرو پژوهش‌های روان‌شناسی قرار می‌گیرد. در این قلمرو، از سازه‌ی انگیزش برای توصیف و توضیح رفتار استفاده می‌کنند (خدایپناهی، ۱۳۸۹، ص ۱۳). علاوه بر روان‌شناسی، انگیزش در سایر رشته‌های علوم مانند فقه، اخلاق، تعلیم و تربیت، پزشکی، فیزیولوژی، عصب‌شناسی نیز بحث شده است؛ زیرا انگیزش در حوزه فقه شرط صحت و قبولی برخی اعمال و در واقع روح عمل به حساب می‌آید. در اخلاق اساس ارزش کارهای اخلاقی، و در تعامل بین معلم- شاگرد، و پزشک - بیمار نقش کلیدی دارد. همچنین به لحاظ کشف مبانی فیزیولوژیک انگیزش، به‌ویژه کشاننده‌ها، ساختار و راه‌های عصبی به عنوان مبانی پدیده‌های انگیزشی، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

با وجود این، جایگاه انگیزش در روان‌شناسی بیش از سایر علوم است؛ زیرا بررسی انگیزش، بر پاسخ به چند سؤال اساسی مبتنی است. چه چیزی موجب رفتار می‌شود؟ چرا انسان در مواقع مختلف، رفتارهای متفاوتی انجام می‌دهد؟ چرا درجه شدت رفتار تغییر می‌کند؟ چرا افراد در شرایط مساوی، رفتارهای متفاوتی انجام می‌دهند؟ چرا در برخی رفتارها، گرایش به تکرار وجود دارد و بعضی کارها فقط یک بار انجام می‌گیرد و گرایشی به تکرار آن نیست؟ خلاصه اینکه، انگیزش در شروع رفتار، تناوب، پیوستگی، شدت، جهت و هدف رفتار نقش دارد. همین امر، آن را در فهرست موضوعات مهم این شاخه از دانش قرار داده است و زمینه پژوهش‌های زیادی را فراهم نموده که حاصل آنها، پیدایش نظریه‌های خرد و کلانی است که تاکنون تحت عنوان «نظریه‌های انگیزش» ارائه شده است.

روان‌شناسان به تناسب مبانی نظری مختلف، تعاریف گوناگونی از انگیزش ارائه کرده‌اند که به برخی اشاره می‌شود. هب (۱۹۶۶)، سازه انگیزش را گرایش موجود زنده به ارائه فعالیت منظم می‌داند. گرامن (۱۹۶۹)، انگیزش را عاملی می‌داند که ما را برمی‌انگیزد، به حرکت وامی‌دارد و به سوی رفتار معین سوق می‌دهد. آلپورت (۱۹۷۰)، انگیزه را وضعیت درونی ارگانیزم تلقی می‌کند که رفتار و تفکر از آن ناشی می‌شود. ریبر (۱۹۸۵)، انگیزش را به‌عنوان فرایند مداخله یا حالتی درونی در فرد تعریف می‌کند که او را به سوی عمل سوق می‌دهد.

از نظر برخی مؤلفان، انگیزش به عامل شروع، کنترل و نگهداری فعالیت‌های جسمی و روانی اشاره دارد. ریو (۲۰۰۵) در این باره می‌گوید: بررسی انگیزش به فرایندهایی مربوط می‌شود که به

رفتار انرژی و جهت می دهند. با توجه به تعاریف مذکور انگیزش مجموع متغیرهای پیچیده ارگانیزمی و محیطی است که کنش آنها به فعالیت عمومی و جهت دار احساس و رفتار منجر می شود (خدایپناهی، ۱۳۸۹، ص ۱۶).

روانشناسان با در نظر گرفتن محدودیت‌هایی که در تعریف خود از انگیزش با آن روبه‌رو بوده‌اند، تنها به بخشی از جنبه‌های انگیزش توجه کرده‌اند؛ یعنی سازه‌های ویژه انگیزش را مدنظر قرار داده، آن را جایگزین مفهوم انگیزش کرده‌اند. به نظر می‌رسد، «بحث از انگیزش و ارائه هرگونه اظهار نظری در این باره، مستلزم شناخت ماهیت انسان است؛ زیرا اول باید معلوم شود انسان از چه ساحت‌های وجودی برخوردار است، چه غرایز، فطریات، کشش‌ها و نیازهایی دارد، کدام یک از این خصوصیات، طبیعی اوست و به به صورت ذاتی در وی یافت می‌شود و کدام یک از این خصوصیات، جنبه اکتسابی دارد» (بشیری، ۱۳۸۹، ص ۱۹).

با توجه به اینکه نظریه‌پردازان پیش از هرگونه اظهارنظری درباره انگیزه‌های آدمی، به‌طور ضمنی نوعی پیش فرض را درباره انسان پذیرفته‌اند و این برداشت از ماهیت انسان نیز خود ناشی از نوعی نگرش هستی‌شناسانه و انسان‌شناسانه است، این پژوهش نیز از این قاعده مستثنا نیست. بنابراین، نخست مبانی و حیانی هستی‌شناسانه، خداشناسانه و انسان‌شناسانه مربوط به ماهیت انسان بررسی می‌شود. برای دستیابی به اهداف پژوهش، این سؤال‌ها در اینجا قابل بررسی است:

- چه مفاهیمی در متون اسلامی می‌توان یافت که در توصیف و تبیین انگیزش سودمند باشد؟
- چگونه می‌توان برای مطالعه انگیزش بر اساس آموزه‌های اسلامی، الگویی ارائه کرد که زمینه نظریه‌پردازی فراهم گردد؟

روش پژوهش

در این پژوهش، از روش توصیفی - تحلیلی استفاده شده است. ابتدا با مطالعه متون دینی - منابع دست اول (قرآن، اصول کافی و استبصار) - به مفهوم‌شناسی پرداخته، سپس با کمک منابع دست دوم (کتاب‌های تفسیری و شرح روایات)، مفاهیم شناسایی شده مرتبط با موضوع انگیزش را توصیف می‌کنیم. آنگاه با تحلیل داده‌های گردآوری شده، به مفهوم‌سازی پرداخته، ارتباط منطقی این مفاهیم را با یکدیگر مورد بررسی می‌دهیم تا مفاهیم اساسی نظریه انگیزش به دست آید. در پایان، آن را در یک چارچوب نظری سامان می‌دهیم.

مبانی نظری انگیزش در اندیشه اسلامی الف. مبانی خداشناسانه

منظور از مبانی خداشناسی، گزاره‌هایی است خبری مربوط به مهم‌ترین اعتقادات در دین اسلام که در انگیزش استفاده می‌شود. مهم‌ترین مبانی دخیل در انگیزش و رفتار عبارتند از:

۱. در جهان‌بینی توحیدی، آفریننده همه موجودات از جمله انسان، خداوند است.

۲. مالک همه هستی خداست.

۳. همه هستی در حیطه قدرت خداست.

۴. تدبیر نظام هستی به‌دست خداوند است.

خالق و مالک هستی خداوند است و همه چیز در حیطه قدرت اوست. تدبیر این عالم با همه گستره خود که شامل همه چیز حتی رفتارها و انگیزه‌های انسان است، به دست اوست؛ زیرا انسان به‌عنوان یکی از مخلوقات در چرخه هستی از قوانین حاکم بر آن مستثنا نیست. بنابراین، همه رفتارها و انگیزه‌های او متأثر از اراده الهی است. البته این بدان معنا نیست که تلاش و کار انسان در زندگی و سرنوشت او اثری ندارد؛ زیرا انسان مختار آفریده شده است (انسان: ۳) و مسئول رفتار اختیاری خود نیز هست (تحریم: ۶؛ مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۷۲، ص ۳۶۴؛ قیامت: ۳۶؛ اسراء: ۳۶). اما اینکه خداوند چگونه اعمال نفوذ بر رفتار و انگیزه‌های انسان می‌کند، سؤالی است که باید به آن پاسخ داده شود. در پاسخ به این سؤال باید گفت: یکی از راه‌های تأثیرگذاری خداوند بر مخلوقات، مربوط به نحوه خلقت اوست. طبق آموزه‌های دینی، خداوند انسان را به‌گونه‌ای آفریده است که میل به انجام برخی از رفتارها را در او قرار داده است. امام صادق علیه السلام در بیانی حکیمانه درباره کارکرد امیال و غرایز، خطاب به مفضل می‌فرماید:

اگر در طبع انسان حالتی نبود که او را به خوردن وادار کند و صرفاً خوردن برای آن بود که آدمی می‌دانست بدن به آن نیاز دارد، [و ادامه حیات او بدان بستگی دارد] بسیاری از اوقات ممکن بود از خوردن سر باز زند. بدین ترتیب، انرژی و مواد ذخیره‌شده بدن به کلی تحلیل می‌رفت و به دنبال آن هلاک می‌شد ... پس نظر کن که مدبر علیم (خداوند)، چگونه برای هریک از افعال که صلاح و قوام بدن به آنها است، محرکی در نفس، علاوه بر اصل نیاز قرار داده تا فرد را برای ارضای آن و انجام رفتارهای خاص تحریک کند (مفضل، بی‌تا، ص ۸۸).

امام صادق علیه السلام انگیزه خوردن را در عین حال که رفتار بی‌واسطه و مستقیم انسان می‌داند، به خدا نسبت می‌دهد و ما را به این امر یادآور می‌شود که چگونه خداوند در عوامل درونی انگیزش نقش دارد و بسیاری از اوقات ما نسبت به آن ناهشیار هستیم.

ب. مبانی هستی‌شناسانه

مقصود از مبانی هستی‌شناسی انگیزش، گزاره‌هایی از دین است که در تبیین انگیزش و شناخت عوامل انگیزشی نقش دارند. این گزاره‌ها عبارتند از:

۱. جهان هستی به‌گونه‌ای آفریده شده که از اصل علیت تبعیت می‌کند؛ یعنی هیچ پدیده‌ای در جهان بدون علت نیست. در عین حال، این سلسله علت و معلول عین ربط به خداوند است و غنی مطلق فقط خداست.

۲. براساس متون دینی، جهان هستی ماهیت از اوایی و به سوی اوایی دارد (بقره: ۱۵۶).

۳. جهان هستی هدفمند آفریده شده است (بقره: ۲۹).

۴. انسان اشرف مخلوقات است، و آسمان و زمین و آنچه در آن وجود دارد، همه مسخر انسان قرار داده شده تا نیازمندی‌های خود را تأمین کند و به زندگی خود ادامه دهد.

۵. جهان هستی، که ما در آن زندگی می‌کنیم، روی یک پیوستار زمانی قرار دارد که آن را به دو بخش دنیا و آخرت تقسیم می‌کند. زندگی دنیوی به‌منزله مقدمه‌ای برای زندگی اخروی است. آنچه انسان در این دنیا انجام می‌دهد، اعم از رفتارهای مثبت و رفتارهای منفی، خود آن را در آخرت می‌یابد و می‌بیند (آل عمران: ۳۰؛ زلزال: ۷-۸).

اعتقاد به چنین مبانی هستی‌شناسانه، تحول عمیقی در نگرش انسان به وجود می‌آورد و موجب خواهد شد روان‌شناسی انگیزش متحول گردد و قلمرو آن از امور مادی و دنیوی، به امور معنوی و اخروی توسعه پیدا کند؛ زیرا آثار و پیامد رفتارهای انسان به زندگی این دنیا محدود نمی‌شود. چنین باوری قطعاً بر رفتار و انگیزه‌های انسان تأثیر می‌گذارد.

ج. مبانی انسان‌شناسانه

شناخت انسان و ویژگی‌های او از پیش‌نیازهای اصلی برای ورود به مباحث روان‌شناختی، از جمله بحث انگیزش است؛ زیرا این ویژگی‌ها به ما کمک می‌کند تا ساحت‌های وجودی، صفات، امیال و غرایز، و نیازهای انسان را بهتر بشناسیم و این‌گونه مباحث در شناخت عوامل انگیزشی امری اجتناب‌ناپذیر است. ۱. انسان موجودی دو ساحتی است؛ یعنی علاوه بر جنبه جسمانی، از ساحت غیرمادی نیز برخوردار است (ص: ۷۲). و بخش اصیل وجود انسان، روح است (سجده: ۱۱).

۲. انسان سرشتی مخصوص به خود دارد که از آن به «طبیعت مشترک» تعبیر می‌شود؛ منظور از طبیعت مشترک، ویژگی‌های فراجیوانی است (روم: ۳۰).

۳. انسان موجودی هدفمند است (قیامه: ۳۶).

۴. انسان موجودی جاودانه است و مرگ پایان زندگی او نیست (عنکبوت: ۶۴؛ مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۵۸، ص ۷۸).

۵. انسان ماهیتی ذاتاً کمال‌گرا دارد (مصباح، ۱۳۸۸، ج ۱، ص ۵۳).

۶. انسان موجودی مختار و دارای اراده آزاد (انسان: ۳)، بهره‌مند از نیروی عقل و مسئول (مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۷۲، ص ۳۶۴) رفتارهای اختیاری خویش است.

۷. انسان به صورت فطری، «خود» را دوست دارد و رفتارهای او براساس «حب ذات» است.

گفتنی است که توجه به این خصوصیات مهم درباره ماهیت انسان و حقیقت آدمی، نگرش نظریه‌پرداز را درباره انسان و ویژگی‌های او دگرگون خواهد کرد و موضعی جز آنچه نظریه‌پردازان انگیزش تاکنون ارائه کرده‌اند، خواهد داشت. این یکی از اساسی‌ترین تمایزات میان رویکرد دینی به انگیزش با سایر رویکردهاست.

انگیزش در منابع اسلامی

در آیات و روایات، با مفاهیمی مواجه می‌شویم که با مفهوم انگیزه و انگیزش در روان‌شناسی نوعی قرابت یا ارتباط معنایی دارند. این مفاهیم عبارتند از: نیت، اراده، شوق. همچنین با دسته‌ای دیگر از واژه‌ها برخورد می‌کنیم که ارتباط مفهومی و معنایی با انگیزش ندارند، اما نقش پیش‌آمادگی در این زمینه دارند، مانند غرایز، امیال، شهوات و نیازها. یا نقش جهت‌دهی، بازدارندگی و کنترل نسبت به رفتارهایی دارند که غرایز و شهوات آنها را موجب می‌شوند، مانند نیروی انگیزشی عقل. در متون دینی عقل از یک نقش بنیادی در شکل‌گیری رفتار بهنجار برخوردار است و جایگاه مهمی در ساختار شخصیت دارد. علاوه بر این، عقل از کارکردهای انگیزشی نیز برخوردار است. در اینجا به اختصار به توضیح این مفاهیم می‌پردازیم.

نیت

لغت‌شناسان، «نیت» را به معنای قصد و عزم بر انجام کاری معنا کرده‌اند (ابن‌منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۴، ص ۲۵۱۶). *نراقی*، نیت را به معنای انگیزخته شدن نفس و توجه آن به سوی آنچه موافق غرض و هدف خود است، می‌داند (نراقی، ۱۳۶۶، ص ۱۴۴). وی نیت، اراده و قصد را از الفاظ مترادف و به یک معنا گرفته، و آنها را واسطه بین علم و عمل می‌داند؛ زیرا تا امری دانسته نشود، قصد نمی‌شود و مادام که قصد نشود، به عمل در نمی‌آید (نراقی، ۱۳۶۶، ص ۱۳۹). *فیض کاشانی*، نیت

را برانگیخته شدن میل و توجه نفس به سوی هدف و مقصود مورد نظر تعرف کرده است (فیض کاشانی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۷).

در روایات، نیت به معنای پایه و اساس رفتار (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۲۶۰) و ثمره آن محسوب می‌شود (همان، ص ۷۹). ارتباط انگیزشی نیت با رفتار آن است که نیت نیز مانند انگیزش انسان را به انجام کاری تحریک می‌کند. ارتباط معنایی آن قدر نزدیک است که گویا این دو لفظ مترادف هستند، با این تفاوت که نیت علاوه بر جنبه تحریکی برای رفتار، ارزش آن را نیز تعیین می‌کند. در فرهنگ اسلامی، آن عملی دارای ارزش بیشتری است که با اخلاص بیشتری انجام گیرد. این اشاره به انگیزه معنوی رفتار دارد و نشان می‌دهد که در هر رفتاری انگیزه‌های متعددی ممکن است در کار باشد.

اراده

«اراده» یک کیفیت نفسانی است، مانند لذت و درد که انسان بدون هیچ واسطه‌ای آن را در خودش می‌یابد. به عبارت دیگر، اراده یک امر وجدانی است. اما اینکه حقیقت و ماهیت اراده چیست چند دیدگاه وجود دارد: عده‌ای معتقدند اراده یعنی اعتقاد به اینکه چیزی نفعی برای انسان دارد. برخی می‌گویند: اراده یک نوع شوق نفسانی است که به دنبال اعتقاد به منفعت داشتن چیزی برای انسان به وجود می‌آید (ریو مارشال، ۱۳۸۷، ص ۲۷). بعضی اراده را به کیفیت نفسانی تفسیر می‌کنند که بین علم جازم و فعل قرار می‌گیرد و از آن به قصد، عزم و تصمیم تعبیر می‌کنند. در واقع، حقیقت اراده، قصد و میل قاطع برای انجام کاری است (سبحانی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۶۵). ارتباط انگیزشی اراده با رفتار آن است که فرد اراده‌کننده تصمیم جدی برای انجام کار دارد. دکارت، اراده را عالی‌ترین نیروی انگیزشی می‌داند (ریو مارشال، ۱۳۸۷، ص ۲۷).

دکارت تصور می‌کرد که اگر بتواند اراده را بشناسد، بعداً می‌تواند انگیزش را درک کند. اراده عمل را آغاز و هدایت می‌کند و تصمیم می‌گیرد که آیا عمل کند و وقتی عمل می‌کند، چه کاری انجام دهد. نیازها، هوس‌ها، لذت‌ها، و دردهای بدن تکانه‌هایی را برای عمل کردن ایجاد می‌کنند، ولی این تکانه‌ها فقط اراده را تحریک می‌کنند. اراده قدرت ذهن است که با به کار بردن نیروی تصمیم‌گیری خود، امیال و هوس‌های بدن را به خاطر فضیلت و رستگاری، کنترل می‌کند (همان).

غریزه

«غریزه» در لغت به معنای نشاط نفسی یا سلوکی که مبتنی بر فطرت، طبیعت و وراثت است (معلوف،

۲۰۰۱، ص ۱۶۶۶). واژه «غریزه» بر هر چیزی که از همان آغاز تولد همراه انسان باشد، اطلاق می‌شود. این اصطلاح، کاربرد گسترده‌ای دارد. در روان‌شناسی اولین کسی که برای تبیین انگیزش از واژه «غریزه» استفاده کرد، ویلیام جمیز بود که با اقتباس از داروین و معاصران وی، تعداد زیادی غریزه جسمانی، مانند مکیدن، نیروی حرکت، و غریزه روانی، نظیر تقلید، بازی، و مردم‌آمیزی برای انسان قائل شد (ریو مارشال، ۱۳۸۷، ص ۳۰).

نقش غریزه در رفتار به قدری زیاد است که برخی از مؤلفان معتقدند: برای هر رفتاری که از انسان صادر می‌شود، غریزه‌ای وجود دارد. مک‌لوگال بر این باور بود که غرایز نیروهای انگیزشی، غیرمنطقی و تکانشی هستند که انسان را به سمت هدف خاصی هدایت می‌کنند. وی می‌گوید:

این غریزه است که تعیین می‌کند صاحب آن به شیء خاصی توجه و آن را درک کرده، با دیدن چنین شیئی دستخوش برانگیختگی هیجانی بخصوصی شود، و با توجه به آن، به شیوه خاصی عمل کند، یا حداقل، تکانه‌ای را برای چنین عملی احساس کند (شولتز، ۱۳۸۷، ص ۳۰).

در منابع دینی نیز از این واژه استفاده می‌شود. به‌عنوان نمونه، امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۹۱ **نهج البلاغه** این اصطلاح را هم به‌صورت مفرد و هم به‌صورت جمع به کار برده است (نهج البلاغه، سال ۱۳۸۴، خ ۹۱). در هر دو مورد، به عوامل درونی مؤثر بر رفتار اشاره دارد. در روایات، این اصطلاح برای مجموعه‌ای از استعدادها و ظرفیت‌ها مانند نوع‌دوستی، مسئولیت‌پذیری، حس تعاون و همکاری در امور اجتماعی و همچنین برای برخی امور منفی مانند بخل و آزمندی، به کار برده شده است (شجاعی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۲). ارتباط انگیزشی غریزه با رفتار آن است که غریزه علاوه بر ایجاد زمینه برای بسیاری از رفتارها، جنبه تحریکی و جهت‌دهی نیز برای رفتار دارد.

شهوت

«شهوت» یعنی حرکت نفس به سوی لذت‌های مادی، آنچه از امور مادی برای انسان لذت دارد و او را به سوی خود جذب می‌کند (معلوف، ۲۰۰۱، ص ۸۰۱). راغب، شهوت را به‌معنای خواهش و میل نفسانی گرفته است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۶، ص ۴۸۶). در قرآن، واژه «شهوت» و «میل» برای اشاره به خواسته‌های نفسانی به کار رفته است (آل‌عمران: ۱۴؛ نساء: ۲۷). به دلیل اینکه شهوت، اعم از جنسی و غیرجنسی، از غرایز محسوب می‌شود، نیاز به بحث ویژه ندارد و هر نقش انگیزشی که سایر غرایز برای رفتار دارد، برای غریزه شهوت نیز می‌توان قایل شد. نسبت بین شهوت با انگیزش، عموم خصوص مطلق است؛ زیرا عوامل انگیزشی فراتر از غرایز و شهوت است.

عقل

«عقل» در لغت به معانی گوناگونی، چون علم، تدبّر، معرفت، فهم و قوه تمیز حق از باطل، درست از نادرست و تشخیص خیر از شر به کار رفته است. *راغب در مفردات*، در تعریف عقل چنین می‌گوید: «عقل یعنی آن بندی که با آن پای شتر را می‌بندند (عقال شتر)، و عقل را از آن جهت عقل می‌گویند که انسان در انجام کارهای لغو و ارتکاب گناه و انحراف‌های اخلاقی بازدارد» (راغب، ۱۳۸۶، ص ۲۳۸).

عقل در اصطلاح، یعنی قوه درک‌کننده که انسان را از جمادات، نباتات و حیوانات متمایز می‌کند. فلاسفه نیز عقل را به همین معنا به کار برده‌اند و از آن تعبیر به «عقل نظری» کرده‌اند. در مقابل آن «عقل عملی» است. عقل عملی در واقع، همان قوه عامله ویژه انسان است که آدمی همه کارهایش را با آن انجام می‌دهد. رسول خدا ﷺ فرمود: عقل زانوبند نادانی است، اگر نفس اماره که شرورترین جنبندگان است، پایش عقال زده نشود و با نیروی عقل کنترل نگردد، بیراهه می‌رود (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۵۵۴). امام حسن علیه السلام در پاسخ پدر، که از چپستی عقل از او سؤال می‌کند، فرمود: اینکه دلت آنچه را به او می‌سپاری، نگه‌دارد (همان). به‌طورکلی، سه نوع کارکرد انگیزشی برای عقل می‌توان در نظر گرفت: ۱. کارکرد شناختی؛ ۲. کارکرد مهارگری و بازدارندگی؛ ۳. کارکرد جهت‌دهی. با توجه به کارکردهای عقل می‌توان گفت: عقل هم در راه‌اندازی رفتار و هم در هدایت رفتار کنترل آن نقش اساسی دارد.

عوامل انگیزشی رفتار در منابع اسلامی

انسان نیازهای فراوانی دارد. حفظ حیات و بقای نوع او بستگی به این نیازها دارد. برخی از این نیازها، برای تحقق امنیت روانی و سعادت او مهم و ضروری‌اند. این نیازها، انسان را برای فعالیت سازگار برای ارضا برمی‌انگیزد (عثمان نجاتی، ۱۳۸۸، ص ۱۳). به‌طورکلی، نیازهای انسان را به دو دسته می‌توان تقسیم کرد: ۱. نیازهای فیزیولوژیک مانند گرسنگی، تشنگی، تنفس، خواب (آسودن)، دوری از سرما و گرمای شدید، قضای حاجت، دوری از درد، نیاز جنسی و نیاز مادرانه؛ ۲. نیازهای روانی مانند نیاز به امنیت، نیاز به تعلق، نیاز به احترام، نیاز به پیشرفت و موفقیت برای تحقق بخشیدن به آرزوها و کسب اعتماد به نفس، نیازهای متعالی برای کسب رشد و کمال و دستیابی به سعادت واقعی در زندگی.

اسلام با در نظر گرفتن مراحل تحول و تدریجی بودن فرایند رشد، به همه نیازهای مادی و معنوی انسان توجه دارد. با توجه به نقش انگیزشی آنها در رفتار، راه‌کارهای مناسب برای ارضای هر کدام ارائه

کرده است. نیازهای مادی، برخی مربوط به حفظ بقای فرد می‌شوند و برخی به بقای نوع ارتباط دارد. همچنین نیازهای روانی نیز جنبه فردی و اجتماعی دارد که در ذیل به آنها اشاره می‌شود.

نیازهای فیزیولوژیک

الف. نیازهای مربوط به حفظ بقاء فرد

در آیات و روایات، به نیازهای که برای حفظ بقا اهمیت بیشتری دارد، مثل گرسنگی، تشنگی، تنفس، خواب، و نیاز به گرما و سرما اشاره می‌شود. به‌عنوان نمونه، از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده که فرمود: «آدمی زاده را جز در این سه مورد حقی نباشد: خانه‌ای که در آن سکونت کند، جامه‌ای که با آن خود را به پوشاند، و نان و آب» (ابن‌ماجه، بی‌تا، ج ۶، ص ۵۲). از مستورد بن شلاء روایت شده که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌فرماید: «هرکس برای ما کار می‌کند، زوجه‌ای بگیرد، اگر خدمت‌کار ندارد، خدمت‌کاری بگیرد، و اگر مسکن ندارد، مسکنی تهیه کند» (ابوداود، بی‌تا، ج ۲۹۴۵). همچنین از *ابن‌حاش* روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «مسلمانان در سه چیز شریکند: در آب و علف و آتش» (ابوداود، بی‌تا، ج ۳۴۷۷؛ احمد بن حنبل، بی‌تا، ج ۵، ص ۳۶۴؛ ابن‌ماجه، بی‌تا، ج ۶، ص ۵۱). این سه چیزی که در این روایت آمده، از نیازهای ضروری زندگی بدوی حاکم بر جزیره‌العرب بوده است. در برخی روایات آمده که گرسنگی زیاد انسان را از پای درمی‌آورد و ارضای نیاز به خوردن موجب قوام بدن و انرژی‌بخشی به رفتار می‌شود (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۶، ص ۲۸۶). تشنگی و نیاز انسان و سایر موجودات زنده به آب، به مراتب بیشتر از گرسنگی و سایر نیازهاست... (مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۳، ص ۸۶).

تنفس هوا، یکی دیگر از مهم‌ترین عناصر حیات است و موجب استمرار حیات، شادابی و فواید دیگر برای موجودات زنده است. در متون دینی به این حقیقت تصریح شده است (همان، ج ۳، ص ۱۲۰). خواب از دیگر نیازهای ضروری و بنیادی است؛ زیرا خواب بر جنبه‌های گوناگون زندگی مانند سلامتی، نشاط، خلق و خو، و بسیاری از کارکردهای انسان از قبیل یادگیری، هیجانان و روابط بین‌فردی اثر می‌گذارد، به‌گونه‌ای که زندگی بدون خواب و استراحت کارآیی خود را از دست می‌دهد و گاهی ادامه حیات با مشکل جدی مواجه می‌شود. در متون اسلامی، به اهمیت و نقشی که خواب در سلامت جسم و ترمیم قوای آن، و بهداشت روان دارد، تصریح شده است (نبا: ۹؛ تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ص ۱۶۵؛ مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۵، ص ۳۱۶).

نیاز به دفع فضولات و آب زائد از بدن، یکی دیگر از نیازهای حفظ خود است که اگر دفع نشود

موجب ناراحتی و آسیب به بدن می‌شود. پیامبر^ﷺ در دعایی که بعد از قضای حاجت می‌خواند، می‌فرماید: سپاس خدای را که این رنج را از من برد و عافیتم بخشید (ابن ماجه، بی‌تا، ج ۱، ح ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۳۴۴۰ و ۴۳۴۱).

نیازهای فیزیولوژیک در نتیجه مختل شدن تعادل حیاتی به وجود می‌آید. عدم تعادل حیاتی خود ناشی از کمبود مواد غذایی خاصی در بدن است. تحقیقات نشان می‌دهد فردی که دچار عدم تعادل حیاتی می‌شود، به همان مواد غذایی بیشتر تمایل نشان می‌دهد که به آن نیاز دارد. در حدیثی که عکرمه از ابن عباس از رسول خدا^ﷺ نقل می‌کند، به این واقعیت اشاره دارد. ابن عباس می‌گوید: «پیامبر^ﷺ به عیادت مردی رفت و به او فرمود: چه اشتهایی داری؟ عرض کرد: اشتها به نان گندم دارم. پیامبر^ﷺ فرمود: هر کس نان گندم دارد، برای برادرش بفرستد. سپس فرمود: هرگاه بیمار یکی از شما اشتها به چیزی داشت آن را به او بدهید» (همان). این سخن پیامبر اشاره به این حقیقت دارد که خداوند خصوصیتی را در بدن انسان و حیوان قرار داده که هرگاه بدن به چیزی نیاز دارد، به همان میل پیدا کند.

ب. نیازهای مربوط به بقاء نوع

۱. نیاز جنسی: این نیازها از اهمیت بالایی برخوردار است؛ زیرا زمینه بروز و ایجاد رفتارهای زیادی را فراهم می‌کند. این نیاز، علاوه بر اینکه شرایط به وجود آمدن خانواده را فراهم کند، زمینه زاد و ولد و ادامه نسل را نیز فراهم می‌سازد و بقاء نوع به آن بستگی دارد. قرآن کریم به این حقیقت اشاره کرده، می‌فرماید: «و خداوند برای شما از خودتان جفت‌هایی قرار داد، و از جفت‌هایتان برای شما فرزند و نوادگانی...» (نحل: ۷۲). پیامبر اکرم^ﷺ نیز فرمود: «ازدواج کردن سنت من است، هر که به سنت من عمل نکند از من نیست. ازدواج کنید؛ زیرا من به فزونی شما بر امت‌ها می‌بالم...» (ابن ماجه، بی‌تا، ج ۱، ح ۱۸۴۶).

۲. انگیزه مادری: انگیزه مادری مانند تحمل درد و رنج بارداری و زایمان، عشق و محبت، شیر دادن و مراقبت از فرزندان، امری فطری است که در عموم حیوانات، به‌ویژه در پستانداران، به‌روشنی نمایان است. این حس مادران، که در ساختار روانی و جسمانی جنس ماده به‌صورت غریزی تعبیه شده است، یکی از مهم‌ترین عوامل بقاء نوع محسوب می‌شود. در آیات قرآن به‌خوبی به این حس مادران اشاره شده است (قصص: ۷)، پیامبر اکرم^ﷺ نیز به انگیزه مادری در پرندگان ماده، که از طریق مواظبت و دفاع از جوجه‌هایشان بروز می‌یابد، اشاره کرده است. عبد الرحمن بن عبد الله روایت کرده است: «رسول خدا^ﷺ در منزلگاهی فرود آمد، شخصی به پیشه رفت و تخم پرنده‌ای را برداشت و با خود آورد. پرنده

آمد و شروع به پرزدن بر فراز سر رسول خداﷺ و یارانش کرد. حضرت فرمود: کدام یک از شما این حیوان را ناراحت کرده است؟ مردی از میان جمعیت گفت: من تخم او را برداشته‌ام، رسول خداﷺ فرمود: آن را برگردان (احمدبن حنبل، بی تا، ج ۱، ص ۴۰۴). اگر انگیزه مادری در انسان و حیوانات وجود نداشت، استمرار و بقاء نوع به صورت جدی به خطر می افتاد.

نیازهای روانی

نیازهای روانی از همان ابتدا در ساختار روانی آدمی تعبیه شده است. ارضای این نیازها موجب آرامش و احساس امنیت او می شود. محروم شدن از آنها، موجب اضطراب و رنج و بدبختی او می گردد. یکی از مهم ترین نیازهای روانی انسان در زندگی نیاز به دینداری و معنویت است.

نیاز به دینداری

مهم ترین عنصر در دینداری شناخت، گرایش و ایمان به خداوند سبحان است. نظام آفرینش این گرایش را در فطرت و سرشت انسان قرار داده (روم: ۳۰). قرطبی در تفسیر این آیه می گوید: «در سرشت انسان و در ساختمان وجود او استعدادی فطری برای درک آفریده های بدیع و شگفت انگیز خداوند و پی بردن از آنها به وجود خدا و ایمان آوردن به او و به یگانگی اش وجود دارد» (عثمان نجاتی، ۱۳۸۸، ص ۲۹). به عبارت دیگر، در انسان یک استعداد فطری برای شناخت خداوند و ایمان به او و حس پرستش خدای یگانه وجود دارد و این جزء ساختار وجودی انسان است (اعراف: ۱۷۲). این آیه نیز نشانگر این است که انسان دارای ظرفیت فطری برای شناخت خداوند متعال و ایمان آوردن به او و به یگانگی اش متولد شده است. پیامبر اکرم ﷺ نیز ضمن حدیثی می فرمایند: «کودک با فطرت توحید و سرشت یکتاپرستی، یا همان دین حنیف، به دنیا می آید و این رفتار والدین و دیگر عوامل است که او را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی می کند» (احمدبن حنبل، بی تا، ج ۳، ص ۴۳۵).

نیاز به ارتباط با دیگران

این نیاز، بیانگر میل به برقراری پیوند عاطفی با دیگران است. این نیاز که به صورت فطری در ساختار روانی انسان وجود دارد، به ویژگی اجتماعی بودن انسان نیز اشاره دارد. ارتباط با دیگران، ساختار انگیزشی مهمی است؛ زیرا زمانی که روابط میان فردی افراد از نیاز آنها به ارتباط حمایت می کند، بهتر انجام وظیفه نموده، در برابر استرس انعطاف پذیرتر می شوند، و از مشکلات روان شناختی کمتری خبر می دهند (ریو مارشال، ۱۳۸۷، ص ۱۲۸-۱۲۹).

ارتباط با دیگران وجوه گوناگونی دارد: مانند ارتباط با خدا، ارتباط با انسان ها، ارتباط با حیوانات و

ارتباط با طبیعت و محیط‌زیست. توجه به این نکته لازم است که جنس این ارتباط، یک ارتباط خشک و بی‌روح نیست، بلکه ارتباطی گرم و صمیمی است. به‌گونه‌ای که نیازهای عاطفی، روانی و سایر نیازهای انسان ارضا شود. ارتباط با دیگران از درون خانواده، که کوچک‌ترین نهاد اجتماعی است، آغاز می‌شود تا سایر خویشان، دوستان، همکاران، هم‌شهری‌ها، هموطنان و نوع انسان. روان‌شناسان نیز نیاز به دوستی و محبت، که در ارتباط با دیگران تأمین می‌شود، مورد تأکید قرار داده‌اند.

اسلام برای تأمین و تقویت این نیاز، راه‌کارهای متعددی را پیشنهاد کرده است و در برخی موارد، به دلیل اهمیت و نقشی که این نیاز در زندگی انسان دارد، حتی به چگونگی ارتباط و تعاملات اجتماعی نیز امر کرده است (مائده: ۲). نیاز به ارتباط با دیگران، به‌ویژه خویشاوندان به اندازه‌ای مهم است که خداوند امر به انجام آن کرده است (رعد: ۲۱) و کسی که بدون دلیل موجه، این ارتباط را قطع کند، مرتکب گناه کبیره شده، مورد لعن و نفرین قرار می‌گیرد.

نیاز به استقلال یا خودمختاری

انسان‌ها ذاتاً دوست دارند که آزادانه فکر کنند، تصمیم بگیرند، انتخاب کنند و بدون اینکه کسی آنها را مجبور کند، آزادانه رفتار خاصی را انجام دهد. از نظر اسلام، نیاز به خودمختاری و استقلال در انسان به‌عنوان یک حق لحاظ شده است. هیچ‌کس حق ندارد آزادی‌های مشروع او را سلب کند (امام خمینی، ۱۳۷۸، ص ۱۹-۱۷؛ تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۳۲۹). انسان در حوزه اندیشه و حتی پذیرش دین آزاد است و از تحمیل هر نوع باوری به دیگران نهی شده است (بقره: ۲۵۶).

نیاز به جاودانگی یا میل به بقا

میل به بقا و جاودانگی ریشه در فطرت انسان دارد. قرآن کریم بارها آدمیان را به زندگی جاودانه پس مرگ توجه می‌دهد و زندگی این دنیا را جز سرگرمی و بازیچه چیزی نمی‌داند (عنکبوت: ۶۴). رسول اکرم ﷺ نیز به این حقیقت اشاره می‌کند (مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۵۸، ص ۸۷). قرآن کریم، گرایش به جاودانگی را در آدمی مسلم دانسته و تصریح می‌کند شیطان از همین میل به بقا استفاده کرد و حضرت آدم و حوا را وسوسه کرد تا از آن چیزی که منع شده بودند، تناول کنند و زمینه خروج آنها را از جایگاهی که داشتند، فراهم کرد (اعراف: ۲۰). از گفت‌وگویی میان شیطان و حضرت آدم، می‌توان استفاده کرد که شیطان از گرایش حضرت آدم و همسرش به جاودانگی استفاده کرد و توانست به هدف خویش، که فریب آنها بود، برسد. میل به کمال‌طلبی، حقیقت‌جویی، تملک و مال‌دوستی (فجر: ۲۰)، رقابت، قدرت‌طلبی، زیبایی‌دوستی و خداجویی از جمله گرایش‌هایی هستند که به‌صورت فطری در

انسان وجود دارند و در ایجاد انگیزه‌ها و رفتارها و همچنین جهت‌دهی به رفتار و تأثیر غیرقابل انکاری بر شخصیت فرد دارند.

عوامل محیطی موثر بر انگیزش

منظور از «عوامل محیطی انگیزش»، آن دسته از اموری هستند که برخاسته از نیازهای فیزیولوژیکی یا روانی انسان نیست، بلکه خارج از ارگانیزم انسان مؤثر بر رفتار انگیزشی او می‌باشند. این عوامل شامل چهار دسته کلی است که عبارتند از: ۱. تقویت‌کننده‌های مثبت؛ ۲. تقویت‌کننده‌های منفی؛ ۳. تنبیه که نقش بازدارندگی دارد و موجب کاهش یا حذف رفتار می‌شود؛ ۴. الگوها.

الف. نقش انگیزشی تقویت‌کننده‌های مثبت

منظور از «تقویت‌کننده‌های مثبت»، چیزهایی است که برای ما خوشایند و لذت‌آفرین است. همین امر موجب می‌شود نقش تحریکی داشته باشد و ما را برانگیزد برای انجام رفتاری خاص. برای نمونه، محرک‌های شنیداری مثل صداهای خوش‌ترنم و دلربا، محرک‌های دیداری مانند منظره‌های زیبای طبیعت که چشم‌اندازی جذاب دارد، قیافه‌ها و اندام‌های زیبا، همه اینها به دلیل جذابیت و نقش لذت‌آفرینی، بر روح و روان ما اثر گذارده، ما را برای انجام رفتارهای خاصی تحریک می‌کند.

در متون دینی، ضمن توجه به نقش انگیزشی این محرک‌های خوشایند نسبت به رفتار، برای کنترل و هدایت رفتارهای ما، که متأثر از این محرک‌هاست، رهنمودهایی دارد؛ یعنی در مواردی از گوش دادن به برخی صداها یا تولید برخی صداها (احزاب: ۳۲) و همچنین از نگاه کردن به برخی مناظر و قیافه‌ها نهی شده‌ایم (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۳، ص ۲۳۳؛ کلینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۵۵۴) یا توجه به زیبایی‌های ظاهری برای انتخاب همسر توصیه شده‌ایم (مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۱۰۳، ص ۳۷۲)، که مبادا در ادامه زندگی با همسران خود دچار مشکل شویم (فیض کاشانی، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۱۰). مفهوم دیگر، «تبشیر» است. «تبشیر» به معنای بشارت دادن به چیزهای مطلوبی که برای افراد خوشایند است و در رفتار انگیزشی آنها نقش دارد. قرآن از این روش برای ایجاد انگیزش رفتارهای مطلوب در افراد استفاده کرده است (تغابن: ۹).

ب. نقش انگیزشی تقویت‌کننده‌های منفی

منظور از «تقویت‌کننده‌های منفی»، رویدادها و محرک‌هایی هستند که ارائه آنها به افراد ناخوشایند و آزاردهنده است. این رویدادها، از این جهت که حذف آنها در افزایش رفتارهای مطلوب تأثیر دارد، به

آنها «تقویت‌کننده» می‌گویند، ولی از جهت اینکه آزاردهنده‌اند، صفت منفی را بر آنها اطلاق می‌کنند و حذف آنها برای افراد خوشایند است. برای نمونه، محیط‌های آلوده و کثیف و بدبو، حبس شدن در زندان، همنشینی با افراد ناهنجار و خطرناک (مجلسی، ۱۳۶۵، ج ۷۰، ص ۱۲۳)، از جمله چیزهایی است انسان سعی می‌کند خودش را از آنها دور کند. در آیات و روایات، حب دنیا (همان، ص ۸۳) و دنبال‌روی از هواهای نفسانی (همان، ص ۲۶؛ تمیمی آمدی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۲۴۵) و محیط‌های آلوده‌ای که زمینه‌ساز بسیاری از رفتارهای گناه‌آلود و رذائل اخلاقی، مانند خوردن مال حرام و مشروبات الکلی، دروغ، استهزاء دیگران، مصاحبت با افراد ناسالم از جمله اموری است که مورد نهی قرار گرفته و اجتناب از آنها توصیه شده است.

نقش انگیزشی تنبیه

منظور از «تنبیه»، محرک‌های ناخوشایندی است که بیشتر به منظور کاهش یا حذف رفتار نامطلوب به کار گرفته می‌شود. آنچه در باب احکام قضایی دین اسلام آمده، مثل احکامی که در باب حدود، تعزیرات، دیات و قصاص آمده، در واقع، سازوکارهایی برای پیشگیری از برخی رفتارهای نامطلوبی است که از نظر اسلام جرم محسوب می‌شود که امنیت عمومی جامعه و فرد را به خطر می‌اندازد و مانع از رشد و تعالی افراد جامعه است. اسلام برای جلوگیری از رفتارهایی که عفت و حیای افراد جامعه را به خطر می‌اندازد، می‌فرماید: «هریک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و نباید رأفت نسبت به آن دو شما را از اجرای حکم الهی باز دارد...» (نور: ۲). همچنین اجرای حدود، علاوه بر تنبیه بدنی به لحاظ اجتماعی نیز نقش بازدارندگی دارد؛ زیرا فرد خاطی علاوه بر تنبیه بدنی، حیثیت اجتماعی او نیز مخدوش می‌شود و تا زمانی که توبه نکند، از زمره فاسقان محسوب می‌شود. شهادت وی در محاکم قضایی از اعتبار لازم برخوردار نیست. چه بسا برای عده‌ای از احاد جامعه، این جنبه حیثیتی اهمیت بیشتری دارد و بازدارندگی آن بیشتر باشد. قرآن نیز به این جنبه اجتماعی توجه دارد و می‌فرماید: «و کسانی که زنان پاکدامن را متهم می‌کنند و سپس چهار شاهد نمی‌آورند، آنها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید؛ و آنها همان فاسقانند» (نور: ۴).

نقش انگیزشی الگوها

منظور از «الگو»، در اینجا سرمشق، معیار و نمونه ایده‌آل است. در قرآن و روایات، هر کجا سخن از الگو به میان آمده، همین معنا مدنظر بوده است (احزاب: ۲۱). در هر صورت، الگوها به‌عنوان سرمشق از جمله عوامل محیطی هستند که می‌توانند نقش انگیزشی برای رفتار داشته باشند.

اساس فیزیولوژیکی انگیزش

برای توصیف کامل تظاهرات فیزیکی و فیزیولوژیکی پدیده‌های انگیزشی باید به عواملی مانند محرک‌های بیرونی، عوامل شیمیایی، هورمونی و فیزیکی درون ارگانیزمی و ساختار دستگاه اعصاب مرکزی، که مسئول کنترل فیزیولوژیکی و نوروفیزیولوژیکی پدیده‌های انگیزشی است، توجه کرد (خدانپاهی، ۱۳۸۹، ص ۱۹). طبق بررسی‌های انجام‌شده، آن بخش از ساختارهای عصبی که در رفتار انگیزشی و هیجان نقش دارند، عبارتند از: دستگاه کناری، تالاموس و هیپوتالاموس. ارتباط بین دستگاه عصبی و هورمونی از طریق هیپوتالاموس و هیپوفیز برقرار می‌شود. دستگاه شبکه‌ای واقع در ساق مغز برای فعالیت و بازداری مجموع ارگانیزم اهمیت ویژه‌ای دارد (همان).

انگیزش در جریان تحول

اولین پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا در متون دینی، به تحول انگیزش و مرحله‌ای بودن آن، و همچنین به پایه‌های زیستی و روانی آن اشاره، یا تصریح شده است یا نه؟ پاسخ به این سؤال، مستلزم نگاهی درون‌دینی به گزاره‌های مربوط به انسان و فرایند شکل‌گیری انگیزش است. توجه به برخی آیات و روایات نشان می‌دهد که در متون دینی، مسئله تحول انگیزش و مرحله‌ای بودن آن، مدنظر قرار گرفته است. در اینجا، تنها به دو دسته از آیات و روایات مربوط به عوامل انگیزشی، اشاره می‌شود:

الف. پایه‌های زیستی انگیزش: از مشخص‌ترین و محسوس‌ترین جنبه‌های تحول انگیزش، تغییرهایی است که در جسم انسان رخ می‌دهد و زمینه‌های زیستی انگیزش و رفتار را فراهم می‌کند. قرآن در موارد بسیاری، به مرحله‌ای بودن رشد جسمانی، نیازهای زیستی و ارضای غرایز در هر مرحله از تحول توجه کرده است. به‌عنوان نمونه، قرآن می‌فرماید: «اوست خدایی که شما را از خاک آفرید، آن‌گاه از نطفه، سپس علقه و در مرحله بعد مضغه، جنین، طفل، جوانی سپس پیری و سالخوردگی...» (مؤمن: ۶۷). در حقیقت، این آیه و آیات مشابه دیگر، به تفاوت‌های کمی و کیفی مراحل رشد جسمی، که پایه‌های زیستی انگیزش را فراهم می‌کند، اشاره دارد. امیرمؤمنان علیه السلام نیز ضمن حدیثی مراحل تحول جسمانی را در سنین مختلف تا رسیدن به دوران بلوغ و آخرین مرحله نمو، شرح داده، و درباره رشد استخوان‌های طولی بدن، که ملاک طول قامت انسان است، می‌فرماید: «در سن ۲۴ سالگی استخوان‌های دراز، و قامت آدمی به بالاترین حد خود می‌رسد و سپس متوقف می‌شود» (نهج البلاغه، ۱۳۸۴، خ ۳۱).

ب. عوامل و زمینه‌های غیرجسمانی انگیزش: یکی از انواع تحول روانی در انسان، تحول شناختی است.

خمیرمایه تحول شناختی عقل است. عقل دارای کارکرد انگیزشی است؛ یعنی هم در راه‌اندازی رفتار و هم در کنترل و جهت‌دهی آن نقش اساسی دارد. علامه طباطبائی در *تفسیر المیزان*، با استفاده از برخی آیات و احادیثی که در ذیل آن آیات آمده، مراحل را برای تحول عقلانی و به تبع آن تحول شناختی بیان کرده است. وی در ذیل آیه «اذا بلغ اشدّه»، روایاتی را از کتاب *تهذیب*، *خصال* و *معانی الاخبار* نقل می‌کند که به مسئله احتلام، سن شانزده سالگی، هیجده سالگی، سی پنج سالگی و چهل سالگی اشاره می‌کند. ایشان از مجموع روایات استفاده می‌کند که اولاً، این «بلوغ اشد» مربوط به رشد عقلی است و ثانیاً، این رشد عقلی مراتب مختلفی دارد که اولین آن، دوره احتلام یعنی آغاز نوجوانی است و منتهای آن سن چهل سالگی است و سایر مراحل بین این دو مرحله قرار دارد (طباطبائی، ۱۳۷۰، ج ۱۱، ص ۱۶ و ۱۸).

بحث و نتیجه‌گیری

از مطالعات و پژوهش‌هایی که تاکنون در زمینه انگیزش انجام گرفته، به دست آمد که چندین رویکرد نسبت به انگیزش در روان‌شناسی وجود دارد: این رویکردها به‌طور کلی در دو دسته نظریه قابل ارائه است: ۱. نظریه‌های زیستی؛ ۲. نظریه‌های شناختی. به عبارت دیگر، برای توصیف و تبیین انگیزش، عده‌ای از نظریه‌پردازان بیشتر بر پایه‌های زیستی رفتار و نقش ساختارهای عصبی-زیستی تأکید دارند. در مقابل، عده‌ای دیگر برای توصیف و تبیین رفتارهای انگیزشی، جنبه‌های شناختی را برجسته می‌کنند. همچنین مجموعه‌ای از عوامل درونی و بیرونی در شکل‌گیری انگیزش نقش دارند. نیازها، امیال، غرایز، شناخت‌ها و افکار از عناصر اصلی هستند که شرایط لازم را برای ایجاد انگیزش فراهم می‌کنند. همچنین از میان عوامل بیرونی، نقش تقویت‌کننده‌ها - اعم از مثبت و منفی - پیامدها و الگوهای رفتاری از جمله عوامل مؤثر بر رفتارند. سرانجام اینکه، نباید از نقش ساختارهای عصبی-زیستی نیز در رفتار انگیزشی غفلت کرد.

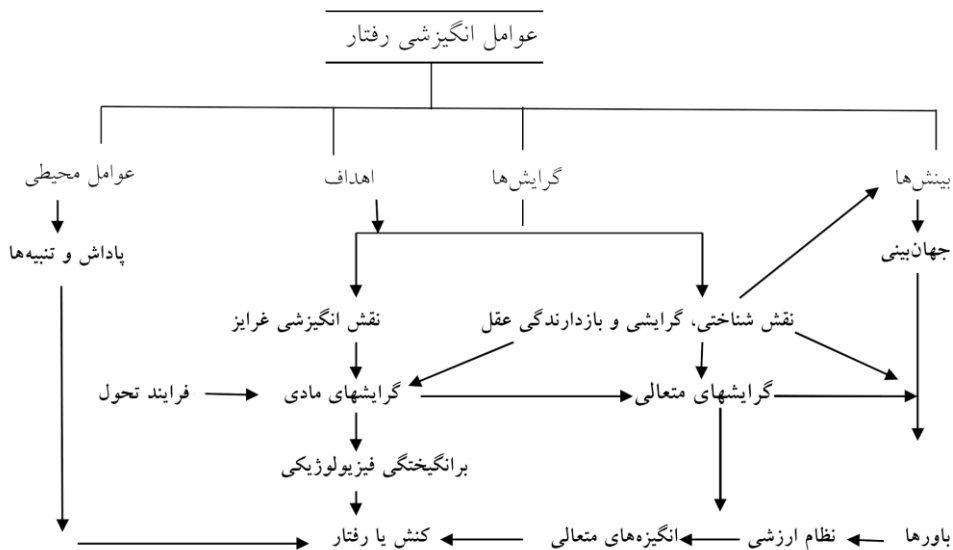
برای نظریه‌پردازی درباره انگیزش، علاوه بر توجه به مجموعه عوامل تأثیرگذار، باید میزان تأثیرگذاری هریک از این عوامل را در مراحل تحول مدنظر قرار داد؛ زیرا در هر مرحله از تحول برخی از این عوامل نقش اساسی و محوری در رفتارهای انگیزشی دارند. برای نمونه، در دوره اول کودکی، یعنی دو سه سال اول نیازهای فیزیولوژیکی - عاطفی (غرایز) نقش بیشتری در رفتارهای انگیزی دارند؛ زیرا در این دوره، هنوز کودک از شناخت کافی و لازم برخوردار نیست و روان‌بنه‌های شناختی او

انسجام لازم را ندارد. عقل کودک، به دلیل عدم نضج و شکوفایی، از کارکردهای (شناختی، انگیزشی و بازدارندگی) لازم برخوردار نیست. پژوهش‌های روان‌شناختی نیز نشان می‌دهد که کودک در دو سال اول در دوره حسی - حرکتی قرار دارد که تحول شناختی - عاطفی مراحل اولیه خود را طی می‌کند و شخصیت بیشتر جنبه بُنی دارد؛ یعنی، رفتار انگیزشی بیشتر برای ارضای غرایز و نیازهای فیزیولوژیکی - عاطفی کودک است. در این مرحله، انگیزش و رفتار متأثر از کشاننده‌های بُن است و فرایندهای واسطه‌ای (کُنش من) تأثیری ندارد. به عبارت دیگر، نقش شناخت و تفکر در کنش‌های کودک بسیار ناچیز است. می‌توان گفت: انگیزش در دو سال اول جنبه بُنی دارد؛ یعنی غرایز و نیازهای فیزیولوژیک نقش غالب و محوری در رفتارهای انگیزشی کودک دارند.

در دوره دوم تحول (پیش عملیاتی و عملیات منطقی)، سازه جدیدی بنام «من» از جنس شناخت به ساختار شخصیت افزوده می‌شود و انگیزش و رفتار از فرایندهای واسطه‌ای (کُنش من) متأثر می‌شود. معنای این سخن این است که در این دوره از تحول، کشاننده‌ها (غرایز) نیازهای فیزیولوژیک نقش محوری و غالب در انگیزش و رفتار فرد ندارند. به عبارت دیگر، در دوره عملیات منطقی، عقل قلمرو شناختی شخصیت را تا حد زیادی در اختیار دارد. در نتیجه، عقل همراه با شناخت‌ها و افکار، نقش غالب و محوری در انگیزش و رفتار فرد دارند.

در دوره سوم تحول (تفکر انتزاعی)، تفکر نوجوان به دلیل ظهور ابزارهای جدید یعنی منطق قضایا، گسترش پیدا کرده و «من»، توانایی تازه و غیرقابل پیش‌بینی در خود کشف کرده است (منصور و دادستان، ۱۳۸۵، ص ۲۴۹). در این دوره، ساخت‌های جدیدی در سازمان روانی بنا می‌شوند؛ ساخت‌هایی که معرف منطق صوری هستند و فکر نوجوان را از امکانات و ظرفیت‌های نوینی برخوردار می‌سازند (منصور، ۱۳۸۸، ص ۱۶۲). به نظر پیآره، شخصیت در این سطح عبارت است از: تبعیت «من» از یک آرمان؛ آرمانی که «من» آن را متبلور می‌سازد، ولی از آن فراتر می‌رود و خود را تابع آن می‌سازد. این حرکت، به منزله وابسته ساختن خود به یک مقیاس ارزشی و سرانجام، پذیرفتن یک نقش اجتماعی است، اما نقشی که «قالبی» یا پیش‌ساخته نیست، بلکه فرد آن را در عین ایفا کردن، می‌سازد (همان، ص ۱۶۶). معنای این سخن این است که نوجوان به موازات تحول شناختی، در باورها، اخلاق و نظام ارزشی او نیز تغییر به وجود آمده، از «اخلاق دیگ‌پیرو» به «اخلاق خودپیرو» دست می‌یابد. این به منزله آن است که رفتار انگیزشی نوجوان، علاوه بر تأثیرپذیری از شناخت‌ها و افکار (کنش‌های من)، از باورها و نظام ارزشی او نیز تأثیر اساسی می‌پذیرد.

بنابراین، در هر دوره‌ای از تحول نقش انگیزشی عوامل درونی و بیرونی متفاوت است. همچنین در همه این دوره‌ها، تحول برای هر رفتار انگیزشی ساختارهای عصبی متناسب با آن رفتار درگیر هستند. برای نمونه، رفتارهایی که ناشی از نیازهای فیزیولوژیک و برخی از هیجانات است، دستگاه لیمبیک نقش فعال‌تری دارد. اما رفتارهایی که ناشی از نیازهای متعالی، شناخت‌ها، باورها و نظام ارزشی فرد است، بیشتر قشر مخ درگیر است و ایفای نقش می‌کند. این امر بیانگر این است که با یک رویکرد و یا یک دسته از نظریه‌ها نمی‌توان به توصیف و تبیین انگیزش و رفتارهای انگیزشی پرداخت، بلکه باید از مجموعه‌ای از رویکردها برای مطالعه انگیزش استفاده کرد. همچنین اگر قرار باشد نظریه انگیزش ارائه شود، ما «نظریه شبکه‌ای انگیزش» را پیشنهاد می‌کنیم. در این نظریه، ضمن توجه به همه عوامل درونی - نیازهای فیزیولوژیک، نیازهای روانی، غریز و امیال - و عوامل بیرونی مانند، مشوق‌های محیطی، ساختارهای عصبی - زیستی که در رفتارهای انگیزشی نقش اساسی دارند نیز مدنظر قرار گرفته‌اند. مهم‌تر اینکه، این مجموعه عوامل مؤثر در رفتارهای انگیزشی در جریان تحول مورد مطالعه قرار گرفته است. نمودار زیر تا حدودی فرایند شکل‌گیری رفتارهای انگیزشی را نشان می‌دهد.



نمودار فوق، فرایند شکل‌گیری رفتارهای انگیزشی انسان را نشان می‌دهد: بیش‌ها و افکار، جهان‌بینی و باورها را به وجود می‌آورند. گرایش‌های غیرمادی، انگیزه‌های متعالی را به وجود می‌آورند. نیازها و غریز، برانگیختگی فیزیولوژیک و به دنبال آن، گرایش‌های مادی را موجب می‌شوند. از تعامل عوامل

درونی (گرایش‌ها و بینش‌ها) و محرک‌های بیرونی (نظام پاداش و تنبیه) و با توجه به سیر تحول رفتارهای انگیزشی شکل می‌گیرند.

بنابراین، رفتار انسان حاصل مجموعه‌ای از عوامل است که به صورت شبکه‌ای دخالت دارند. اما اینکه تأثیر کدام دسته از عوامل بیشتر است، به عوامل گوناگونی بستگی دارد؛ اینکه فرد در کدام مرحله از تحول قرار دارد، ارضای کدام‌یک از نیازهای او در آن مرحله، اولویت دارد، از چه باورهایی برخوردار، و از کدام نظام ارزشی پیروی می‌کند، اهداف او چیست، و سرانجام، تحت تأثیر چه شرایط و عوامل محیطی قرار دارد، همه این عوامل در رفتارهای انگیزشی او نقش دارند.

روشن است مبانی نظری که نظریه‌پرداز اتخاذ کرده، بر همه تار و پود نظریه او در هر حوزه‌ای که نظریه‌پردازی کند، تأثیرگذار است. برای نمونه، «نظریه شبکه‌ای انگیزش» که بیان آن گذشت، با مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی توحیدی بنا نهاده شد. این مبانی، در تبیین پدیده‌های روان‌شناختی و رفتار از جمله انگیزش و رفتار انگیزشی تأثیر دارد.

منابع

- نهج البلاغه**، ۱۳۸۴، ترجمه محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی، قم، مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- ابن ماجه، ابو عبدالله محمد ابن یزید القزوی، بی تا، **سنن ابن ماجه**، تحقیق محمد فواد عبدالباقی، القا، دارالحدیث.
- ابن منظور، محمد بن مکرّم، ۱۴۰۸ق، **لسان العرب**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ابوداود، سلیمان بن اشعث السجستانی، بی تا، **سنن ابی داود**، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دارالفکر.
- احمد بن حنبل، بی تا، **مسند الامام احمد بن حنبل**، بیروت، دار صادر.
- انجمن روان پزشکی امریکا، ۱۳۸۸، **راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی**، ترجمه محمدرضا نیکخو، چ چهارم، تهران، بی جا.
- بشیری، ابوالقاسم، ۱۳۸۹، **الگوی انسان کامل با رویکرد روان شناختی**، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- ۱۳۹۱، «درآمدی بر نظریه شخصیت بر مبنای اندیشه دینی»، **روان شناسی و دین**، ش ۱۷، ص ۳۶-۵.
- پورافکاری، نصرت الله، ۱۳۸۰، **فرهنگ جامع روان شناس - روان پزشکی و زمینه ای وابسته**، تهران، فرهنگ معاصر.
- تیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، ۱۳۶۶، **غررالحکم و دررالکلم**، قم، نشر مکتبه الاعلام الاسلامیه.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، **فطرت در قرآن**، قم، اسراء.
- ۱۳۸۰، **ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد**، قم، اسراء.
- خداپناهی، محمدکریم، ۱۳۸۹، **انگیزش و هیجان**، چ دوازدهم، تهران، سمت.
- راغب اصفهانی، ۱۳۸۶، **معجم مفردات الفاظ قرآن**، تحقیق ندیم مرعشی، قم، مکتبه مرتضویه، لایحه آثار الجعفریه.
- ریو مارشال، جان، ۱۳۸۷، **انگیزش و هیجان**، ترجمهیحیی سیدمحمدی، چ دوازدهم، تهران، نشر ویرایش.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۷، **اللهیات علی هدی کتاب و السنه والعقل**، قم، مرکز العالمی للدراسات العالمیه.
- شجاعی، محمداصداق، ۱۳۹۱، **انگیزش و هیجان نظریه های روان شناختی و دینی**، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- شولتز، دوان، ۱۳۸۷، **نظریه های شخصیت**، ترجمه یوسف کریمی و همکاران، چ هفتم، تهران، ارسباران.
- صدری، محمدجعفر، ۱۴۲۸ق، **المعجم المنهرس الفاظ القرآن الکریم**، تهران، مکتبه السهروردی للدراسات و النشر.
- طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۰، **تفسیر المیزان**، قم، مؤسسه نشر اسلامی.
- عبدالرحمن ابن علی المعروف بابن البیع الشیبانی، ۱۹۷۷، **تیسیر الوصول الی جامع الاصول من حدیث الرسول صلی الله علیه و آله**، بیروت، دارالمعرفه.
- عثمان نجاتی، محمد، ۱۳۸۸، **اسلام و روان شناسی**، ترجمه محمود بستانی و محمود هوشم، چ چهارم، مشهد، قدس رضوی.

- فیض‌کاشانی، ۱۳۸۳، *المهجة البيضاء*، بی‌جا، مؤسسه نشر اسلامی.
- کریمی، یوسف، ۱۳۸۹، *روان‌شناسی شخصیت*، چ جهادهم، تهران، نشر ویرایش.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۸۵، *اصول کافی*، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم، قائم آل محمد.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۵، *بحارالانوار*، تهران، دارالکتب الاسلامی.
- محمدی ری‌شهری، محمد، ۱۳۸۴، *میزان الحکمه*، قم، دارالحديث.
- مصباح، محمدتقی و همکاران، ۱۳۹۰، *فلسفه تعلیم تربیت اسلامی*، تهران، مدرسه.
- مصباح‌یزدی، محمدتقی، ۱۳۸۸، *اخلاق در قرآن*، چ دوم، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- معلوف، لويس، ۲۰۰۱، *المنجد فی اللغة العربیة*، ط الثانية، بیروت، دارالمشرق.
- مفضل، ابن عمر، بی‌تا، *توحید المفضل*، مقدمه و تعلیق: کاظم المظفری، قم، مکتبه داوری.
- منصور، محمود و پریرخ دادستان، ۱۳۸۵، *روان‌شناسی ژنتیک*، تهران، رشد.
- منصور، محمود، ۱۳۸۸، *روان‌شناسی ژنتیک*، چ دهم، تهران، سمت.
- موسوی‌خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۸، *آزادی از دیدگاه امام خمینی علیه السلام*، ستاد نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
- نراقی، ملامهدی، ۱۳۶۶، *جامع‌السعادات*، ترجمه جلال‌الدین مجتوبی، تهران، حکمت.

Hebb, D. o, 1955, Drives and the CNS (C0nceptual Nervous System), *Psychological Review*, v. 62, p. 242-254.

Graumann, C. F, 1971, *Motivation*, Frankfurt: M.

Allport, G. W, 1966, *Traits revisited*, American Psychologist.

Reber, A. (1992). The cognitive unconscious: An evolutionary perspective, *Consciousness and Cognition*, v. 1, p. 93-133.

اثر بخشی مداخله شناختی - رفتاری گروهی، بر افزایش رضامندی زناشویی زنان دارای تعارض زناشویی (با مقیاس اسلامی)

لیلا آگاه / کارشناسی ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات اردبیل، گروه روان‌شناسی، اردبیل، ایران agah.mojgan@yahoo.com
مسعود جان‌بزرگی / دانشیار روان‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و پژوهشگر مرکز تحقیقات علوم رفتاری دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی janbo@rihu.ac.ir
عنرا غفاری / استادیار دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل
دریافت: ۱۳۹۲/۵/۲۵ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۲۴

چکیده

در اسلام آنچه موجب تحکیم پایه‌های علایق خانوادگی است، مطلوب و آنچه آن را متزلزل کند، نامطلوب است. براساس تعالیم قرآن، باید در اصلاح روابط زناشویی زوجین تلاش کرد؛ زیرا باورهای غیرمنطقی مرتبط با روابط زناشویی موجب شدت و تکرار تعارض‌های زناشویی می‌شود. بنابراین، این پژوهش به بررسی اثربخشی گروه درمانگری شناختی- رفتاری، بر افزایش رضامندی زناشویی زنان دارای تعارض زناشویی می‌پردازد. بدین منظور، با استفاده از طرح پژوهش نیمه‌آزمایشی و کاربرد روش نمونه‌گیری در دسترس از میان زنان داوطلب ۳۰ زن با تعارض زناشویی در دو گروه جایگزین شدند. آزمودنی‌های دو گروه قبل و بعد از ارائه مداخله به گویه‌های پرسش‌نامه‌های تعارض زناشویی و رضامندی زناشویی (با مقیاس اسلامی) پاسخ دادند. داده‌ها به وسیله آزمون تحلیل کوواریانس یک راهه و چندراهه تحلیل شدند. یافته‌ها نشان داد که گروه درمانگری شناختی- رفتاری موجب کاهش تعارض زناشویی و افزایش رضامندی زناشویی و مؤلفه‌های آن شده است ($P < 0/05$). بنابراین گروه درمانگری شناختی- رفتاری، در کنار آموزه‌های مذهبی با اصلاح شناخت با استفاده از فنون خاص، بدکارکردی رفتار و هیجان منفی را تعدیل کرده و به باز ارزشیابی منطق تفکر و درک دغدغه‌های ارتباط کمک می‌کند و از این طریق به بهبود سازه‌های هدف می‌انجامد.

کلیدواژه‌ها: گروه درمانگری، شناختی- رفتاری، تعارض زناشویی، رضامندی زناشویی اسلامی.

مقدمه

در اسلام، پیمان زناشویی، محکم‌ترین قرارداد اجتماعی است که می‌توان آن را ناشی از روابط شدید و رحمت متقابل بین زن و شوهر دانست که در قرآن به آن اشاره شده است (روم: ۲۱). اسلام تشکیل زندگی زناشویی را به‌عنوان کامل‌کننده دین، از سنت‌های پیامبران و پاک‌کننده گناهان شمرده شده (سالاری فر، ۱۳۹۲، ص ۲۶) و اسلام به خانواده و زندگی زناشویی به صورتی ژرف نگریسته و برای روابط آن، زیباترین آداب و اخلاق را توصیه کرده است (قرشی، ۱۴۰۸ق، ص ۹).

رضایت‌مندی زناشویی به‌صورت ارزشیابی ذهنی فرد از ماهیت ازدواج تعریف شده است (گلس، ۱۹۹۵، ص ۲۳۲) که منعکس‌کننده میزان برآورده شدن انتظارات فرد از ازدواج است (باهر، ۱۹۸۹، ص ۱۰؛ گلس، ۱۹۹۵، ص ۲۰۲). *فاتیحی‌زاده و احمدی (۱۳۸۷)* نشان داده‌اند که رضایت‌مندی زناشویی نقش مهمی در ثبات ازدواج در میان ایرانیان دارد. *گارسیا (۱۹۹۹)* معتقد است: رضایت‌مندی را در سه سطح باید بررسی کرد: الف. رضایت‌مندی از همسر؛ ب. رضایت‌مندی از روابط خانوادگی؛ ج. رضایت کلی از زندگی. پژوهش‌های زیادی به بررسی ارتباط میان رضایت‌مندی زناشویی با ثبات ازدواج پرداخته‌اند (گیورتز و همکاران، ۲۰۰۹). ارتباط رضایت‌بخش، مهم‌ترین و پیچیده‌ترین بخش یک رابطه صمیمانه را تشکیل می‌دهد (دانش‌پور و همکاران، ۲۰۱۱).

در نتیجه تغییرات اجتماعی و فرهنگی، تعداد زنان شاغل و سطح استقلال آنها به میزان زیادی در دهه‌های اخیر افزایش یافته است. این امر بازخوردهای زنان نسبت به مسئولیت‌های مرتبط با ازدواج را تحت تأثیر قرار داده است (شارائوسکا، ۲۰۱۲، ص ۷). *وایتهد و پوپنوه، مدعی شده‌اند بسیاری از زنان عصر حاضر، ترجیح می‌دهند به دلیل حجم مسئولیت‌های کار کردن در خانه ازدواج نکنند و کسانی که ازدواج می‌کنند، میزان رضایت‌مندی زناشویی‌شان را براساس میزان توانایی در انجام دادن وظایف شغلی‌شان بیرون از خانه ارزشیابی می‌کنند.* اینها انتظار دارند که مسئولیت‌های کارهای خانه را با همسرشان به اشتراک بگذارند (وایتهد و پوپنوه، ۲۰۰۲، ص ۵). *هلمز و همکاران متوجه شدند که در زوج‌های شاغل، سطح رضایت‌مندی زناشویی و مساوات‌طلبی در مشارکت در انجام کارهای خانه به میزان زیادی با هم همبسته هستند (هلمز و همکاران، ۲۰۱۰، ص ۵۶۸).* زوجین، در حال حاضر، ازدواج را بیشتر یک ارتباط صمیمانه در نظر می‌گیرند که در آن صمیمیت جنسی و دوستی نزدیک زوجین دارای بیشترین بعد ارزشی است (شارائوسکا، ۲۰۱۲، ص ۴۰). *ملترز و مک‌نالتی معتقدند: ادراک زن از*

جذابیت و فراوانی و رضایت جنسی زوجین اثرات مثبت روی رضایتمندی زناشویی زوجین دارند (ملترز و مک‌نالتی، ۲۰۱۰).

به واسطه ذهنی بودن مفهوم سازه رضایتمندی زناشویی، ممکن است آنچه برای یک زوج کارایی داشته باشد، برای زوجی دیگر غیرقابل قبول باشد. روزن-گرانسون و همکاران، عشق، وفاداری و داشتن ارزش‌های تسهیم شده میان زوجین را از مؤثرترین ویژگی‌های ارتباط می‌دانند (روزن-گرانسون و همکاران، ۲۰۰۴). احترام، بخشودگی، روابط عاشقانه، روابط جنسی/ صمیمیت و توافق بر بیان و ابراز محبت را در فهرست خود بعد از عوامل اصلی فوق قرار داده‌اند.

لارسون و هولمن نشان دادند که عوامل مختلفی می‌توانند کیفیت، ثبات و رضایتمندی زناشویی را تحت تأثیر قرار دهند که عبارتند از: عوامل زمینه‌ای و پس‌زمینه‌ای، رگه‌ها و رفتارهای فردی و فرایندهای تعاملی زوجین (لارسون و هولمن، ۱۹۹۴). به گونه‌ای که هریک از زوجین، واحد تازه‌ای از میراث پس‌زمینه‌ای شامل منشأ خانوادگی و روابط موجود در خانواده، عوامل فرهنگی-اجتماعی نظیر سن ازدواج، درآمد و تحصیلات و همچنین بافت‌های فعلی روابط با دوستان (همان، اعضای خانواده (رسزک و همکاران، ۲۰۱۰) و سایر افراد را وارد رابطه زناشویی شان می‌کنند.

رفتارها و رگه‌های فردی نیز می‌توانند رضایتمندی زوجین از ازدواج را تحت تأثیر قرار دهد (لارسون و هولمن، ۱۹۹۴) که عبارت‌اند از: رگه‌های شخصیتی، سلامت روانی و جسمی زوجین. برای نمونه، افسردگی (ویسمن و همکاران، ۲۰۰۴)، نوروژگرای، استرس مزمن، حرمت‌خود پایین، رگه خشم (لاونر و برادبری، ۲۰۱۰) و تکناشگری (کلی و کونلی، ۱۹۸۷) تأثیر منفی بر ثبات زناشویی دارند. رفتارهای فردی نظیر سوء مصرف مواد نیز بر رضایتمندی زناشویی تأثیر منفی دارند (همیش و همکاران، ۲۰۰۹). از سوی دیگر، اجتماعی بودن تأثیر مثبت بر ثبات زناشویی دارد (بتلر و نیوکامب، ۱۹۸۷).

فرایندهای تعاملی زوجین نظیر تشابهات میان‌فردی به اندازه سابقه تعامل زوجین (لارسون و هولمن، ۱۹۹۴) بر رضایتمندی زناشویی تأثیر دارد. دیو متوجه شد که تفاوت نگاه زوجین بر موضوعات مالی، تأثیر منفی بر رضایتمندی زناشویی دارد (دیو، ۲۰۰۷، ۲۰۰۸، ۲۰۰۹). عدم توافق بر الگوی خرج کردن می‌تواند موجب ایجاد تنش و تعارض و افزایش احتمالی طلاق شود. سابقه تعامل زوجین یا نحوه آشنایی، هم‌خانه شدن، رابطه جنسی پیش از ازدواج، حاملگی پیش از ازدواج و همچنین فرایندهای تعاملی نظیر برقراری ارتباط، تعارض و اتفاق‌نظر بر رضایتمندی زناشویی نقش دارند (لارسون و هولمن، ۱۹۹۴).

دریافت حمایت نیز یکی از فرایندهای تعاملی است که پیش‌بینی‌کننده رضایتمندی است (لاورنس و همکاران، ۲۰۰۸). گراهام و همکاران معتقدند: برای زنان میزان حمایت بیشتر از مکفی بودن حمایت، رضایتمندی زناشویی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. درحالی‌که در مردان، مکفی بودن حمایت عامل مهم‌تری است (گراهام و همکاران، ۲۰۰۰).

در راستای موارد فوق، اسلام با توجه به تفاوت‌های زن و مرد، حقوق و وظایفی را برای زن و مرد نسبت به یکدیگر تعیین کرده است؛ برخی وظایف مردان، که در اسلام بر آنها تأکید شده است، بیانگر وظیفه‌خطیر مرد در ایجاد ثبات و رضایت زناشویی است. از آن جمله می‌توان به تدارک امکانات زندگی (سالاری فر، ۱۳۹۲، ص ۵۶)، داشتن سعه صدر، صبر و مقاومت در زندگی زناشویی، بخشیدن خطاهای احتمالی زن (همان، ص ۶۳)، هم‌پستری (همان، ص ۵۸)، احترام و تکریم زن، شوخ‌طبعی و خوش‌رفتاری با زن و حسن معاشرت با او (نساء: ۱۹)، آراستگی ظاهری برای زن (متقی هندی، ۱۳۹۷، ج ۶، ص ۶۴۰، ح ۱۷۱۷۵)، دوری از بدبینی (شعیری سبزواری، ۱۴۱۴، ص ۴۴۶، ح ۱۲۵۷) و غیرت نابجا، اشاره کرد. در مقابل، برای زنان نیز مسئولیت‌هایی در خانواده پس از تکالیف دینی، در برابر همسر اعلام شده است (سالاری فر، ۱۳۹۲، ص ۶۲). اساسی‌ترین نقش و وظیفه زن عبارت است از: تأمین نیازهای عاطفی و جنسی شوهر، پیرو و همراه شوهر بودن (همان)، اظهار عشق و محبت شدید به شوهر (همان؛ روم: ۲۱)، پذیرفتن مسئولیت مرد در خانواده (نساء: ۳۴)، خودآرایی برای شوهر (ابی، ۱۹۸۱، ج ۱، ص ۲۴۲)، پوشاندن خود از نگاه نامحرم (شعیری سبزواری، ۱۴۱۴، ص ۴۴۷، ح ۱۲۵۹)، تا درب خانه به استقبال شوهر آمدن و خوشامدگویی به او (حرعاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۴، ص ۱۷، ح ۱۴). وظایف مشترک زن و مرد نسبت به هم عبارتند از: ارضای نیازهای جنسی و معاشرت نیکو (نساء: ۱۹). به نظر می‌رسد، نیازها و چگونگی ارضای آنها با توجه به تفاوت‌های نقش همسان نباشد. از آنجاکه مرد قوام‌دهنده نظام خانواده است، نیاز عاطفی‌اش بیشتر با اقتداردهی تنظیم می‌شود. درحالی‌که زن چون نقش پرورش‌دهندگی (بقره: ۲۲۳)، دارد بیشتر با توجه و مراقبت و محبت مستقیم به رضایت دست می‌یابد.

تعالیم اسلام برای تنظیم روابط زن و شوهر، توصیه‌هایی به هر یک دارد که متناسب با ابعاد روان‌شناختی آنهاست. بنابراین، مقیاس سنجش هر جنسی با توجه به ویژگی‌های همان جنس معنا پیدا می‌کند.

قرآن با توجه به موضوع اختلافات زناشویی به مسلمانان توصیه می‌کند که در زندگی زناشویی خود، فضل، احسان و گذشت را به کار بگیرند و در قلمرو فضایل اخلاقی و انسانی زندگی کنند؛ گاهی از حقوق خود صرف‌نظر کرده و بر همسرشان آسان گیرند (طباطبائی، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۲۵۰). یکی از

موعظه‌های قرآنی این است که مرد در مقابل رفتار نامناسب زن به او خوبی کند. در این صورت، براساس اصلی که قرآن ارائه داده، دشمنی زن به دوستی همراه با صمیمیت، یکرنگی و یکدلی تبدیل خواهد شد (فصلت: ۳۴ و ۳۵). از توصیه‌های دیگر قرآن، توجه دادن زن به پیمان محکمی است که بین زن و مرد در ابتدای ازدواج برقرار شده است (نساء: ۲۱). بی‌تردید زنان به این شیوه ظریف، واکنش نشان می‌دهند (سالاری‌فر، ۱۳۹۲، ص ۲۴۴ و ۲۴۵).

امام صادق علیه السلام فرمود: افزایش ایمان و باور مذهبی مرد موجب ازدیاد محبت او نسبت به زن می‌شود. ایمان مذهبی از دو راه مهم بر ثبات و استحکام خانواده تأثیر می‌گذارد: نخست از راه تقویت و تحکیم مبانی اخلاقی فرد، و راه دوم عبارت از تأثیر ایمان مذهبی در معنا بخشیدن به زندگی و ایجاد حس رضایت افراد است (آقاپور و همکاران، ۱۳۹۰).

سولیوان در پژوهشی متوجه شد که مذهبی بودن بازخوردهای زوجین را تحت تأثیر قرار می‌دهد و سطوح بالای مذهبی بودن، با اتخاذ بازخوردهای محافظه‌کارانه نسبت به طلاق همبستگی دارد و موجب افزایش سطوح تعهد زناشویی و تمایل بیشتر برای دریافت کمک به هنگام بروز مشکلات و دشواری‌های زناشویی می‌شود (سولیوان، ۲۰۰۱).

ماهونی و همکاران در یک فراتحلیلی، با مرور ۹۴ مطالعه انجام‌شده از سال ۱۹۸۰ بر ارتباط مذهب با کارکرد خانواده نشان دادند که مذهبی بودن بیشتر، با خطرپذیری کمتر احتمال طلاق و همچنین افزایش کارکرد زناشویی در ارتباط است (ر و همکاران، ۲۰۰۱). *السون و السون* متوجه شده که عامل اصلی برای ایجاد تمایز میان زوجین، شاد و ناشاد در ارتباط با مذهب عبارت است از: «میزان رضایتمندی و توافق» با اینکه چگونه ارزش‌ها و باورهای معنوی (مذهبی یا دینی) بیان می‌شوند، به‌طوری‌که زوج‌های شاد روی این موضوع با هم توافق دارند (*السون و السون*، ۲۰۰۰).

با وجود این، یکی از عوامل مخرب رضایتمندی زناشویی، وجود تعارض زناشویی است که در رابطه زوجین شایع بوده و می‌تواند بر شرایط اجتماعی و روان‌شناختی خانواده اثراتی منفی داشته باشد (صادقی، ۲۰۰۰، ص ۴). *طهرانی* در پژوهش خود نشان داد در تعارض‌های زناشویی اشکال‌های ارتباطی وجود دارد. در صورتی که زوجین بتوانند تعارض‌هایشان را به‌گونه‌ای مثبت حل کنند نه تنها برای خودشان، بلکه برای فرزندانشان هم مفید و سودمند خواهد بود؛ زیرا آنها یاد می‌گیرند که تعارض‌هایشان با سایرین را به‌گونه‌ای سازگارانه مدیریت کنند (*طهرانی*، ۱۳۸۴، ص ۸).

برای حل تعارض زوجین و کمک به بهبود کارکرد سلامت خانواده، مداخله‌های روان‌شناختی

مختلف با تمرکز بر خانواده معرفی شده‌اند. در این میان، رویکرد شناختی- رفتاری بر تبادل تعامل میان زوجین یا اعضای خانواده، با تأکید خاص بر ماهیت روابط متعامل انتظارها، باورها و اسنادها تمرکز دارد (داتیلیو، ۲۰۰۵). بنابراین، در این رویکردها تأثیر متقابل و چندوجهی تعامل‌ها بررسی می‌شود و از تکنیک چارچوب‌بندی مجدد برای تسهیل تغییر در حالت ادراکی رویدادها و رفتارها استفاده می‌شود و یا از تکنیک «ردگیری رفتار» استفاده می‌شود. درمانگران شناختی- رفتاری تلاش می‌کنند تا مسئله را با تمرکز بر موانع تغییر یا از طریق اصلاح سیستم‌های باور فرد از اعضای خانواده یا در مورد فردیت‌شان یا اصلاح نقائص مهارت‌های مشارکت‌جویانه به هنگام تغییر کردن بررسی کنند (همان).

رویکرد شناختی- رفتاری به‌طور منحصر به فرد بر حالتی متمرکز است که در آن ساختاربندی مجدد باورهای هسته‌ای (یا روان‌بنه‌ها) اهمیت دارند. معمولاً روان‌بنه‌ها در بطن تعارض زوجین قرار دارند (همان). روان‌بنه‌ها به‌طور مشخصی الگوهایی هستند که در واقعیت یا تجربه افراد نفوذ می‌کنند تا به افراد کمک کنند که آن واقعیت یا تجربه را توجیه کند، یا میانجی ادراک‌ها شده و پاسخ‌های آنها را هدایت می‌کند (یانگ و همکاران، ۲۰۰۳، ص ۸). بنای اصلی رویکرد شناختی- رفتاری، تمرکز بر افکار و ادراک‌ها و تأثیر آنها روی هیجان‌ها و رفتار است (داتیلیو، ۲۰۰۵). در اغلب موارد، این باورهای غیرمنطقی هستند که موجب انسداد توانایی زوجین برای تغییر کردن می‌شوند (همان).

از درمانگری شناختی- رفتاری برای زوجین از اوایل دهه ۱۹۸۰ استفاده شده است (باکوم و همکاران، ۲۰۱۰، ص ۴۱۱). الگوی شناختی- رفتاری بر پاسخ‌های هیجانی و رفتاری افراد نسبت به رویدادهای زندگی تأکید دارد که به‌واسطه تفسیرهای وابسته به طرز فکر آنها میانجی‌گری می‌شوند. این تفسیرها می‌توانند تحریف‌شده یا نامتناسب باشند (همان).

درمانگران CBT به زوجین کمک می‌کنند تا نسبت به مشاهده شناخت‌هایشان به ارزشیابی فعال‌تری بپردازند، روی اصلاح تعامل‌های رفتاری منفی به‌منظور پرورش شناخت‌ها و هیجان‌های مثبت در مورد یکدیگر کار کنند و به مطرح کردن مسائل زناشویی خود در مورد تجربیات هیجانی بازدارنده، یا بدون نظم‌شان بپردازند تا بتوانند در جوئی رضایتبخش‌تر، روابط زناشویی را تجربه کنند (اپستین و باکوم، ۲۰۰۲، ص ۵۱). درواقع، CBT برای زوجین به‌صورت یک درمان کیفی منظم است که در آن اثرات متقابل شناخت‌ها، رفتارها و هیجان‌های زوجین بررسی می‌شود و به منظور بهبود کیفیت ارتباط، موارد مشکل‌آفرین هدف تغییر قرار می‌گیرند (باکوم و همکاران، ۲۰۱۰، ص ۴۱۳).

با توجه به آنچه گذشت، این پژوهش به دنبال تعیین اثربخشی درمانگری شناختی- رفتاری در

ترکیب با آموزه‌های دینی بر افزایش رضامندی زناشویی با مقیاس اسلامی و کاهش تعارض زناشویی زنانی است که دارای تعارض زناشویی هستند.

روش تحقیق

طرح این پژوهش از نوع طرح‌های پژوهشی نیمه‌آزمایشی، به صورت دو گروه آزمایش و کنترل با پیش‌آزمون- پس‌آزمون بود. جامعه آماری این پژوهش را کلیه زنان متأهل مقیم شهر تهران تشکیل دادند. برای انتخاب نمونه مورد نیاز، ابتدا پس از درج آگهی و فراخوان عمومی در بردهای خانه‌های سلامت، مراکز مشاوره و دانشگاه‌های مختلف در سطح شهر تهران، آن دسته از زنانی که به فراخوان پاسخ داده بودند، پس از مصاحبه تلفنی اولیه، برای مصاحبه اولیه دعوت شدند. از میان آن دسته از زنانی که در پرسش‌نامه تعارض زناشویی (ثنائی و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۵۸)، نمره یک انحراف معیار پایین‌تر از میانگین نمره کل در افراد دارای تعارض زناشویی، یعنی نمره‌ای در دامنه ۱۰۲/۵ تا ۱۵۸/۴۲ کسب کرده بودند (دارای تعارض زناشویی متوسط) و واجد معیارهای ورود - خروج (معیارهای ورود شامل دامنه سنی در سنین باروری، زندگی مشترک در حدود دو سال و داشتن حداقل تحصیلات دیپلم و معیارهای خروج شامل ابتلا به هر بیماری روان‌شناختی بارز (نظیر اختلال شخصیت، افسردگی اساسی، وسواس-بی‌اختیاری، دوقطبی و غیره براساس مصاحبه بالینی و ملاک‌های DSM-IV)، اشتغال به تحصیل در رشته‌های روان‌شناسی یا مشاوره، دریافت همزمان یک مداخله روان‌شناختی دیگر، ابتلا به بیماری‌های جسمی بارز یا مزمن نظیر بیماری‌های غدد درون‌ریز، بیماری‌های قلبی-عروقی، دیابت و غیره براساس گزارش شخصی، داشتن رابطه خویشاوندی یا دوستی با هر یک از اعضای گروه مداخله، تصمیم یا اقدام به طلاق، از شش ماه گذشته و مطلقه یا جدانشده بودن) بودند و رضایت‌نامه اخلاقی شرکت در پژوهش را امضا کرده بودند، با روش نمونه‌گیری در دسترس ۳۰ نفر انتخاب شدند و به صورت تصادفی در دو گروه آزمایش و کنترل جایگزین شدند.

کلیه آزمودنی‌های دو گروه قبل و بعد از ارائه ۱۲ جلسه هفتگی برنامه گروه درمانگری شناختی-رفتاری، به آزمودنی‌های گروه آزمایش، در یک جلسه دیگر به کلیه گویه‌های مربوط به پرسش‌نامه تعارض زناشویی (MCQ-R) (همان، مقیاس اسلامی رضامندی زناشویی (جدیری و جان‌بزرگی، ۱۳۸۹)، و سؤالات مرتبط با ویژگی‌های جمعیت‌شناختی پاسخ دادند. همچنین پژوهشگر متعهد شد که به منظور رعایت قواعد اخلاقی، پس از پایان پژوهش، این مداخله را به گروه کنترل نیز ارائه دهد.

برنامه گروه درمانگری شناختی-رفتاری، براساس الگوی شناختی-رفتاری التقاطی (داتلیو، ۲۰۱۰؛ السون و همکاران، ۲۰۱۱؛ مک‌کی و همکاران، ۲۰۰۶؛ ر. ک. فتحعلی لواسانی، ۱۳۸۷) و کاربرد منابع

اسلامی به صورت گروهی طراحی شده است. این برنامه یک دوره ۱۲ جلسه‌ای است که جلسات آن به صورت هفتگی و هر جلسه به مدت ۹۰ دقیقه اجرا می‌شود. رئوس مطالب مربوط به هر جلسه از برنامه در جدول ۱ ارائه شده است.

جدول ۱: رئوس مطالب برنامه گروه درمانگری شناختی- رفتاری برای حل تعارض

جلسه صفر: ارزیابی	هدف: اجرای مصاحبه و پیش‌آزمون
مرحله اول: شناخت مسئله: تعارض‌ها	
گام اول: تعریف مشکل: شناخت تعارض‌های شایع	
جلسه اول: شناخت تعارض	هدف: جهت‌دهی، شناخت تعارض‌ها
گام دوم: شناخت چرخه‌های تعامل منفی که آن تعارض‌ها بروز می‌کنند.	
جلسه دوم: شناخت چرخه‌های تعامل منفی	هدف: بیان منطق مداخله
گام سوم: شناخت نیازها و عواملی که باعث بروز چرخه‌ها می‌شود (نیازهای سیستم و تعارض نقش‌ها)	
جلسه سوم: شناخت نیازها و معرفی الگوی مهر و قدرت در تعامل زناشویی	هدف: آشنایی با نیازهای سیستم، تعارض نقش‌ها در خانواده به‌ویژه اشاره به الگوی اسلامی
گام چهارم: فرمول‌بندی	
جلسه چهارم: فرمول‌بندی شناختی- رفتاری مشکل در چارچوب چرخه مهر و قدرت	هدف: فرمول‌بندی شناختی- رفتاری مشکلات مرتبط با تعارض زناشویی و بررسی مقاومت‌ها و شناخت‌های غلط
مرحله دوم: برنامه‌ریزی برای حل مشکل	
گام پنجم: شناخت نیازهای خود و نیازهای سیستم: واکنش‌های عاطفی به تعارض‌ها: ترس‌ها، خجالت یا کم‌رویی‌ها و رنج و اندوه‌ها. نیازهای خود: احساس امنیت و اطمینان خواهی، آرامش، تماس، رضایت، نیازهای سیستم: بسته بودن، تعادل نقش‌ها، تعامل مثبت، مرزها یا تعامل ارزشمندی و احترام (توجه به نیازهای جنسیتی: نیاز به مهر در زن و قدرت در مرد)	
جلسه پنجم:	هدف: شناخت نیازهای فردی، واکنش‌های عاطفی، اهمیت فکر، تعامل فکر-احساس-عمل
گام ششم: بازسازی شناختی	
جلسه ششم: بازسازی شناختی	هدف: معرفی معیارهای فکر منطقی، آشنایی با انواع فکرهای غیرمنطقی، معرفی الگوی ABC فکر و تحلیل فکر، یادآوری آموزه‌های دینی در مورد خانواده و نقش زن و مرد
گام هفتم: بالابردن پذیرش: پذیرش تجربه همسر: من فکر می‌کردم وقتی ازدواج کنم این‌طور..... اما حالا شما چنین..... و من نمی‌دانم با این..... چه کار کنم یا چه چیز بهترین است؟	
جلسه هفتم: پذیرش	هدف: ایجاد پذیرش: تمرین ذهن‌آگاهی، آموزش مخالف‌ورزی با افکار غیرمنطقی، بحث در مورد آموزه‌های دینی
مرحله سوم: انسجام و استحکام	
گام هشتم: تصمیم‌های مهم: جایگزین کردن الگوهای جدید مثل پذیرش بی‌قید و شرط حرکت براساس چرخه نیاز	
جلسه هشتم: حل مسئله	هدف: آموزش حل مسئله
گام نهم: استحکام موقعیت و یادگیری	
جلسه نهم: استحکام یادگیری	هدف: استحکام و تثبیت یادگیری‌ها
گام دهم: پیشگیری از عود و بازگشت نشانه‌ها	
جلسه دهم: پیشگیری از عود	هدف: رفع موانع و پیشگیری از عود نشانه‌ها
جلسه نهایی: ارزیابی	هدف: اجرای پس‌آزمون

ابزار پژوهش؛ اطلاعات این پژوهش از طریق پرسش‌نامه‌های خودسنجی، که در ذیل به تفکیک ویژگی‌های آنها ارائه شده، جمع‌آوری شده است.

۱. پرسش‌نامه تعارض‌های زناشویی (MCQ-R): پرسش‌نامه تعارض‌های زناشویی یک ابزار ۵۴ سؤالی است که برای سنجش تعارض‌های زوجین و بر مبنای تجربیات بالینی ساخته شده است. این پرسش‌نامه، دارای خرده‌مقیاس‌های: کاهش همکاری، کاهش رابطه جنسی، افزایش واکنش‌های هیجانی، افزایش جلب حمایت فرزند(ان)، افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود، کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان، جدا کردن امور مالی از یکدیگر و کاهش ارتباط مؤثر است. میانگین و انحراف معیار نمره کل گروه آزمایش و گروه کنترل، به ترتیب برابر با $130/46$ ($SD=27/96$) و $106/20$ ($SD=16/49$) است. روایی محتوای این پرسش‌نامه تأیید شده است. به طوری که هر سؤال با کل پرسش‌نامه دارای همبستگی معنادار بودند و خرده‌مقیاس‌های این پرسش‌نامه از همبستگی مناسبی برخوردار بودند. ضرایب همسانی درونی کل پرسش‌نامه روییک گروه ۲۷۰ نفره برابر با $0/96$ محاسبه شده است. آلفای کرونباخ برای خرده‌مقیاس‌های کاهش همکاری برابر با $0/81$ ، کاهش رابطه جنسی برابر با $0/61$ ، افزایش واکنش‌های هیجانی برابر با $0/70$ ، افزایش جلب حمایت فرزند (ان) برابر با $0/33$ ، افزایش رابطه فردی با خویشاوندان خود برابر با $0/86$ ، کاهش رابطه خانوادگی با خویشاوندان همسر و دوستان برابر با $0/89$ ، جدا کردن امور مالی از هم، برابر با $0/71$ و کاهش ارتباط مؤثر برابر با $0/69$ گزارش شده است (ثنایی و همکاران، ۱۳۸۷، ص ۶۱). هرچند برخی خرده‌مقیاس‌های این پرسش‌نامه از اعتبار کافی برخوردار نیست، اما به دلیل اعتبار نسبتاً مطلوب کل مقیاس مانعی برای استفاده از آن دیده نمی‌شود.

۲. مقیاس اسلامی رضامندی زناشویی: با توجه به فضای مذهبی جامعه ما و ضرورت مداخله‌های مذهبی برای بهبود شرایط خانوادگی، جدیری و جان‌بزرگی (۱۳۸۹) به ساخت مقیاس رضامندی زناشویی، اقدام کردند. هدف این آزمون، ارزیابی زمینه‌های بالقوه مشکل‌زا و شناسایی زمینه‌های قوت و پربراری رابطه زناشویی در حیطه مؤلفه‌های دینی است. این مقیاس، شامل ۵۰ گویه است که از نظر متخصصان علوم دینی بیشترین ارتباط را با مباحث

خانوادگی از منظر دین دارد. آلفای کرونباخ برای بررسی اعتبار این مقیاس، برابر با ۰/۸۷ محاسبه شد. میانگین نمرات کل شرکت‌کنندگان در این مقیاس، برابر با ۱۳۸/۳ و انحراف استاندارد آن برابر با ۱۶/۰۲ است. برای بررسی اعتبار پرسش‌نامه رضامندی زناشویی، ضرایب اسپیرمن براون در صورت تساوی و عدم تساوی تعداد گویه‌ها ۰/۸۲ و با استفاده از ضریب دونیمه‌سازی گاتمن ۰/۸۲ می‌باشد. محاسبه روایی محتوایی، پرسش‌نامه رضامندی زناشویی اسلامی توسط متخصصان خانواده درمانی تأیید شد. روایی محتوایی آزمون با استفاده از روش همبستگی اسپیرمن در حدود ۰/۹۰ به دست آمد. روایی وابسته به ملاک از نوع همزمان این مقیاس نیز با محاسبه ضریب همبستگی، میان نمره کل مقیاس با نمره کل پرسش‌نامه رضامندی زناشویی/نریچ، برابر با ۰/۷۳ در سطح معناداری کمتر از ۰/۰۱ به دست آمد. بنابراین، این مقیاس از روایی و اعتبار خوبی برای جمعیت ایرانی برخوردار است.

با توجه به طرح پژوهش و تعداد محدود آزمودنی‌ها و به منظور افزایش توان آزمون، سطح معناداری برای آلفا برابر با ۰/۰۵ در نظر گرفته شده است. داده‌ها پس از جمع‌آوری با استفاده از ویرایش بیستم نرم‌افزار آماری SPSS مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفتند.

یافته‌های تحقیق

ویژگی‌های توصیفی سن و مدت تأهل شرکت‌کنندگان در پژوهش ارائه شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، در مجموع ۳۰ آزمودنی با میانگین سنی ۲۹/۸۳ سال و انحراف استاندارد سنی ۷/۳۳ در این پژوهش شرکت کردند. دامنه سنی شرکت‌کنندگان از ۲۰ تا ۴۵ سال گسترده شده است. همچنین میانگین مدت تأهل آزمودنی‌ها ۷/۹ سال بود ($SD=6/6$) که در دامنه‌ای از ۲ تا ۲۵ سال قرار داشت. لازم به یادآوری است، ۶۶/۷٪ از آزمودنی‌ها صرفاً خانه‌دار و ۳۳/۳٪ از آنها کارمند بودند. ۲۰٪ از آزمودنی‌ها دیپلم، ۶۷٪ فوق‌دیپلم و ۷۳/۳٪ لیسانس بودند و ۸۰٪ از شرکت‌کنندگان دارای یک فرزند و ۲۰٪ دارای دو فرزند بودند.

در جدول ۲ میانگین و انحراف استاندارد نمرات آزمودنی‌ها، در مقیاس‌های پژوهش به تفکیک گروه ارائه شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود مقایسه میانگین‌ها حاکی از بهبود نمرات گروه آزمایش است.

جدول ۲. میانگین و انحراف استاندارد نمرات تعارض زناشویی و رضامندی زناشویی

متغیر		گروه آزمایش				گروه کنترل	
		پیش آزمون		پس آزمون		پس آزمون	
		SD	M	SD	M	SD	M
تعارض زناشویی		۳۲/۸۰	۳/۹۱	۲۸/۸۰	۳/۴۲	۲۹/۸۶	۶/۱۶
نمره کل MCQ		۱۱۴/۲۶	۱۲/۹۸	۹۹/۶۰	۱۳/۴۵	۱۲۸/۲۰	۱۸/۰۹
کاهش همکاری		۸/۶۰	۲/۲۶	۷/۲۰	۱/۶۱	۱۰/۴۰	۲/۱۹
کاهش رابطه جنسی		۹/۶۰	۲/۷۹	۸/۴۶	۱/۹۲	۲/۷۸	۲/۹۸
افزایش واکنش هیجانی		۱۹/۶۰	۴/۳۵	۱۷/۳۳	۲/۳۸	۳/۶۴	۳/۴۲
افزایش جلب حمایت فرزند		۱۴/۱۳	۳/۸۳	۹/۸۶	۲/۵۰	۱۲/۶۰	۳/۲۸
کاهش رابطه با فامیل همسر		۱۰/۱۳	۳/۵۰	۸/۲۶	۳/۴۱	۴/۵۸	۵/۰۰
افزایش رابطه با فامیل خود		۹/۴۶	۳/۵۶	۸/۴۰	۲/۶۱	۱۱/۸۳	۳/۸۳
جدا کردن امور مالی		۱۶/۳۳	۲/۲۸	۱۴/۰۶	۲/۹۳	۱۸/۲۰	۴/۰۶
کاهش ارتباط مؤثر		۳۶/۴۰	۴/۲۷	۲۵/۶۰	۴/۹۲	۲۸/۷۳	۵/۶۱
نمره کل رضامندی زناشویی		۱۲۰/۲۰	۱۷/۵۸	۱۴۰/۳۳	۱۷/۷۱	۱۳۰/۶۶	۲۰/۲۷
مسائل شخصیتی		۱۲/۲۰	۲/۲۱	۱۳/۴۶	۲/۷۴	۱۱/۸۰	۲/۱۴
فعالیت‌های اوقات فراغت		۱۱/۸۶	۲/۶۶	۱۴/۲۰	۲/۳۶	۱۳/۵۳	۲/۸۵
روابط جنسی		۱۳/۹۳	۳/۰۵	۱۵/۶۰	۳/۳۵	۱۴/۹۳	۳/۲۱
مدیریت مالی		۱۳/۰۰	۳/۵۴	۱۴/۵۳	۳/۵۰	۱۴/۱۳	۳/۶۵
فرزندان و فرزندپروری		۱۲/۲۰	۳/۶۱	۱۳/۶۶	۳/۰۳	۱۵/۳۳	۴/۰۶
پایبندی مذهبی		۱۳/۵۳	۳/۳۹	۱۵/۶۰	۲/۹۴	۱۳/۳۳	۳/۰۷
حل تعارض		۷/۵۳	۳/۲۲	۱۰/۱۳	۲/۶۹	۱۰/۲۶	۳/۰۱
ارتباط کلامی		۱۲/۰۶	۲/۷۱	۱۴/۰۰	۲/۷۷	۱۴/۱۳	۳/۱۹
نقش زن و مرد		۱۲/۸۳	۲/۵۷	۱۴/۸۶	۱/۷۲	۱۲/۹۳	۲/۳۵
صله ارحام		۱۱/۱۳	۳/۵۰	۱۴/۳۶	۳/۵۵	۱۰/۲۶	۳/۱۲

با توجه به نرمال بودن توزیع نمرات مربوط به متغیرهای مورد مطالعه براساس نتایج آزمون کولموگراف اسمیرنوف، همگنی واریانس نمرات در گروه‌ها براساس نتایج آزمون لون، همگنی ماتریس‌های واریانس-کوواریانس، براساس نتایج آزمون باکس ($P > 0/05$)، همگنی شیب‌های رگرسیون ($P > 0/05$) و خطی بودن رابطه میان متغیر تصادفی کمکی و متغیر وابسته جهت بررسی سؤال‌ها و فرضیه‌های پژوهش از آزمون تحلیل کوواریانس یک‌راهه (ANCOVA) و چندراهه (MANCOVA) استفاده شده است.

نتایج مربوط به آزمون تحلیل کوواریانس یک‌راهه، جهت مقایسه نمرات تعارض زناشویی در دو گروه در جدول ۳ ارائه شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، نتایج حاکی از معناداری تفاوت نمرات دو گروه پس از حذف اثر پیش‌آزمون است ($P < 0/05$). در این جدول، مقایسه نمره کل رضامندی زناشویی در دو گروه نیز حاکی از معناداری تفاوت نمرات دو گروه، پس از حذف اثر پیش‌آزمون است ($P < 0/05$)؛ بدین معنی که گروه درمانگری شناختی-رفتاری تعارض و رضامندی

زناشویی زنان را به طور معناداری کاهش داده است (جدول ۲). مقدار مجذور اتای سهمی نیز بیانگر اندازه اثر قابل قبولی است.

جدول ۳: تحلیل کوواریانس یکراه جهت بررسی تفاوت نمرات تعارض و رضامندی زناشویی

متغیر	SS	df1	df2	MS	F	P	η^2
نمره کل MCQ	۲۳۲۸/۱۷	۱	۲۷	۲۳۲۸/۱۷	۱۳/۷۰	۰/۰۰۱	۰/۳۳۷
رضامندی زناشویی	۵۸۱۵/۶۹	۱	۲۷	۵۸۱۵/۶۹	۷۴/۶۳	۰/۰۰۰۱	۰/۷۳۴

در جدول ۴ نتایج آزمون تحلیل کوواریانس چندراهه جهت بررسی تفاوت تعامل زیرمقیاس‌های MCQ در دو گروه ارائه شده است. همان‌گونه که مشاهده می‌شود، نتایج بیانگر این است که با حذف اثر پیش‌آزمون تعامل زیرمقیاس‌های MCQ در دو گروه معنادار نیست ($P > ۰/۰۵$). تفاوت تعامل زیرمقیاس‌های رضامندی زناشویی در دو گروه نیز بیانگر این است که با حذف اثر پیش‌آزمون تعامل زیرمقیاس‌ها در دو گروه معنادار است ($P < ۰/۰۵$).

جدول ۴: آزمون پیلای جهت بررسی تفاوت تعامل زیرمقیاس‌های MCQ و رضامندی زناشویی در دو گروه

ارزش	F	df1	df2	P	η^2
MCQ	۱/۱۱	۸	۱۳	۰/۴۱۶	۰/۴۰۶
رضامندی زناشویی	۶/۱۶	۱۰	۹	۰/۰۰۶	۰/۸۷۳

در جدول ۵، نتایج آزمون تحلیل کوواریانس یکراهه برای بررسی تفاوت هر کدام از زیرمقیاس‌های MCQ به تفکیک ارائه شده است. همان‌گونه که نتایج جدول نشان می‌دهد، با حذف اثر پیش‌آزمون تفاوت نمرات در زیرمقیاس‌های کاهش همکاری، کاهش رابطه جنسی، افزایش واکنش هیجانی، افزایش جلب حمایت فرزند، کاهش رابطه با فامیل همسر و افزایش رابطه با فامیل خود معنادار است ($P < ۰/۰۵$)، ولی در زیرمقیاس‌های جدا کردن امور مالی و کاهش ارتباط مؤثر معنادار نیست ($P > ۰/۰۵$). لازم به یادآوری است که نمرات گروه آزمایش در زیرمقیاس‌های جدا کردن امور مالی و کاهش ارتباط مؤثر، به ترتیب ۲/۲۷ و ۰/۸ نمره کاهش داشته است. ولی در مقایسه با تغییر نمرات گروه کنترل این میزان کاهش در حد معنادار نیست. همچنین در این جدول، تفاوت هر کدام از زیرمقیاس‌های رضامندی زناشویی نیز به تفکیک ارائه شده است. همان‌گونه که نتایج نشان می‌دهد، با حذف اثر پیش‌آزمون تفاوت نمرات در همه زیرمقیاس‌های مسائل شخصیتی، فعالیت‌های اوقات فراغت، روابط جنسی، مدیریت مالی، فرزندان و فرزندپروری، پایبندی مذهبی، حل تعارض، ارتباط کلامی، نقش زن و مرد و صلح ارحام معنادار است ($P < ۰/۰۵$)؛ بدین معنی که گروه درمانگری شناختی-رفتاری به بهبود نمرات در همه زیرمقیاس‌های رضامندی زناشویی منتهی شده است.

جدول ۵: تحلیل کوواریانس یک‌راه جهت بررسی تفاوت زیرمقیاس‌های MCQ و رضامندی زناشویی

متغیر	SS	df1	df2	MS	F	P	η^2
کاهش همکاری	۱۴/۱۰	۱	۲۰	۱۴/۱۰	۴/۸۰	۰/۰۴۰	۰/۱۹۴
کاهش رابطه جنسی	۲۲/۱۸	۱	۲۰	۲۲/۱۸	۵/۳۰	۰/۰۳۲	۰/۲۱۰
افزایش واکنش هیجانی	۲۰/۹۰	۱	۲۰	۲۰/۹۰	۴/۸۳	۰/۰۴۰	۰/۱۹۵
افزایش جلب حمایت	۳۴/۲۴	۱	۲۰	۳۴/۲۴	۵/۴۱	۰/۰۳۱	۰/۲۱۳
کاهش رابطه با فامیل	۶۲/۴۶	۱	۲۰	۶۲/۴۶	۸/۴۵	۰/۰۰۹	۰/۲۹۷
افزایش رابطه با فامیل	۲۹/۷۱	۱	۲۰	۲۹/۷۱	۵/۲۳	۰/۰۳۳	۰/۲۰۷
جدا کردن امور مالی	۲۲/۲۴	۱	۲۰	۲۲/۲۴	۱/۸۲	۰/۱۹۱	۰/۰۸۴
کاهش ارتباط مؤثر	۱۴/۲۸	۱	۲۰	۱۴/۲۸	۰/۹۷	۰/۳۳۵	۰/۰۴۷
مسائل شخصیتی	۲۷/۶۹	۱	۱۸	۲۷/۶۹	۱۲/۱۲	۰/۰۰۳	۰/۴۰۲
فعالیت‌های اوقات فراغت	۲۸/۱۵	۱	۱۸	۲۸/۱۵	۱۹/۸۸	۰/۰۰۱	۰/۵۲۵
روابط جنسی	۳۹/۵۵	۱	۱۸	۳۹/۵۵	۱۷/۴۳	۰/۰۰۱	۰/۴۹۲
مدیریت مالی	۵۳/۴۹	۱	۱۸	۵۳/۴۹	۱۱/۴۶	۰/۰۰۳	۰/۳۸۹
فرزندان و فرزندپروری	۱۷/۰۶	۱	۱۸	۱۷/۰۶	۵/۳۵	۰/۰۳۳	۰/۲۲۹
یابندگی مذهبی	۱۹/۴۸	۱	۱۸	۱۹/۴۸	۸/۴۷	۰/۰۰۹	۰/۳۲۰
حل تعارض	۲۹/۱۱	۱	۱۸	۲۹/۱۱	۱۵/۱۶	۰/۰۰۱	۰/۴۵۷
ارتباط کلامی	۱۸/۲۷	۱	۱۸	۱۸/۲۷	۶/۱۰	۰/۰۲۴	۰/۲۵۳
نقش زن و مرد	۴۱/۹۴	۱	۱۸	۴۱/۹۴	۴۰/۹۰	۰/۰۰۱	۰/۶۹۴
صله ارحام	۶۰/۸۹	۱	۱۸	۶۰/۸۹	۲۵/۰۷	۰/۰۰۱	۰/۵۸۲

بحث و نتیجه‌گیری

نتایج این پژوهش، بیانگر معناداری افزایش رضامندی زناشویی با مقیاس اسلامی و بهبود نمرات کلیه زیرمقیاس‌های آن است. همچنین، تفاوت نمرات دو گروه آزمایش و کنترل، در مقیاس‌های تعارض زناشویی و خرده‌مقیاس‌های آن بجز جدا کردن امور مالی و کاهش ارتباط مؤثر معنادار است؛ به این معنا که آموزش درمانگری شناختی-رفتاری موجب کاهش تعارض و افزایش رضامندی زناشویی زنان با تعارض شده است. یافته‌های این پژوهش، همسو با یافته‌های الماسی و همکاران (۲۰۱۳) است که در پژوهشی با کاربرد درمانگری شناختی-رفتاری با رویکرد مذهبی بر افزایش رضایتمندی زناشویی زنان مبتلا به وسواس‌های مذهبی نشان دادند که این درمان موجب افزایش رضایتمندی زناشویی و کاهش نشانه‌های وسواس به‌واسطه اصلاح باورها می‌شود. نظری و همکاران (۱۳۹۰) نیز در پژوهشی نشان دادند، زوج‌درمانی شناختی رفتاری غنی شده در افزایش رضایت زناشویی مؤثر است. رحمانی و همکاران (۱۳۹۰) نیز نشان دادند، زوج‌درمانی گروهی شناختی-رفتاری در افزایش رضایت زناشویی و کاهش افسردگی مؤثر است. چنگ و فورنچهام (۲۰۰۷) معتقدند: آموزش نحوه تفکر همراه سایر فنون شناختی، از عوامل بسیار مهم و مؤثر در تعیین میزان

رضایتمندی، تعارض زناشویی و سلامت روانی زوجین هستند. نتایج تحقیق چانگ (۲۰۰۸) نیز نشان داد که الگوی خانواده‌درمانی شناختی- رفتاری موجب افزایش رضایتمندی زناشویی است.

برای تبیین افزایش رضایتمندی زناشویی و بهبود مؤلفه‌های آن، به واسطه گروه درمانگری شناختی- رفتاری در کنار آموزه‌های دینی، می‌توان به اسپرچر و متس (۱۹۹۹) اشاره کرد که معتقدند بسیاری از مشکلات زناشویی، ناشی از سوء تفاهم و ارتباط غیر مؤثر است که نتیجه آن، احساس ناکامی و خشم به خاطر عدم برآورده شدن نیازهای یکدیگر است. درایور و گاتمن (۲۰۰۴) هم معتقدند که به واسطه وجود اسنادهای منفی و بازخوردهای منفی، با گذشت زمان، رضایتمندی زناشویی زوجین کاهش می‌یابد. سوگیری زوجین در تفسیر رویدادها بیانگر سوء تفاهم، بازخوردهای تحریف‌شده و اهداف غیر واقع‌نگرانه می‌شود (پاسکال و همکاران، ۲۰۰۸). نیکولز و شوارتر نیز معتقدند: آشفتگی زناشویی ناشی از باورهای نادرست، نقائص ارتباطی و کشمکش‌های موجود میان زوجین است که در CBT افراد به واسطه تغییر دادن باورها و ارزیابی‌های خود و آزمون واقعیت و انجام آزمایش‌های رفتاری متوجه می‌شوند که مشکل اصلی متوجه فکر و نگرانی آنهاست و خطر یا تهدید واقعی وجود ندارد (نیکولز و شوارتر، ۲۰۰۴، ص ۴۵۰). در واقع، تمامی این موارد، در CBT با استفاده از راهبردهای مداخله شناختی نظیر ساختار بندی مجدد (سنجش مزایا- معایب یک شناخت)، در نظر گرفتن بدترین و بهترین نتیجه یک موقعیت، ارزشیابی تجارب و منطق‌های حامی شناخت، تحلیل پیکان عمودی رو به پایین، شناسایی الگوهای ارتباطی مبتنی بر موقعیت و استفاده از پرسش‌گری سقراطی و اکتشاف هدایت‌شده، هدف درمان قرار می‌گیرند. به طوری که می‌توان با کاربرد فنون CBT، به بازارزشیابی منطق تفکرات فرد پرداخت و آنها را اصلاح کرد. از این طریق، به بهبود روابط و افزایش رضایتمندی زوجین کمک کرد. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد با تغییر الگوهای ناکارآمد فکر، توجه فرد به آموزه‌های مذهبی که موجب معنا بخشیدن به زندگی می‌شود، به ایجاد حس رضایت و افزایش آن کمک کند (آقاپور و همکاران، ۱۳۹۰). سولیوان (۲۰۰۱) هم معتقدند: مذهبی بودن، بازخوردهای زوجین را تحت تأثیر قرار داده و موجب افزایش سطوح تعهد زناشویی و رضایتمندی می‌شود. ماهونی و همکاران (۲۰۰۱) نشان دادند که مذهب با افزایش کارکرد زناشویی و در نتیجه افزایش رضایتمندی زناشویی در ارتباط است. داتلیو و اپستین (۲۰۰۵) معتقدند: الگوهای رفتاری آموختنی هستند و رفتارهای ناکارآمد را می‌توان با رفتارهای سازگارانه تعدیل یا اصلاح کرد. در دستورات اسلام نیز هم‌راستا با این موضوع، به زن و مرد برای تحکیم پایه‌های علاقه خانواده توصیه شده است. به طوری که برای زن و مرد حقوق و وظایفی در نظر گرفته شده است که متناسب با ابعاد روان‌شناختی آنهاست (سالاری‌فر، ۱۳۹۲، ص ۵۵ و ۵۶). در اسلام با توجه به تفاوت‌های جنسیتی زن و مرد، نقش مناسب هر جنس توصیه شده است (همان). از این رو، به نظر

می‌رسد تغییر رفتار براساس آموزه‌های دینی نیز که بخشی از آموزش‌های شناختی-رفتاری این پژوهش بوده، به افزایش رضایتمندی زناشویی اسلامی زوجین منتهی شده باشد. اصلاح الگوی تبادل مهر و قدرت مبتنی بر مبانی دینی رضایت فاعلی زوجین را حتی در صورت عدم پاسخ‌دهی مناسب طرف مقابل در پی دارد؛ چرا که یک مسلمان ابتدا خود را در برابر خداوند مسئول می‌داند و در راستای آن خود را در سایر نقش‌ها مسئول می‌داند.

برای تبیین کاهش تعارض زناشویی و مؤلفه‌های آن به‌واسطه درمانگری شناختی-رفتاری نیز می‌توان گفت: در واقع زوجین متعارض زوجینی هستند که در برقراری ارتباط و بحث در مورد مشکلات ارتباطی دچار مشکل می‌شوند. آنها نمی‌توانند فعالیت‌های اوقات فراغت را با هم تنظیم کنند. روابط جنسی و ارتباط با خانواده و دوستان همسر برایشان مشکل‌آفرین است و خطر طلاق و داشتن ازدواجی ناشاد در آنها بالاست (السون و فاورز، ۱۹۹۳) که در CBT هم فرایند تعامل میان زوجین و هم محتوای درون‌مایه‌های تعارض زوجین، که کیفیت زناشویی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، شناسایی می‌شوند (باکوم و همکاران، ۲۰۱۰، ص ۴۱۶). نیازها و انگیزه‌هایی که اغلب منبع تعارض و پریشانی روابط زوجین می‌شوند (نظیر نیازهای متمرکز بر ارتباط شامل وابستگی به دیگران، صمیمیت و تسهیم تجرب فردی با همسر، نوع دوستی و یاری و کمک و پرورشگری نسبت به همسر و همچنین نیازهای معطوف به فردیت نظیر خودمختاری و کنترل روی زندگی و پیشرفت)، که منابع رضایتمندی شخصی هستند و تفاوت در نیازهای زوجین که موجب پریشانی روابط می‌شود، مشخص می‌شوند (اپستین و باکوم، ۲۰۰۲). در الگوی CBT فرض بر این است که اسنادهای منفی به هنگام عدم برطرف شدن نیاز به صمیمیت موجب بروز رفتارهای منفی می‌شود که به نوبه خود، زوجین را از لحاظ هیجانی آزرده‌خاطر می‌کند و به‌صورت پریشانی اولیه بروز می‌کند. این امر می‌تواند به کناره‌جویی زوجین از هم یا کاربرد کلمات نادرست برای هم بیانجامد. این تعامل منفی متعاقباً به پریشانی ثانویه منتهی می‌شود و در بلندمدت به‌واسطه عدم برآورده‌سازی نیازها، زوجین دچار تنیدگی و تعارض زناشویی شود (اسچلسینگر و اپستین، ۲۰۰۷، ص ۳۰۹). در CBT چگونگی پیدایش استرس‌های محیطی که می‌تواند مقابله زوجین را تحت تأثیر قرار داده و موجب ایجاد بحران در ارتباط شود ارزیابی می‌شوند (همان). مداخله CBT با تأثیر روی حوزه‌های کارکرد ارتباطی از طریق هدف قرار دادن فکر-احساس-عمل جنبه‌های کارکردی ارتباطی تعدیل می‌شود. در CBT فرض بر این منطقی استوار است که اگر زوجین رفتاری مثبت‌تر نسبت به هم داشته باشند، احساس و فکرشان هم نسبت به هم مثبت می‌شوند. بنابراین، از تکنیک‌های تغییر رفتار هدایت‌شده که عمدتاً متمرکز بر تبادل‌های رفتاری هستند (هالفورد و همکاران، ۱۹۹۴) و مداخله‌های آموزش مهارت‌های رفتاری (بودنمان، ۲۰۰۵، ص ۴۵)، تبادل احساس و فکر و حل

مسئله و تصمیم‌گیری (باکوم و اپستین، ۱۹۹۰، ص ۱۷؛ اپستین و باکوم، ۲۰۰۲، ص ۴۳۰) که روی فرایند و محتوای ارتباط تمرکز دارند، استفاده می‌شود (نظیر مهارت‌های گوش کردن، صحبت کردن، بحث کردن و تصمیم گرفتن). همچنین در مداخله‌های CBT به معنایی که زوجین به رفتارها می‌دهند، اهمیت داده می‌شود (باکوم و همکاران، ۲۰۱۰، ص ۲۷)؛ چراکه این معناها موجب ایجاد پاسخ‌های هیجانی مثبت و منفی قوی می‌شوند (همان). بک و همکاران این باورهای آگاهانه، که در لحظه جاری هستند را افکار اتوماتیک می‌نامند. برخی از آنها دارای ماهیت غیرمنطقی، خشک و افراطی هستند و به هیجان‌ها و رفتارهای غیرمولد منتهی می‌شوند و پیامدهای آنها احساس ناکامی و کاهش تحمل است (بک و همکاران، ۱۹۷۹). بک و همکاران (۱۹۷۹) معتقدند: تحریف‌های شناختی منابع ناراحتی و تضاد در زندگی افراد می‌شوند. بک معتقد است: این ادراک متفاوت همسران از موقعیتی واحد و سوءتفاهم است که موجب بروز تعارض و هیجان‌ها و رفتارهای منفی می‌شود (بک، ۲۰۰۵). از این رو، به نظر می‌رسد استفاده از رویکردهای شناختی- رفتاری نظیر آموزش راهبردهای تغییر رفتار و بازسازی شناختی (هالفورد، ۲۰۰۴) بتوانند باعث کاهش تعارض زناشویی و بهبود روابط زوجین شوند (اولتمانس و ایمری، ۲۰۱۲، ص ۴). *دابسن و دوزیس* هم معتقدند که بدکارکردی رفتار را می‌توان با اصلاح شناخت تعدیل کرد (دابسن و دوزیس، ۲۰۰۱، ص ۱۱). این مداخله‌ها با استفاده از دو رویکرد پرسش‌گری سقراطی و اکتشاف هدایت‌شده پیگیری و اجرا می‌شوند (باکوم و همکاران، ۲۰۱۰) که به بازارنشایی فرد بر منطق تفکر و درک دغدغه‌ها و موضوعات زیربنایی که روی سطح آشکار نیستند، کمک می‌کنند. در اکتشاف هدایت‌شده، زوجین با رویکرد متفاوتی به طرف مقابل یا ارتباط خود نگاه می‌کنند و نقطه نظرات تحریف‌شده خود را با کسب آموزش‌های جدید نظیر منطق متناسب و مخالف‌ورزی و تحلیل علمی تغییر می‌دهند.

با توجه به آنچه گذشت، امید است نتایج این پژوهش دست‌اندرکاران امور سلامت خانواده را ترغیب کند تا از مداخله‌های روان‌شناختی- مذهبی برای جهت افزایش سلامت کارکرد خانواده، به‌ویژه زنان جامعه اسلامی ایران استفاده کنند. با وجود این، این پژوهش دارای محدودیت‌هایی نظیر محدود بودن پژوهش به شهر تهران، استفاده از زنان متأهل و نمونه در دسترس و از جمعیت غیربالینی است. از این رو، در تعمیم نتایج جانب احتیاط باید رعایت شود. همچنین به نظر می‌رسد، ابزارهای خارجی که برای جامعه ما اعتباریابی شده‌اند، بخصوص در زیرمقیاس‌های خود از اعتبار کافی برخوردار نبودند. به پژوهشگران پیشنهاد می‌شود که در راستای رفع این محدودیت‌ها پژوهش‌های آتی را طراحی کنند و علاقه‌مندان به پژوهش‌های دینی به ساخت آزمون‌هایی که بتوانند این ابعاد را متناسب با ساختار فرهنگی ایران اسلامی طراحی کنند، همت بگمارند.

منابع

- ابی، منصورین حسین، ۱۹۸۱م، *نثر الدر*، تحقیق محمدعلی قرنه، مصر، الهيئة المصرية العامة.
- آقاپور، اسلام و همکاران، ۱۳۹۰، «بررسی رابطه بین دستورات قرآنی با رضایتمندی زناشویی در خانواده (مطالعه موردی: خانواده‌های ساکن شهر مرنند)»، *قرآن و طب*، ش ۳، ص ۷۷-۸۱.
- ثناپی، باقر و همکاران، ۱۳۸۷، *مقیاس‌های سنجش خانواده و ازدواج*، تهران، بعثت.
- جدیری، جعفر و مسعود جان‌بزرگی، ۱۳۸۹، «ساخت و اعتباریابی مقیاس رضامندی زناشویی اسلامی»، *روان‌شناسی و دین*، ش ۴، ص ۷۰-۷۱.
- حرماملی، محمدبن حسن، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعه*، بیروت، دارالأحیاء التراث العربی.
- رحمانی، محمدعلی و همکاران، ۱۳۹۰، «مقیاسه اثربخشی زوج‌درمانی گروهی شناختی-رفتاری و گروه‌درمانی شناختی-رفتاری بر میزان رضایت زناشویی و افسردگی جانبازان»، *روان‌شناسی تربیتی*، ش ۲، ص ۶۷-۶۳.
- سالاری فر، محمدرضا، ۱۳۹۲، *درآمدی بر نظام خانواده در اسلام*، قم، هاجر.
- شعیری سبزواری، محمدبن محمد، ۱۴۱۴ق، *جامع الأخبار أو معارج الیقین فی أصول الدین*، قم، مؤسسه آل‌البتین.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۷۴: *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، انتشارات اسلامی.
- طهرانی، فاطمه، ۱۳۸۴، *بررسی تأثیر آموزش مهارت‌های ارتباطی بر افزایش رضایت زناشویی زنان ساکن شهر اصفهان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مشاوره، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن.
- فاتحی‌زاده، مریم و سیداحمد احمدی، ۱۳۸۷، «ارتباط میان الگوهای برقراری ارتباط و رضایتمندی زناشویی زوجین در دانشگاه اصفهان»، *پژوهش‌های خانواده*، ش ۲، ص ۱۱۰-۱۲۰.
- فتحعلی لواسانی، فهیمه، ۱۳۸۷، *راهنمای آموزش مهارت‌های زناشویی: برای کارشناسان، مربیان و پزشکان*، تهران، دانه.
- قرشی، باقرشریف، ۱۴۰۸ق، *نظام‌الأسره فی الإسلام*، بیروت، دارالأضواء.
- کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۴۰۱ق، *کافی*، بیروت، دارالصعب و دارالتعارف.
- متقی هندی، حسام‌الدین، ۱۳۹۷ق، *کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال*، تصحیح صفوة السقا، بیروت، مكتبة التراث الإسلامي.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۳۶۳، *بحارالانوار*، تهران، اسلامیة.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، ۱۳۸۶، *تفسیر نمونه*، چ سی و یکم، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- نظری، وکیل و همکاران، ۱۳۹۰، «مقیاسه اثربخشی زوج‌درمانی شناختی-رفتاری غنی شده با زوج‌درمانی تلفیقی رفتاری در افزایش رضایت زناشویی»، *پژوهش‌های نوین روان‌شناختی*، ش ۲۲، ص ۱۴۹-۱۷۵.
- Almasi, A, & et al, 2013, Religious cognitive- behavior therapy (RCBT) on marital satisfaction OCD patients, *Procedia-social and behavioral sciences*, v. 84, p. 504-508.
- Bahr, S. J, 1989, *Family interaction*, New York: McGraw-Hill.
- Baucom, D. H, & Epstein, N, 1990, *Cognitive-behavioral marital therapy*, New York: Brunner/Mazel.

- Baucom, D.H, & et al, 2010, Cognitive- behavioral couple therapy. In K.S. Dobson, *Handbook of cognitive behavioral therapies*, 3rdEd. New York: The Guilford press, p. 411-444.
- Beck, A. T, 2005, The current state of cognitive therapy: A 40-year retrospective, *Archives of General psychiatry*, v. 62, p. 953-959.
- Beck, A. T, & et al, 1979, *Cognitive therapy of depression*, New York: Guilford Press.
- Bentler, P. M, & Newcomb, M. D, 1978, Longitudinal study of marital success and failure, *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, v. 46, p. 1053-1070.
- Bodenmann, G, 2005, Dyadic coping and its significance for marital functioning, In T. Revenson, K. Kayser, & G. Bodenmann (Eds.), *Couples coping with stress: Emerging perspectives on dyadic coping* (p. 33–50), Washington, DC: *American Psychological Association*.
- Chang, S.L, 2008, *Family background and marital satisfaction onewlyweds*, Generational transmission of relationship interaction patterns unpublished Master's Thesis, California State.
- Chenge, H, & Furncham, A, 2007, Attributional style as predictors of mental health, *Journal of Happiness Studies*, v. 2 (3), p. 309-331.
- Daneshpour, M, & et al, 2011, Self described happy couples and factors of successful marriage in Iran, *Journal of Systemic Therapies*, v. 30 (2), p. 43–64.
- Dattilio, F. M, 2005, The critical component of cognitive restructuring in couples therapy: A case study, *ANZJFT*, v. 26 (2), P. 73–78.
- Dattilio, F. M, 2010, *Cognitive-behavioral therapy with couples and families: A comprehensive guide for clinicians*, United States of America: The Guilford Press.
- Dattilio, F.M, & Epstein, N.B, 2005, Introduction to the special section: The role of cognitive behavioral interventions in couple and family therapy, *Journal of Marital and Family Therapy*, v. 31 (10), p. 7-14.
- Dew, J. P, 2007, Two sides of the same coin? The differing roles of assets and consumer debt in marriage, *Journal of Family and Economic Issues*, v. 28, p. 89-104.
- Dew, J. P, 2008, The relationship between debt change and marital satisfaction change in recently married couples, *Family Relations*, v.57, p. 60-71.
- Dew, J. P, 2009, The gendered meanings of assets for divorce, *Journal of Family and Economic Issues*, v. 30, p. 20-31.
- Dobson, K. S, & Dozois, D. J, 2010, Historical and philosophical bases of the cognitive-behavioral therapies. In K. S. Dobson (Ed.), *Handbook of cognitive-behavioral therapies* (2nd Ed.). New York: Guilford Press, p. 3-38.
- Driver, J. L, Gottman, j. M, 2004, Daily marital interactions and positive affect during marital conflict among newlywed couples, *Journal of Family Process*, v. 43 (3), p. 301-314.
- Dryden, W, & Neenan, M, 2004, *The Rational Emotive Behavioural approach to therapeutic change*, London: Sage.
- Epstein, N. B, & Baucom, D. H, 2002, *Enhanced cognitive-behavior therapy for couples: A contextual approach*, Washington, DC: American Psychological Association.
- Garcia, S. D, 1999, Perceptions of Hispanic and African-American couples at the friendship

- engagement stage of a relationship, *Journal of Social and Personal Relationship*, v. 16, p. 65-86.
- Gelles, R. J, 1995, *Contemporary family: A sociological view*, Thousand Oaks, CA: SAGE Publications Inc.
- Givertz, M, & et al, 2009, The association between satisfaction and commitment differs across marital couple types, *Communication Research*, v. 36, p. 556-584.
- Graham, C. W, & et al, 2000, Parental status, social support, and marital adjustment, *Journal of Family Issues*, v. 21 (7), p. 888-905.
- Halford, K. K, & et al, 1994, Self-regulation in behavioral couples' therapy, *Behavior Therapy*, v. 25, p. 431-452.
- Halford, W. K, 2004, The future of couple relationship education: Some suggestions on how it can make a difference, *Family Relations*, v. 53, p. 559-566.
- Helms, H. M, & et al, 2010, Provider role attitudes, marital satisfaction, role overload, and housework: A dyadic approach, *Journal of Family Psychology*, v. 24 (5), p. 568-577.
- Homish, G. G, & et al, 2009, The longitudinal association between multiple substance use discrepancies and marital satisfaction, *Addiction*, v. 104 (7), p. 1201-1209.
- Kelly, E. L, & Conley, J. J, 1987, Personality and compatibility: A prospective analysis of marital stability and marital satisfaction, *Journal of Personality and Social Psychology*, v. 52, p. 27-40.
- Larson, J. H, & Holman, T. B, 1994, Premarital predictors of marital quality and stability, *Family Relations*, v. 43 (2), p. 228-37.
- Lavner, J. A, & Bradbury, T. N, 2010, Patterns of change in marital satisfaction over the newlywed years, *Journal of Marriage and Family*, v. 72, p. 1171-1187.
- Lawrence, E, & et al, 2008, Partner support and marital satisfaction: Support amount, adequacy, provision, and solicitation, *Personal Relationships*, v. 15, p. 445-463.
- Mahoney, A, & et al, 2001, Religion in the home in the 1980's and 1990s: A meta-analytic review and conceptual analysis of links between religion, marriage, and parenting, *Journal of Family Psychology*, v. 15 (4), p. 559-596.
- McKey, M, & et al, 2006, *Couple skills: Making your relationship work*, NK: New Harbinger Publications.
- Meltzer, A. L, & McNulty, J. K, 2010, Body image and marital satisfaction: Evidence for mediating role of sexual frequency and sexual satisfaction, *Journal of Family Psychology*, v. 24, p. 156-164.
- Nichols, M.P, & Schwartz, R.C, 2004, *Family Therapy. Concepts and methods*, New York: John Wiley.
- Olson, D. H, & Fowers, B. J, 1993, Five types of marriage: An empirical typology based on ENRICH, *The Family Journal*, v. 1, p. 196-207.
- Olson, D. H, & Olson, A. K, 2000, *National survey of marital strengths*, Retrieved from <http://www.prepareenrich.com/research>.
- Olson, D.H, & et al, 2011, *Marriages and Families: Intimacy, Diversity, and Strengths* (7th ed).

- The United States: The McGraw-Hill Companies, Inc.
- Oltmanns, T. F., Emery, R. E., 2011, *Abnormal Psychology*, USA: Pearson Publication.
- Pascal, A., & et al, 2008, Development and validation of the Cognitive Inventory of Subjective Distress, *International Journal of Geriatric Psychiatry*, v. 23, p. 1175-1182.
- Reczek, C., & et al, 2010, Just the two of us? How parents influence adult children's marital quality, *Journal of Marriage and Family*, v. 72, p. 1205-1219.
- Rosen-Grandon, J. R., & et al, 2004, The relationship between marital characteristics, marital interaction processes, and marital satisfaction, *Journal of Counseling & Development*, v. 82, p. 58-68.
- Sadeghy, S., 2000, Exploring personality factors influencing marital satisfaction, [MS thesis]. School of nursing and midwifery, Iran university of medical sciences, Iran.
- Schlesinger, S. E., & Epstein, N. B., 2007, Couple problems. In F. M. Dattilio & A. Freeman (Eds.), *Cognitive-behavioral strategies in crisis intervention* (3rd ed., pp. 300-326). New York: Guilford Press.
- Sharaievskaya, I., 2012, Family and marital satisfaction and the use of social network technologies. A dissertation for the degree of Doctor of Philosophy in Recreation, Sport and Tourism. University of Illinois, Urbana-Champaign. Urbana, Illinois.
- Sprecher, S., & Metts, S., 1999, Romantic beliefs: Their influence on relationships and patterns of change over time, *Journal of Social and Personal Relationships*, v. 16, p. 834-851.
- Sullivan, K. T., 2001, Understanding the relationship between religiosity and marriage: An investigation of the immediate and longitudinal effects of religiosity on newlywed couples, *Journal of Family Psychology*, v. 15 (4), p. 610-626.
- Whisman, M. A., & et al, 2004, Psychopathology and marital satisfaction: The importance of evaluating both partners, *Journal of Consulting and Clinical Psychology*, v. 72 (5), p. 830-838.
- Whitehead, B. D., & Popenoe, D., 2002, State of our unions: The social health of marriage in America, Why men won't commit, exploring young men's attitudes about sex, dating and marriage. United States of America: A Publication of The National Marriage Project. MARRIAGE@RCI.RUTGERS.EDU.
- Young, J. E., & et al, 2003, *Schema therapy: A practitioner's guide*. New York: Guilford Press.

بررسی تأثیر آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی بر کودکان

اکبر سلیمان‌نژاد / استادیار گروه روان‌شناسی دانشگاه پیام نور ارومیه

Dr.a.solan@gmail.com

حورا سودی / کارشناسی ارشد تاریخ و فلسفه آموزش و پرورش دانشگاه پیام نور خوی

دریافت: ۱۳۹۱/۸/۱ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱/۲۵

چکیده

قصه‌گویی در طول تاریخ همواره مورد علاقه و توجه بشر بوده و برای او جذابیت خاصی داشته و یکی از ابزارهای مهم اصلاح رفتار محسوب شده است. قرآن کریم نیز به نیاز بشر و گرایش او به قصه توجه نشان داده و با تأکید بر علایق طبیعی انسان، بسیاری از مباحث ظریف اعتقادی، اجتماعی و اخلاقی را در قالب زیباترین داستان‌ها طرح و ارائه نموده است. این پژوهش با هدف بررسی تأثیر آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی بر کودکان صورت گرفته است. روش پژوهش، شبه‌آزمایشی با دو گروه آزمایش و کنترل و انجام پیش‌آزمون و پس‌آزمون بود. حجم نمونه، شامل ۴۰ کودک ۴-۶ ساله، از سه مهد کودک در شهر خوی در سال ۱۳۹۱-۱۳۹۰ بودند که با روش نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای انتخاب شدند. نتایج آزمون تحلیل کواریانس در سطح $\alpha=0/05$ نشان داد که بین میانگین نمرات کودکان گروه آزمایش و کنترل در زمینه تأثیر قصه‌های قرآنی بر مؤلفه‌های مهارت‌های اجتماعی (رفتارهای نوع دوستانه، رفتارهای اجتماعی نامناسب، رفتارهای تکانشی، رابطه با همسالان، برتری‌طلبی و اطمینان زیاد به خود داشتن) تفاوت معنی‌داری وجود داشت.

کلیدواژه‌ها: قصه‌گویی، قرآن، مهارت‌های اجتماعی، کودکان.

مقدمه

بی‌تردید تربیت اسلامی یکی از اساسی‌ترین بخش‌های معارف اسلامی است. ارائه معارف دینی به کودکان، باید متناسب با ویژگی‌های رشدی آنان باشد. شناساندن این معارف، بخصوص به کودکانی که هنوز به قابلیت‌های ذهنی دست نیافته‌اند، از پیچیدگی و حساسیت خاصی برخوردار است. قصه‌های قرآن، شامل مفاهیم ارزشمندی است که بر جوانب مختلف رشد کودکان تأثیر دارد. چنانچه انتخاب قصه و به چالش کشیدن مفاهیم برگرفته از آن، مطابق با ظرفیت‌های آنان باشد، موجب می‌شود تا کودکان بیشتر بتوانند با دین ارتباط برقرار کنند و آموزه‌های دینی را بهتر درک کنند.

قصه‌گویی در طول تاریخ همواره مورد علاقه و توجه بشر بوده است. از این‌رو، قصه یکی از ابزارهای مهم اصلاح رفتار محسوب می‌شود. قرآن کریم نیز به نیاز بشر و گرایش او به قصه توجه نشان داده و با تأکید بر علایق طبیعی انسان، بسیاری از مباحث ظریف اعتقادی، اجتماعی و اخلاقی را در قالب زیباترین داستان‌ها طرح و ارائه نموده است. خدای متعال در سوره‌های متعدد قرآن کریم، از طریق نقل داستان گذشتگان سعی در هدایت، تربیت و اصلاح رفتار بشر داشته است. حتی خداوند یکی از کارهای خود را قصه‌گویی می‌داند و خطاب به پیامبر خود حضرت محمد ﷺ می‌فرماید: «ما بهترین سرگذشت‌ها را از طریق این قرآن، که به تو وحی کردیم، قصه می‌کنیم» (یوسف: ۳).

در قرآن قصه‌های حقیقی زیادی وجود دارد که فضای قصه‌های آن، چنان مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد که او با میل و علاقه همگام با داستان پیش می‌رود. ساختار دلنشین و زیبایی قصه‌ها به گونه‌ای است که در همه فرازها، حق را از باطل جدا می‌کند و خواننده را از سرانجام ناسپاسی، نافرمانی، مردم‌آزاری، شرک، کفر و گناه آگاه می‌کند. از این‌رو، با توجه به تأثیر قصه بر کودکان و علاقه‌مندی آنها به آن، قصه‌های قرآنی بهترین وسیله برای آموزش و اصلاح رفتار در کودکان می‌باشد. این پژوهش درصدد بررسی این موضوع برآمده است.

در زمینه نقش و اهمیت قصه، *افلاطون* از نخستین اندیشمندانی بود که اهمیت قصه برای کودکان را دریافت و بخشی از کتاب *جمهوری* را به بیان اهمیت قصه برای کودکان اختصاص داد (رحمان‌دوست، ۱۳۸۱، ص ۸۴). *فروبل* آلمانی مؤسس نخستین کودکانستان، اساس تربیت کودکان را در کودکانستان بر قصه و قصه‌گویی نهاد (اربابان و قافله‌کش، ۱۳۸۵، ص ۲). *اریکسون* (۱۳۸۲) نیز قصه را تلقین شفابخش می‌داند که موجب کاهش اضطراب کودک شده، به طوری که اهمیت

همسان‌سازی با شخصیت‌ها و یا موقعیت‌هایی که قصه او را در کشف عواطف خود و دیگران یاری می‌کند. بندورا (۱۹۹۲) نیز معتقد است: کودکان با دیدن کسانی که رفتارهای تحسین‌برانگیز دارند و گوش کردن به حرف‌های آنان، از طریق پسخورانند، به ارزش اعمال و رفتار خود پی برده و درصدد افزایش سازگاری و کارایی خود در محیط برمی‌آیند. بدین ترتیب، قصه‌گویی ابزاری مفید و مؤثر برای اصلاح رفتار، سازگاری، کنترل هیجانات و افزایش مهارت‌های اجتماعی در کودکان محسوب می‌شود که باید آن را از سنین پایین و در مهدهای کودک ترویج داد. در این زمینه، آمبروسینی دو هدف برای مهدهای کودک بیان کرده است:

الف. رشد مهارت‌های اجتماعی مانند همکاری در کارهای گروهی، رعایت حقوق دیگران، دوست داشتن دیگران و ایجاد نگرش مثبت اجتماعی؛ ب. رشد عاطفی مانند کنترل احساسات و هیجانات، افزایش احساس حرمت‌خود و تأیید خویش و توجه به دیگران. وی نقش قصه‌گویی را برای رسیدن به دو هدف مذکور بسیار با اهمیت می‌داند (آمبروسینی، ۲۰۰۰، ص ۱۳۲).

یکی از شیوه‌هایی که در آموزش مهارت‌های اجتماعی به کودکان بسیار مؤثر بوده است، قصه‌گویی است. شناخت و تشخیص به‌موقع و آموزش مهارت‌های مناسب اجتماعی می‌تواند از مشکلات کودکان پیشگیری نموده و آنان را به سمت رفتارهای مثبت اجتماعی راهبری نماید.

آموزش مهارت‌های گوناگون به کودکان با ارائه الگوی یادگیری، رایج‌ترین روش پرورش مهارت‌های اجتماعی می‌باشد. ایجاد الگویی از رفتار اجتماعی به‌عنوان عامل مؤثر در فرایند آموزش مهارت‌های اجتماعی کودکان بسیار مورداستفاده قرار گرفته است. براساس نظریه بندورا، کودک می‌تواند از طریق تجربه جانشینی با قهرمان داستان همانندسازی نموده، پیامدهای رفتار را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. سپس آن را خود الگوبرداری نموده و به کار برد (همان، ص ۱۴۶).

مسئله مهارت‌های اجتماعی در کودکان، تنها از حدود دهه ۱۹۶۰ و پس از روشن شدن اهمیت مهارت‌های اجتماعی در بزرگسالان مورد توجه قرار گرفت. به‌طورکلی، می‌توان گفت: کسی که دارای مهارت‌های اجتماعی است، خود را به خوبی با محیط خویش تطبیق می‌دهد و در ارتباطات خود با دیگران از درگیری‌های کلامی و فیزیکی اجتناب می‌کند. اما کسی که مهارت‌های اجتماعی ندارد، معمولاً دچار مشکلات رفتاری است. کودکی که فاقد مهارت‌های اجتماعی است با کودکان دیگر درگیر می‌شود، نزد همسالان و بزرگسالان محبوب نیست، و با معلم خود کنار نمی‌آید. این‌گونه کودکان معمولاً به حقوق دیگران هم بی‌توجهند و در رفتار خویش، خودمدار می‌باشند. علاوه بر این، آنها از

قوانین پذیرفته‌شده اجتماعی اطاعت نمی‌کنند و به رفتارهایی که از نظر اجتماعی پسندیده نیست، مثل بدگویی و ناسزاگویی دست می‌زنند (گرشام، ۲۰۱۱).

مروری بر ادبیات تحقیق نشان می‌دهد که تعاریف گوناگونی برای مهارت‌های اجتماعی وجود دارد. مهارت‌های اجتماعی، رفتارهایی هستند که در پاسخ به وقایع محیطی، که عامل آنها فرد یا افراد دیگر هستند، از شخص صادر می‌شوند، و پاسخ‌های محیطی مثبتی را به دنبال دارند (کارتلج و میلبرن، ۱۳۸۲، ص ۳۳). گرشام (۲۰۱۱) معتقد است که هرچند تعاریف متعددی برای مهارت‌های اجتماعی وجود دارد، ولی سه تعریف یا مفهوم‌سازی عمده را می‌توان از ادبیات مهارت‌های اجتماعی استخراج کرد. براساس تعریف پذیرش همسالان، فردی دارای مهارت‌های اجتماعی است که همسالانش او را بپذیرند. مهم‌ترین اشکال این تعریف این است که مشخص نمی‌کند دقیقاً چه رفتارهای خاصی منجر به پذیرش همسالان می‌شوند.

در تعریف رفتاری، مهارت‌های اجتماعی رفتارهایی هستند که احتمال تشویق شدن یا تقویت رفتار را افزایش، و احتمال تنبیه شدن یا خاموشی رفتار را کاهش می‌دهند. مهم‌ترین اشکال این تعریف این است که صرفاً افزایش فراوانی رفتارهای خاصی، که نام مهارت‌های اجتماعی به آنها داده شده است، تضمین‌کننده اعتبار اجتماعی این رفتارها نیست.

مهارت‌های اجتماعی، از نظر مک فال، تعریف اعتبار اجتماعی می‌باشد. براساس این تعریف، مهارت‌های اجتماعی رفتارهای خاص یا الگوهای رفتاری هستند که پیش‌بینی‌کننده یا دربردارنده پیامدهای مهم اجتماعی‌ای برای فرد باشند (گرشام، ۲۰۱۱). پیامدهای مهم اجتماعی، پیامدهایی هستند که تفاوتی را به لحاظ کارکرد فرد یا سازگاری او با انتظارات اجتماعی ایجاد می‌کنند. این پیامدها می‌توانند شامل پذیرش همسالان و دوستان یا معلمان و والدین، و سازگاری با مدرسه باشند.

در تعریف اعتبار اجتماعی، بین شایستگی اجتماعی و مهارت‌های اجتماعی نیز تمایز گذاشته می‌شود. براساس این دیدگاه، مهارت‌های اجتماعی رفتارهای خاصی هستند که فرد به نمایش می‌گذارد تا در یک موقعیت اجتماعی، با شایستگی عمل کرده باشد. اما شایستگی اجتماعی یک ارزشیابی است که براساس قضاوت در مورد اینکه فرد در یک موقعیت اجتماعی با شایستگی عمل کرده است یا خیر، صورت می‌گیرد. این قضاوت‌ها، می‌توانند براساس نظر دیگران مهم (مثلاً والدین، معلمان، همسالان)، مقایسه با معیارهای آشکار (مثلاً تعداد تکالیف اجتماعی‌ای که به درستی انجام شده‌اند)، و یا مقایسه با

یک نمونهٔ هنجاری باشند. خلاصه اینکه، براساس تعریف اعتبار اجتماعی، مهارت‌های اجتماعی رفتارهای خاصی هستند که منجر به قضاوت در مورد این رفتارها می‌شوند (همان).

برای اینکه کودک احساسات مثبتی در مورد خودش داشته باشد، باید دارای مهارت‌های ضروری برای همراهی با دیگران باشد (هارجی و همکاران، ۱۳۸۱، ص ۱۲۷). به نظر می‌رسد، بیشتر کودکان این مهارت‌ها را به‌طور طبیعی به دست می‌آورند، ولی برخی هم به آموزش رسمی در این زمینه احتیاج دارند. کودکی، که از خودش نامطمئن است، با شک و تردید به دیگران نزدیک می‌شود. بنابراین، کمتر فرصت پیدا می‌کند که از مهارت‌های اجتماعی‌ای که شاید داشته باشد، استفاده کند. کودکانی هم که از خود راضی و پرخاشگر هستند، از فقدان مهارت‌های اجتماعی رنج می‌برند. آنها به جای کنار کشیدن خود در موقعیت‌های بحرانی، به تعامل با دیگران ادامه می‌دهند و با استفاده از هر روشی، به فعالیت ادامه می‌دهند. اگرچه این کودکان، مهارت‌های اجتماعی مطلوب را در گروه همسالان نیاموخته‌اند، ولی می‌توانند با آموزش گام‌به‌گام به رفتار مناسب اجتماعی دست یابند. هرگاه کودکان بتوانند با دیگران تعامل موفقیت‌آمیزی داشته باشند، این قابلیت‌های جدید موجب افزایش عزت نفس اجتماعی آنان می‌گردد.

توانایی کودک در درک دیدگاه دیگران، عامل مهمی در مهارت‌های ارتباطی محسوب می‌شود. علاوه بر این، مهارت‌هایی نظیر گوش دادن، توجه کردن، سؤال کردن، ردوبدل کردن تعارف، وارد شدن در یک فعالیت مشترک با سایر همسالان، و مهارت‌های محاوره‌ای هم از اهمیت برخوردارند. مهارت‌های اجتماعی از این نظر مهم هستند که کودکی که رفتار اجتماعی بهتری دارد، با دیگران بهتر رفتار می‌کند. این امر موجب می‌شود دیگران به‌گونه‌ای مثبت به کودک پاسخ دهند. با توجه به اینکه کودکان، دست‌کم بخشی از عزت نفسشان را از عکس‌العمل دیگران نسبت به خود به دست می‌آورند، این امر موجب افزایش عزت نفس آنان می‌گردد.

به نظر کیسی، دارا بودن مهارت‌های اجتماعی مزیت‌های متعددی دارد. اولاً، کسی که دارای مهارت‌های اجتماعی است راحت‌تر می‌تواند با دیگران رابطه برقرار کند؛ یعنی با افراد جدید دوست شود یا روابط موجود خود را حفظ نماید. ثانیاً، کودکی که دارای مهارت‌های اجتماعی است، می‌تواند از مهارت‌های خود برای دستیابی به مزایای ثانوی استفاده کند. برای نمونه، دانش‌آموز می‌تواند در کلاس درس از معلم حرف‌شنوی کند تا معلم به او نمرهٔ خوب بدهد، و این مسئله والدینش را خشنود سازد. ثالثاً، کودکی که از مهارت‌های اجتماعی برخوردار است، در مقابل رفتارهای نامناسب دیگران به

واکنش‌های صحیح دست می‌زند (گرشام، ۲۰۱۱). او می‌داند که اگر کسی او را اذیت کرد، درگیری واکنش مناسبی نیست. کودکانی که مرتب با دیگران درگیر می‌شوند، بخصوص کودکانی که دچار اختلالات رفتاری می‌باشند، در این جنبه از مهارت‌های اجتماعی ضعیف هستند.

برای آموزش مهارت‌های اجتماعی به کودکان، مهد کودک جایگاه مناسبی است. در این سنین، با توجه به علاقه وافر کودکان به قصه، می‌توان از طریق قصه‌گویی این مهارت‌ها را در آنها تقویت نمود و بدین‌گونه مهارت‌های اجتماعی آنها را تقویت کرد. مرویس و برتراند معتقدند: مهدهای کودک به علت تنوعی که می‌توانند در ارائه برنامه‌های آموزشی خود داشته باشند، می‌توانند با استفاده از قصه‌ها و قصه‌گویی بسیاری از مهارت‌های اجتماعی را به کودکان آموزش دهند (مرویس و برتراند، ۲۰۰۳). بدین ترتیب، قصه‌گویی ابزاری مفید و مؤثر جهت اصلاح رفتار، سازگاری، کنترل هیجانات و افزایش مهارت‌های اجتماعی در کودکان محسوب می‌شود که آن را باید از سنین پایین و در مهدهای کودک ترویج داد.

در قرآن کریم، برای عبرت و آموزش رفتارهای خوب و درست در افراد، قصه‌های زیادی آورده شده که می‌توان با ساده‌سازی آنها برای آموزش و تقویت مهارت‌های اجتماعی در کودکان از آنها استفاده نمود. بر این اساس و با توجه به اهمیت و نقش قرآن در زندگی مسلمانان، این پژوهش با الگوگیری از قصه‌های قرآنی با ساده‌سازی قصه‌ها به منظور درک کودکان سنین ۴ تا ۶ سال و همچنین، ایجاد علاقه و توجه بیشتر کودکان نسبت به قرآن، درصدد بهبود مهارت‌های اجتماعی کودکان مهد کودک برآمده است.

بر این اساس، پژوهش حاضر به بررسی تأثیر آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی بر کودکان پرداخته است.

روش پژوهش

روش این پژوهش، از نوع شبه‌تجربی و آزمایشی، با در نظر داشتن دو گروه آزمایشی و کنترل با پیش‌آزمون و پس‌آزمون بود. گروه آزمایشی، تحت تأثیر متغیر مستقل قرار گرفت. درحالی‌که به گروه کنترل هیچ‌گونه آموزشی داده نشد. با توجه به اینکه در مهارت‌های اجتماعی کودکان عامل سن تأثیرگذار است، با انتخاب کودکان ۴ تا ۶ ساله متغیر سن کنترل شد. کودکان در کلاس‌ها از روی سن هم‌تاسازی گردیدند. جامعه آماری این تحقیق، شامل تمام کودکان ۶-۴ ساله مهدهای کودک شهر خوی

در سال تحصیلی ۹۱-۹۰ می‌باشند. حجم نمونه پژوهش، شامل ۴۰ کودک بود که از سه مهد کودک انتخاب شدند. ۲۰ نفر که ۱۲ نفر از آنها پسر و ۸ نفر دختر بود، به‌عنوان گروه آزمایش در یک مهد کودک توسط دو مربی زن، که مهارت خوبی در قصه‌گویی و توانایی بالایی در برقراری ارتباط با کودکان داشتند، به مدت سه ماه روزانه به مدت ۳ ساعت تحت آموزش مهارت‌های اجتماعی قرار گرفتند. این دو مربی، در یک مهد کودک و در یک کلاس و هر کدام به نوبت یک قصه را بازگویی می‌کردند که هریک از آنان، در طی روز یک و نیم ساعت با کودکان کار قصه‌گویی را انجام می‌دادند. ۲۰ نفر دیگر، که ۹ نفر پسر و ۱۱ نفر دختر بودند، در گروه کنترل قرار گرفتند. در انتخاب کودکان از نظرات مربیان استفاده شد و برای هر دو گروه کنترل و آزمایشی، کودکانی انتخاب شدند که در مهد نسبت به دیگر کودکان از نظر رفتاری و سازگاری با مشکل مواجه بودند. به همین دلیل، آزمودنی‌ها به لحاظ جنسیت متفاوت بودند که در مجموع ۲۱ نفر پسر و ۱۹ نفر دختر برای دو گروه آزمایش و کنترل انتخاب شدند. در گروه آزمایش، ۵ نفر کودک ۴ ساله، ۸ نفر کودک ۵ ساله و ۷ نفر کودک ۶ ساله قرار گرفتند. برای انتخاب گروه نمونه، از روش نمونه‌گیری تصادفی خوشه‌ای استفاده شد؛ بدین ترتیب، از بین مهدکودک‌های شهر خوی، تعداد سه مهد به‌طور تصادفی انتخاب و سپس از میان کودکان آنها ۴۰ نفر به‌طور تصادفی انتخاب شدند.

روش اجرا؛ پس از انتخاب گروه‌ها، به گروه آزمایش از طریق قصه‌گویی قرآنی توسط دو مربی طی سه ماه، هر روز ۳ ساعت آموزش مهارت‌های اجتماعی داده شد. در این آموزش، مربیان به بیان قصه‌های مطرح در قرآن، شامل قصه‌های مطرح در سوره‌های صافات، شمس، طه، هود، موسی و یوسف، که می‌توانستند در ارتباط با پرورش مهارت‌های اجتماعی باشد، در قالب کلمات ساده و بیانی روان و توضیح بسیار در مورد هریک از رفتارها، به‌منظور درک بهتر کودکان و همچنین استفاده از پرسش و پاسخ در مورد رفتارهای صحیح و غلط داستان و مقایسه آن رفتارها با رفتارهای کودکان و همچنین دیگر کودکان در مهد کودک، به بحث پرداختند. مربیان دو گروه آزمایش و کنترل، پرسش‌نامه مهارت‌های اجتماعی را به‌طور جداگانه برای هریک از کودکان در پیش و پس از آموزش تکمیل نمودند. در این پژوهش، ۴ قصه قرآنی به‌منظور تقویت مهارت‌های اجتماعی تهیه گردید. برای تعیین روایی قصه‌ها، از نظرات پنج نفر از افراد متخصص و کارشناس که در زمینه قصه‌گویی کودکان مهارت و تخصص داشتند و سه نفر از طلاب علوم دینی استفاده گردید. این قصه‌ها، پس از پنج بار بازخوانی و تجدیدنظر برای این پژوهش مورد استفاده قرار گرفت.

ابزارهای پژوهش

قصه‌های مطرح در قرآن: قصه‌های مطرح در قرآن شامل قصه‌های مطرح در سوره‌های صافات، شمس، طه، موسی و یوسف می‌باشند. برای پرورش مهارت‌های اجتماعی، قصص سوره‌های صافات، شمس و طه، یوسف و موسی مورد استفاده قرار گرفتند. قصه‌ها، از کتاب مجموعه قصه‌های قرآن انتخاب شدند.

مقیاس سنجش مهارت‌های اجتماعی ماتسون: برای سنجش مهارت‌های اجتماعی کودکان، در این پژوهش از مقیاس سنجش مهارت‌های اجتماعی ماتسون که توسط ماتسون و همکاران در سال ۱۹۸۳ برای سنجش مهارت‌های اجتماعی افراد ۴ تا ۱۸ ساله تدوین گردیده است، استفاده شد. فرم اولیه این مقیاس، دارای ۶۲ عبارت بود که توسط یوسفی و خیر (۱۳۸۱) تحلیل عاملی شده و به ۵۶ عبارت کاهش یافت که مهارت‌های اجتماعی افراد را توصیف می‌کنند. برای پاسخ‌گویی به آن، آزمودنی باید هر عبارت را بخواند و سپس، پاسخ خود را براساس یک شاخص ۵ درجه‌ای از نوع مقیاس لیکرت مشخص نماید. در این پژوهش، با توجه به اینکه آزمودنی‌ها، کودکان مهد بودند، محقق با همکاری مربیان، اقدام به تکمیل پرسش‌نامه کردند.

تحقیقات نشان داده‌اند که مقیاس مهارت‌های اجتماعی ماتسون از ثبات روان‌سنجی، پایایی بالای بازآزمایی و روایی افتراقی قابل قبولی برخوردار است (ماتسون، ۱۹۹۵). ماتسون و همکاران برای بررسی پایایی مقیاس مهارت‌های اجتماعی، از ضریب آلفای کرونباخ و تنصیف استفاده کردند (یوسفی و خیر، ۱۳۸۱). مقدار ضرایب آلفای کرونباخ و تنصیف به‌دست‌آمده برای کل مقیاس یکسان و برابر ۰/۸۶ بود (ماتسون و همکاران، ۱۱۹۵). برای این مقیاس، ۵ مقیاس فرعی در قالب پنج عامل جداگانه به شرح زیر تعریف شده است:

۱. عامل اول: شامل رفتارهای نوع‌دوستانه است که رفتارهای اجتماعی از قبیل داشتن ارتباط دیداری با دیگران، مؤدب بودن، به کار بردن نام دیگران و اشتیاق به تعامل با دیگران به طریق مفید و مؤثر را دربر می‌گیرد.
۲. عامل دوم: رفتارهای اجتماعی نامناسب است که رفتارهایی مانند دروغ گفتن، کتک‌کاری، خرده گرفتن بر دیگران، ایجاد صداهای ناهنجار و ناراحت‌کننده، و زیر قول خود زدن را شامل می‌شود.
۳. عامل سوم: تکانشی عمل کردن و پرخاشگر و سرکش بودن است که شامل رفتارهایی از قبیل به آسانی عصبانی شدن، یا یک‌دندگی و لجبازی می‌شود.
۴. عامل چهارم: اطمینان زیاد به خود داشتن است و دربردارنده رفتارهایی در مورد به خود نازیدن و به دیگران پزدادن، تظاهر به دانستن همه چیز و خود را برتر از دیگران دیدن است.

۵. عامل پنجم: رابطه به همسالان است که دربردارنده تنهایی و حسادت می‌باشد (یوسفی و خیر، ۱۳۸۱). علاوه بر نمراتی که پاسخگو در هر کدام از عوامل یادشده به دست می‌آورد، جمع نمرات ۵۶ عبارت موجود در مقیاس نیز یک نمره کلی، که بیانگر مهارت اجتماعی آزمودنی است، به دست می‌دهد (همان).

یافته‌های پژوهش

جدول ۱: مقادیر میانگین و انحراف معیار نمرات پیش‌آزمون و پس‌آزمون مهارت‌های اجتماعی و نتایج تحلیل کوواریانس تأثیر قصه‌های قرآنی بر میانگین نمرات پس‌آزمون مهارت‌های اجتماعی (و مؤلفه‌ها)

پس‌آزمون مهارت‌های اجتماعی		پیش‌آزمون مهارت‌های اجتماعی		تعداد	گروه‌ها
انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین		
۱۰/۱۷	۵۷/۸۷	۱۲/۵۶	۲۸/۴۴	۲۰	آزمایش
۱۱/۷۹	۲۹/۹۸	۱۱/۱۴	۲۹/۲۰	۲۰	کنترل
سطح معنی‌داری	ضریب F	میانگین مجذورات	درجه آزادی	مجموع مجذورات	منبع
۰/۳۶	۱/۲۵	۱۲۲/۶۵	۱	۱۲۲/۶۵	پیش‌آزمون
۰/۰۰۱	۱۴/۵۰	۱۸۸۷/۳۰	۱	۱۸۸۷/۳۰	گروه
پس‌آزمون رفتارهای نوع‌دوستانه		پیش‌آزمون رفتارهای نوع‌دوستانه		تعداد	گروه‌ها
انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین		
۴/۱۱	۱۸/۳۴	۴/۵۶	۱۲/۵۰	۲۰	آزمایش
۴/۲۱	۱۳/۰۸	۴/۰۳	۱۲/۲۴	۲۰	کنترل
سطح معنی‌داری	ضریب F	میانگین مجذورات	درجه آزادی	مجموع مجذورات	منبع
۰/۴۷	۱/۳۸	۷۲/۲۳	۱	۷۲/۲۳	پیش‌آزمون
۰/۰۰۱	۱۲/۴۴	۱۴۹۲/۵۲	۱	۱۴۹۲/۵۲	گروه
پس‌آزمون رفتارهای اجتماعی نامناسب		پیش‌آزمون رفتارهای اجتماعی نامناسب		تعداد	گروه‌ها
انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین		
۳/۸۵	۱۸/۳۳	۴/۱۴	۱۲/۸۸	۲۰	آزمایش
۴/۴۲	۱۲/۳۸	۴/۲۱	۱۲/۱۳	۲۰	کنترل
سطح معنی‌داری	ضریب F	میانگین مجذورات	درجه آزادی	مجموع مجذورات	منبع
۰/۴۹	۱/۲۲	۵۵/۱۴	۱	۵۵/۱۴	پیش‌آزمون
۰/۰۰۱	۱۲/۱۵	۱۴۷۴/۲۴	۱	۱۴۷۴/۲۴	گروه

پس آزمون رفتارهای تکانشی		پیش آزمون رفتارهای تکانشی		تعداد	گروه‌ها
انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین		
۴/۵۵	۱۸/۳۴	۴/۱۲	۱۲/۱۴	۲۰	آزمایش
۴/۴۳	۱۳/۳۷	۴/۶۹	۱۳/۲۵	۲۰	کنترل
سطح معنی داری	ضریب F	میانگین مجذورات	درجه آزادی	مجموع مجذورات	منبع
۰/۲۵	۱/۶۰	۸۲/۷۵	۱	۸۲/۷۵	پیش آزمون
۰/۰۰۱	۱۲/۳۱	۱۴۸۸/۶۷	۱	۱۴۸۸/۶۷	گروه
پس آزمون رابطه با همسالان		پیش آزمون رابطه با همسالان		تعداد	گروه‌ها
انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین		
۴/۲۹	۱۶/۵۶	۴/۱۷	۱۰/۰۷	۲۰	آزمایش
۴/۵۶	۹/۸۸	۴/۲۵	۹/۹۵	۲۰	کنترل
سطح معنی داری	ضریب F	میانگین مجذورات	درجه آزادی	مجموع مجذورات	منبع
۰/۷۴	۰/۸۷	۴۱/۸۵	۱	۴۱/۸۵	پیش آزمون
۰/۰۰۵	۷/۱۸	۱۰۰۴/۱۴	۱	۱۰۰۴/۱۴	گروه
پس آزمون برتری طلبی (اطمینان زیاد به خود)		پیش آزمون برتری طلبی (اطمینان زیاد به خود)		تعداد	گروه‌ها
انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	میانگین		
۳/۸۱	۱۷/۵۴	۴/۴۷	۱۲/۹۵	۲۰	آزمایش
۴/۵۷	۱۳/۵۴	۴/۲۳	۱۲/۷۷	۲۰	کنترل
سطح معنی داری	ضریب F	میانگین مجذورات	درجه آزادی	مجموع مجذورات	منبع
۰/۴۴	۱/۱۱	۷۰/۷۹	۱	۷۰/۷۹	پیش آزمون
۰/۰۰۱	۱۰/۷۵	۱۲۲۱/۴۷	۱	۱۲۲۱/۴۷	گروه

جدول ۱: مقادیر میانگین و انحراف معیار نمرات پیش آزمون و پس آزمون مهارت‌های اجتماعی و مؤلفه‌های آن و همچنین نتایج تحلیل کوواریانس تأثیر قصه‌های قرآنی بر میانگین نمرات پس آزمون مهارت‌های اجتماعی و مؤلفه‌های آن را نشان می‌دهد. براساس اطلاعات به‌دست‌آمده، مقادیر میانگین در پیش آزمون، تفاوت چندانی را بین نمرات مهارت‌های اجتماعی کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان نمی‌دهد. درحالی‌که در پس آزمون میانگین دو گروه متفاوت بوده و میانگین گروه آزمایش بزرگتر از گروه کنترل می‌باشد. این جدول همچنین نتایج تحلیل کوواریانس تأثیر قصه‌های قرآنی بر میانگین نمرات پس آزمون مهارت‌های اجتماعی را نشان می‌دهد. F مشاهده‌شده در سطح ۰/۰۵ تفاوت معنی‌داری را بین پس آزمون میانگین نمرات مهارت‌های اجتماعی کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان

می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت: آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی، موجب بهبود مهارت‌های اجتماعی کودکان گروه آزمایش شده است.

براساس اطلاعات به‌دست‌آمده، مقادیر میانگین در پیش‌آزمون، تفاوت‌چندانی را بین نمرات رفتارهای نوع دوستانه کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان نمی‌دهد. درحالی‌که در پس‌آزمون میانگین دو گروه متفاوت بوده و میانگین گروه آزمایش بزرگتر از گروه کنترل می‌باشد. توجه به نتایج تحلیل کواریانس تأثیر قصه‌های قرآنی بر میانگین نمرات پس‌آزمون رفتارهای نوع دوستانه حاکی از آن است که F مشاهده‌شده در سطح $0/05$ تفاوت معنی‌داری را بین پس‌آزمون میانگین نمرات رفتارهای نوع دوستانه کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت: آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی، موجب بهبود رفتارهای نوع دوستانه کودکان گروه آزمایش شده است.

براساس اطلاعات جدول ۱: مقادیر میانگین در پیش‌آزمون تفاوت چندانی را بین نمرات رفتارهای نوع دوستانه کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان نمی‌دهد. درحالی‌که در پس‌آزمون میانگین دو گروه متفاوت بوده و میانگین گروه آزمایش بزرگتر از گروه کنترل می‌باشد. نتایج تحلیل کواریانس تأثیر قصه‌های قرآنی بر میانگین نمرات پس‌آزمون رفتارهای اجتماعی نامناسب، بیانگر این است که F مشاهده‌شده در سطح $0/05$ تفاوت معنی‌داری را بین پس‌آزمون میانگین نمرات رفتارهای اجتماعی نامناسب کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت: آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی، موجب بهبود رفتارهای اجتماعی نامناسب کودکان گروه آزمایش شده است.

براساس اطلاعات به‌دست‌آمده، مقادیر میانگین در پیش‌آزمون، تفاوت چندانی را بین نمرات رفتارهای نوع تکانشی کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان نمی‌دهد. درحالی‌که در پس‌آزمون، میانگین دو گروه متفاوت بوده و میانگین گروه آزمایش بزرگتر از گروه کنترل می‌باشد. بر این اساس، F مشاهده‌شده در سطح $0/05$ تفاوت معنی‌داری را بین پس‌آزمون میانگین نمرات رفتارهای تکانشی کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت: آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی موجب بهبود رفتارهای تکانشی کودکان گروه آزمایش شده است.

اطلاعات به‌دست‌آمده در جدول ۱: گویای این امر است که مقادیر میانگین در پیش‌آزمون، تفاوت چندانی را بین نمرات رابطه با همسالان کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان نمی‌دهد. درحالی‌که در

پس آزمون، میانگین دو گروه متفاوت بوده و میانگین گروه آزمایش بزرگتر از گروه کنترل می‌باشد. نتایج تحلیل کواریانس تأثیر قصه‌های قرآنی بر میانگین نمرات پس آزمون رابطه با همسالان حاکی از آن است که F مشاهده شده در سطح $0/05$ تفاوت معنی داری را بین پس آزمون میانگین نمرات رابطه با همسالان کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت: آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی، موجب بهبود رابطه با همسالان کودکان گروه آزمایش شده است.

همچنین جدول ۱؛ مقادیر میانگین و انحراف معیار نمرات پیش آزمون و پس آزمون برتری طلبی را نشان می‌دهد. براساس اطلاعات به دست آمده، مقادیر میانگین در پیش آزمون، تفاوت چندانی را بین نمرات برتری طلبی کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان نمی‌دهد. در حالی که در پس آزمون، میانگین دو گروه متفاوت بوده و میانگین گروه آزمایش بزرگتر از گروه کنترل می‌باشد. براساس نتایج تحلیل کواریانس تأثیر قصه‌های قرآنی بر میانگین نمرات پس آزمون برتری طلبی، F مشاهده شده در سطح $0/05$ تفاوت معنی داری را بین پس آزمون میانگین نمرات رفتارهای نوع دوستانه کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان می‌دهد. بنابراین، می‌توان گفت: آموزش مهارت‌های اجتماعی از طریق قصه‌های قرآنی، موجب بهبود برتری طلبی کودکان گروه آزمایش شده است.

بحث و نتیجه گیری

یافته‌ها در زمینه نمرات پس آزمون مهارت‌های اجتماعی کودکان گروه آزمایش و کنترل نشان داد تفاوت معنی داری بین میانگین پس آزمون تأثیر قصه‌های قرآنی بر مؤلفه‌های مهارت اجتماعی وجود داشت. به عبارت دیگر، آموزش مهارت‌های اجتماعی به وسیله قصه‌گویی و قصه‌های قرآنی موجب بروز رفتارهایی از قبیل رفتارهای نوع دوستانه، رابطه با همسالان، اطمینان زیاد به خود داشتن و برتری طلبی و کاهش رفتارهای نامناسب اجتماعی و نیز کنترل خشم و پرخاشگری، رفتارهای تکانشی و سرکشی می‌گردد. در واقع، طراحی خوب قصه‌های قرآنی به گونه‌ای که برای کودکان قابل فهم باشد، می‌تواند موجب اصلاح رفتار آنها می‌شود.

چنان که در قرآن نیز آمده است: «به راستی در سرگذشت آنان برای خردمندان عبرتی است» (کهف: ۶۴)، هدف اصلی بیان قصه‌ها در قرآن عبرت آموزی و اصلاح رفتار انسان است، به گونه‌ای که نسبت به دیگران رفتاری محبت آمیز داشته باشد و به حقوق دیگران تجاوز نکند و حقوق آنها را محترم شمارد. در عین حال، این رفتارها همراه با آگاهی، ببینش و منطقی باشد و این گونه رفتارها چیزی است که توسط

روانشناسان در قالب مهارت‌های اجتماعی ارائه شده است. درحالی‌که خداوند در قالب قصه‌های قرآنی بالغ بر ۱۴۰۰ سال پیش آنها را به انسان‌ها آموزش داده و همیشه تازگی‌شان حفظ شده است. درواقع، اندیشمندان نیز با پرورش مهارت‌های اجتماعی، به دنبال بهبود رفتارهایی در فرد هستند که قرآن به واسطه قصه به دنبال آن بوده است، چنان‌که در مطالعات سیاروچی و همکاران (۲۰۰۰)، بار-آن و پارکر (۲۰۰۰)، مطالعات درکسن و همکاران (۲۰۰۲) و هلگسون (۲۰۰۴) نیز این موضوع نشان داده شده است. این یافته نشان داد در صورتی‌که مهدهای کودک آموزش‌های رفتاری خود را براساس یک برنامه علمی و اصولی تنظیم کنند و از محتوای قرآنی بیشتر استفاده کنند و این محتوا را در قالب قصه به کودکان آموزش دهند، بسیاری از مشکلات رفتاری کودکان را می‌توانند کاهش دهند و از طریق قهرمانان قصه‌ها رفتارهای مناسبی را جایگزین رفتارهای قبلی نمایند. در این پژوهش، مریمان آموزش کودکان را به‌طور مستمر و با بیان چند قصه قرآنی و نظرخواهی از کودکان، در زمینه رفتار غلط و صحیح قهرمانان قصه‌ها و اثرات این رفتارها انجام دادند. درواقع، استفاده از قصه در مهدهای کودک می‌تواند به‌عنوان یک روش تدریس فعال مطرح گردد که با مشارکت کودکان در آموزش، به‌طور مطلوب رفتارهای مناسب و خوب را به کودکان آموزش دهد.

بنابراین، قصه‌گویی به واسطه قصه‌های قرآنی توانسته است مهارت‌های اجتماعی کودکان را بهبود بخشد و رفتارهایی در زمینه رفتارهای نوع‌دوستانه، رابطه با همسالان و رفتارهای مناسب اجتماعی، کنترل خشم، اصلاح و تقویت نموده و آنها را برای یک زندگی سازگارانه آماده نماید. این یافته‌ها، توانسته است نظرات متخصصان قصه‌گویی یعنی رحماندوست (۱۳۸۱)، اریکسون (۱۳۸۵) و سلیمانی (۱۳۸۵) و هویلا و همایی (۱۳۸۹) را مبنی بر تأثیر قصه‌گویی بر آرامش روانی کودک و سازگاری بهتر وی با محیط تأیید کند.

همچنین با استناد به نظریه یادگیری اجتماعی-شناختی، می‌توان گفت: کودکان با الگوبرداری از رفتار قهرمانان قصه‌ها و قضاوت در مورد رفتار خود، به اصلاح رفتار خود پرداخته‌اند. به‌هنگام قصه گفتن، تخیل کودک با واژه‌ها و شخصیت قصه‌ها همسو و هماهنگ می‌شود. بدین ترتیب، رفتارهایی که احترام و تشویق اجتماعی را به دنبال دارد، برمی‌گزینند.

در پژوهش هلگسون (۲۰۰۴)، آموزش‌های هوش هیجانی کودکان موجب کاهش و اصلاح تفکرات منفی در کودکان شده و در نتیجه، رفتار تهاجمی آنها کاهش یافته است. یکی از شیوه‌های مورد استفاده وی، آموزش از طریق بیان قصه بوده است. همچنین، مندولوتیز (۱۹۹۹) آموزش

شناختی- رفتاری را بهترین روش برای کاهش اضطراب کودکان گزارش نمود. وی برای کاهش اضطراب کودکان، از قصه انسان‌های شجاع استفاده نمود. بنابراین، یافته‌های تحقیقات انجام‌شده بیانگر موفقیت آموزش به کودکان، به روش قصه‌گویی در کاهش رفتارهای نامطلوب و افزایش و تقویت سازگارانه دارد.

باندورا (۱۹۹۲) معتقد است: کودکان با دیدن کسانی که رفتارهای تحسین‌برانگیز دارند و گوش کردن به حرف‌های آنان، از طریق پسخوراند، به ارزش اعمال و رفتار خود پی برده و درصدد افزایش سازگاری و کارایی خود در محیط برمی‌آیند. بدین ترتیب، قصه‌گویی ابزاری مفید و مؤثر جهت اصلاح رفتار، سازگاری، کنترل هیجانات و افزایش مهارت‌های اجتماعی در کودکان محسوب می‌شود که آن را باید از سنین پایین و در مهدهای کودک ترویج داد. در این زمینه، *آمبروسینی* (۲۰۰۰) دو هدف برای مهدهای کودک بیان کرده است:

۱. رشد مهارت‌های اجتماعی مانند همکاری در کارهای گروهی، رعایت حقوق دیگران، دوست داشتن دیگران و ایجاد نگرش مثبت اجتماعی؛
۲. رشد عاطفی مانند کنترل احساسات و هیجانات، افزایش احساس حرمت‌خود و تأیید خویشتن و توجه به دیگران.

وی نقش قصه‌گویی را در این زمینه بسیار بااهمیت می‌داند. آموزش مهارت‌های سازگاری با محیط با نظریه یادگیری رایج‌ترین روش پرورش مهارت‌های اجتماعی می‌باشد. ایجاد الگویی از رفتار اجتماعی به‌عنوان عامل مؤثر در فرایند آموزش مهارت‌های اجتماعی کودکان مورد استفاده زیادی قرار گرفته است (بندورا، ۱۹۷۳، ص ۲۱۳). درواقع، قصه‌گویی موجب افزایش مهارت‌های اجتماعی می‌گردد. تحقیقات *ماتسن* (۱۹۹۵)، به‌منظور آموزش مهارت‌های سازگاری به کودکان ۴ تا ۵ ساله تأثیر مثبت این آموزش‌ها بر رفتارهای اجتماعی، از قبیل رفتارهای هدفمند اجتماعی مانند: سلام کردن و دعوت به بازی، کاهش رفتارهای نامناسب اجتماعی مانند کج‌خلقی، پرخاشگری و ربودن اسباب بازی‌ها و بازی‌های اجتماعی مانند بازی کردن با دیگران، صحبت متقابل و شرکت در فعالیت‌های مشترک را نشان داده است. سازمان جهانی بهداشت (۱۳۷۷)، آموزش مهارت‌های زندگی و سازگاری را به‌منظور خودآگاهی بیشتر در دانش‌آموزان و ایجاد رفتارهایی از قبیل صداقت، نوع‌دوستی و کنترل پرخاشگری در سطح مراکز آموزشی و تربیتی توصیه نموده است. مطالعات *رولین و دریل* (۲۰۰۲)، *مک کلند و موریسون* (۲۰۰۳) و *هگلسون* (۲۰۰۴) نشان داد، آموزش مهارت‌های سازگاری در کودکان

خودکنترلی، رفتار احترام‌آمیز، کاهش حالت‌های تهاجمی، استقلال، مسئولیت‌پذیری، خودتنظیمی، همکاری گروهی و پیشرفت تحصیلی را موجب می‌شود.

براساس این یافته‌ها می‌توان گفت: مهدهای کودک بهترین مکان برای آموزش رفتارهای صحیح و جامعه‌پسند به کودکان است و قرآن، همان‌گونه که راه‌گشای بزرگسالان است، می‌تواند راه‌گشای کودکان نیز باشد و آنان را به سوی رفتارهای نیکو و صحیح هدایت کند. بنابراین، مسئولان سازمان بهزیستی، باید به این موضوع بیشتر توجه نمایند و پیش از شروع سال تحصیلی، با آموزش مربیان در این زمینه، علاوه بر ترویج قرآن و علاقه‌مند نمودن کودکان به آن، با تقویت مهارت‌های اجتماعی و سازگاری کودکان، مشکلات رفتاری آنها را نیز برطرف نمایند.

در پایان به برخی محدودیت‌های پژوهش اشاره می‌شود: ۱. حجم نمونه مورد مطالعه به دلیل آزمایشی بودن تحقیق محدود بود. ۲. نمونه‌های مورد مطالعه، مربوط به شهر خوی بود. بنابراین، تعمیم نتایج آن با محدودیت روبروست. ۳. نمونه‌های مورد مطالعه مربوط به کودکان سنین ۶-۴ سال بود.

مناسب است به پیشنهادهای تحقیق اشاره شود: ۱. با عنایت به یافته‌های تحقیق، روش قصه‌گویی، به‌ویژه استفاده از قصه‌های قرآنی در سایر مهدها مورد توجه قرار گیرد. ۲. با توجه به اهمیت مهارت‌های اجتماعی در زندگی افراد، کارگاه‌های آموزشی برای مربیان مهدها و والدین برای آشنایی بیشتر با مهارت‌های اجتماعی و سازگاری برگزار گردد. ۳. پیشنهاد می‌شود آموزش‌هایی از طریق مهدها و توسط مربیان و مشاوران در اختیار اولیای دانش‌آموزان قرار گیرد تا در خانه همزمان با مهدها، کودکان با مهارت‌های اجتماعی آشنا شوند. ۴. مسئولان و برنامه‌ریزان و اولیا به تأثیر قصه‌های قرآنی و آموزه‌های دینی توجه داشته باشند. ۵. با توجه به تأثیر قصه‌های قرآنی بر مهارت‌های اجتماعی کودکان، خانواده‌ها، مدارس و مسئولان مهدهای کودک، زمینه لازم جهت ایجاد شناخت و آگاهی نسبت به ارزش‌ها و مسائل اعتقادی و دینی را فراهم آورند.

منابع

- آقاجانی، مریم، ۱۳۸۱، *بررسی تأثیر آموزش مهارت‌های اجتماعی بر سلامت روان و منبع کنترل نوجوانان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، تهران، دانشگاه الزهرا.
- اربابان، مرضیه و مینا قافله‌کش، ۱۳۸۵، «استفاده از قصه در فرآیند مشاوره‌ای به‌منظور دستیابی به اهداف تعلیم و تربیت» در: *مقالات برگزیده قصه‌گویی، نهمین جشنواره قصه‌گویی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان*.
- اریکسون، میلتن، ۱۳۸۲، *قصه درمانی*، ترجمه مهدی قراچه داغی، تهران، دایره.
- رحماندوست، مصطفی، ۱۳۸۱، *قصه‌گویی، اهمیت و راه و رسم آن*، تهران، رشد.
- سازمان بهداشت جهانی، ۱۳۷۷، *برنامه آموزش مهارت‌های زندگی*، ترجمه ربابه نوری قاسم‌آبادی و پروانه محمدخانی، تهران، واحد بهداشت و پیشگیری از سوء مصرف مواد سازمان بهداشت جهانی.
- سلیمانی، تقی، ۱۳۸۵، *زیباترین قصه جهان*، ویژه‌نامه دهمین جشنواره قصه‌گویی کشوری، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران.
- کارتلیج، گندلین و جوان فلوز میلبرن، ۱۳۸۲، *آموزش مهارت‌های اجتماعی به کودکان*، ترجمه محمدحسین نظری‌نژاد، مشهد، آستان قدس رضوی.
- میرهادی، توران و ایرج جهانشاهی، *فرهنگ‌نامه ادبیات کودکان و نوجوانان*، ۱۳۷۶، تهران، شورای کتاب.
- مظاهری تهرانی، مینا، ۱۳۸۴، *تأثیر آموزش شیوه‌های رفتار گروهی بر سازگاری اجتماعی کودکان و نوجوانان مصروع*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد روان‌شناسی، خوراسگان، دانشگاه آزاد اسلامی.
- نقی‌پور، ولی‌الله، ۱۳۷۱، *پژوهش پیرامون تدبیر در قرآن*، تهران، اسوه.
- هارجی اوون و همکاران، ۱۳۸۱، *مهارت‌های اجتماعی در ارتباطات میان فردی*، ترجمه خشایار بیگی و مهرداد فیروزبخت، تهران، رشد.
- هویدا، رضا و رضا همایی، ۱۳۸۹، «تأثیر قصه‌های قرآنی بر هوش هیجانی کودکان»، *مطالعات تربیتی و روان‌شناسی*، ش ۱۱، ص ۶۱-۷۶.
- یوسفی، فریده و محمد خیر، ۱۳۸۱، «بررسی پایایی و روایی مقیاس سنجش مهارت‌های اجتماعی ماتسون و مقایسه عملکرد دختران و پسران دبیرستانی در این مقیاس»، *اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، دوره هیجدهم، ش ۲، ص ۱۴۷-۱۵۸.

Ambrosini, P.J, 2000, *Historical development*, New bury Park, CA:sage.

Au, A, & et al, 2003, Cognitive-behavioral group Treatment program for adults with epilepsy in

- Hong kong, *Epilepsy & Behavior*, v. 4 (4), p. 441-446.
- Bandura, A, 1973, *Aggression: A social learning analysis*, Englewoodcliffs, Prentice Hall.
- Bandura, A, 1992, *Human agency in social cognitive theory*, New York: W.H. Freeman.
- Bar-on, R, & Parker, D.A, 2000, *The hand book of emotional intelligence: Theory, development, assessment, and application at home, school and work place*, Sanfrancisco.
- Ciarrochi, V, & et al, 2000, Emotional intelligence moderates the relationship between stress and mental health, *Journal of personality and individual differences*, v. 32, p. 197-209.
- Derksen, F., & et al, 2000, Emotional intelligence group treatment program for children behavior disorder, *Behavior Disorders*, v. 4 (4), p. 441-446.
- Florsheim, P.W, 1993, *Family and factors in the psychosocial adjustment of Chinese adolescent immigrant*, North western university, DAI-B 54/07, P. 3351.
- Gerasham, Hillary, 2011, Emotional, social, and academic adjustment of college student: A longitudinal study of retention, *Journal of Counseling and Development*, v. 72, p. 569-585.
- Helgeson, V. S, 2004, Cognitive adaptation children, *Health psychology*, v. 22 (1), p. 30-38.
- Matson, j, 1995, A Social skills program for developmentally delayed pre-schoolers, *Journal of clinical child psychology*, v. 20 (4), p. 433-428.
- Mcclelland, M, M, & Morrison, F. J, 2003, social skills, *Early childhood Research Quarterly*, v. 18, p. 206-224.
- Mendlowitz, S.L, 1999, Cognitive behavioral group treatments in childhood anxiety disorders: the role of parental involvement, *Journal of the American Academy of child and Adolescent Psychiatry*, v. 38 (10), p. 1223-1229.
- Mervis, M, M, & Bertrand, F.J, 2003, The emergence of learning -related social skills, *Early childhood Research Quarterly*, v. 18, p. 206-224.

پیش‌بینی‌کنندگی سبک زندگی بر اساس نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی در افراد دارای تجربه طلاق و افراد بدون تجربه طلاق

khaleghi_farzaneh@yahoo.com

کله فرزانة خالقی دهنوی / دانشجوی کارشناسی ارشد روان‌شناسی عمومی دانشگاه اصفهان

faribayazdkhasti@yahoo.com

فربیا یزدخواستی / استادیار گروه روان‌شناسی دانشگاه اصفهان

دریافت: ۱۳۹۲/۷/۱۲ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۲۱

چکیده

هدف این پژوهش، پیش‌بینی سبک زندگی بر اساس نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی در افراد دارای تجربه طلاق و افراد بدون تجربه طلاق است. این پژوهش از نوع توصیفی - همبستگی می‌باشد. جامعه آماری شامل کلیه زنان و مردان متقاضی شهر اصفهان (متقاضی طلاق و غیرمتقاضی طلاق) بود که ۱۰۳ نفر از میان افراد متقاضی طلاق و ۱۰۲ نفر از میان افراد غیرمتقاضی طلاق، با روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شدند. پرسش‌نامه نگرش سنج مذهبی، پرسش‌نامه تعهد زناشویی و پرسش‌نامه سبک زندگی به‌عنوان ابزار پژوهش، مورد استفاده قرار گرفتند. برای تحلیل داده‌ها از همبستگی پیرسون و رگرسیون گام به گام استفاده شد. یافته‌ها نشان داد که افراد دارای تجربه طلاق و نیز افراد بدون تجربه طلاق، تنها نگرش مذهبی می‌تواند به‌طور معناداری سبک زندگی را پیش‌بینی نماید. بنابراین، می‌توان گفت: صرف‌نظر از تجربه یا عدم تجربه طلاق، نگرش مذهبی یکی از عوامل مهم مرتبط با سبک زندگی محسوب می‌شود.

کلیدواژه‌ها: طلاق، سبک زندگی، نگرش مذهبی، تعهد اخلاقی.

مقدمه

طلاق یکی از بحران‌های خانوادگی و اجتماعی است که در بسیاری از موارد موجب عدم تعادل خانواده گشته و به‌عنوان یکی از عوامل تنش‌زا ثبات خانواده را درهم شکسته، بهداشت روانی اعضای آن را خدشه‌دار می‌سازد (بواله‌ری و همکاران، ۱۳۹۱). پدیده طلاق، راه‌حل رایج و قانونی عدم سازش زن و شوهر، فرو ریختن ساختار خانواده، قطع پیوند زناشویی و اختلال ارتباط پدر و مادر با فرزند است (والچاک، ۱۳۶۶، ص ۹). از آنجاکه دو نهاد مذهب و خانواده ارزش‌های مشابهی را مورد تأکید قرار می‌دهند، و برای تقویت اجتماعی شدن به هم وابسته هستند، پژوهشگران رابطه نزدیک بین آن دو را پیش‌بینی می‌کنند. این جهت‌گیری منجر به این نتیجه گردید که مذهب می‌تواند روابط زناشویی را تقویت و استحکام بخشد (خدایاری‌فرد و دیگران، ۱۳۸۶). نگرش مذهبی می‌تواند در ارتباط زناشویی مؤثر باشد؛ زیرا مذهب شامل رهنمودهایی برای زندگی و ارائه‌دهنده سامانه باورها و ارزش‌هاست که این ویژگی‌ها می‌توانند زندگی زناشویی را متأثر سازند (هانلر و گنچوز، ۲۰۰۵).

نگرش مذهبی عبارت است از: اعتقادات منسجم و یک‌پارچه توحیدی که خداوند را محور امور می‌داند و ارزش‌ها، اخلاقیات، آداب و رسوم و رفتارهای انسان با یکدیگر، طبیعت و با خویشتن را تنظیم می‌کند (حیدری رفعت و عنایتی نوین‌فر، ۱۳۸۹). اغلب پژوهشگران بر این باورند که وجود عقاید مذهبی تأثیر به‌سزایی در استحکام خانواده دارد؛ ایمان به خدا موجب می‌شود نگرش فرد به کل هستی هدف‌دار و دارای معنی شود. عدم ایمان به خدا موجب می‌شود که فرد انسجام و آرامش نداشته باشد. این امر موجب ضعف و منشأ اختلاف‌های بسیاری در زندگی خانوادگی می‌باشد (دوناهو و بنسون، ۱۹۹۵). دین می‌تواند عاملی در راه جلوگیری از طلاق به‌حساب آید و نتیجه‌ای که/ودری (۱۹۷۱) در همین زمینه به دست می‌آورد، حائز اهمیت است. او می‌گوید: «آنان که ایمان مذهبی دارند کمتر به طلاق روی می‌آورند تا آنان که چنین ایمانی ندارند. بی‌هیچ شبهه، علت این امر آن است که معمولاً در لوای دین و اعتقادات مذهبی، طلاق بعدی اخلاقی می‌پذیرد. ایمان به شناخت و تداوم خانواده کمک می‌کند» (ساروخانی، ۱۳۷۶، ص ۹۷).

تعهد، ابزاری است که میزان امنیت و فاصله از شریک زندگی را پدید می‌آورد (رضایی و دیگران، ۱۳۹۰). تعهد به‌صورت اجباری و یا فداکارانه برای کیفیت زندگی زناشویی و ثبات در ازدواج مهم است (جانسون، ۱۹۸۵، ص ۴۶). جانسون الگوی جامعی را ارائه کرده که در آن تعهد، زناشویی را به‌صورت سه نوع مستقل: تعهد شخصی، تعهد اخلاقی و تعهد ساختاری مطرح نموده است (جانسون،

۱۹۹۹، ص ۷۴). دومین بعد تعهد زناشویی، تعهد اخلاقی است که بیانگر وفاداری اخلاقی فرد به ازدواج است. بسیاری از الگوهای نظری بر این عقیده‌اند که تعهد زناشویی بر احساس وفاداری اخلاقی به ازدواج و رابطه زناشویی و نیز این عقیده که ازدواج یک نهاد مقدس می‌باشد، مبتنی است. برخی از پژوهشگران نیز بر این باورند که این بعد از تعهد، به کمال اخلاقی و مذهبی افراد مربوط است. در هسته این عقیده این مفهوم وجود دارد که تعهد اخلاقی فرد به ازدواج و همسرش، از شرافت‌مندی فرد، که مربوط به قول و قرارهای قبلی و همچنین اعتقادات اخلاقی و مذهبی وی است، نشأت می‌گیرد (شیلدز، ۲۰۰۱). به‌طورکلی، سه مؤلفه در تعهد اخلاقی اثرگذار است: ۱. تقدس بنیان ازدواج؛ ۲. وفاداری به نوع رابطه زناشویی که به ارزش‌ها و اصول اخلاقی فرد اشاره دارد. فرد می‌تواند براساس اعتقاداتش به ازدواجش خاتمه دهد یا همچنان به آن متعهد باشد؛ ۳. احساس دین به یک همسر (عباسی مولید، ۱۳۸۸، ص ۳۹). افزایش طلاق در جامعه امروزی نشانگر این است که اعتقادات دینی در زندگی روزمره افراد، از لحاظ رعایت نکات اخلاقی کم‌اهمیت شده‌اند (آبروی، ۱۳۸۸، ص ۳۰).

از سوی دیگر، این مسئله مطرح است که دین و اخلاق چگونه با زندگی افراد پیوند داشته و در چه مواردی می‌تواند با سبک زندگی آنها مرتبط باشد. ویلیام جیمز، معتقد است: احساسات مذهبی نیروی روزافزونی در کار و زندگی شخص وارد می‌کند. وقتی دنیا به آدمی پشت می‌کند، احساسات مذهبی دست به کار می‌شود و در درون ما هیجان و شور زندگی را زنده نگه می‌دارد (جیمز، ۱۳۷۲، ص ۷۸). فانک و والنگز (۱۹۸۷)، دین را سبک زندگی یا نظام باورهایی دانسته‌اند که رابطه‌ی غایی فرد را با خدا و عالم هستی تنظیم می‌نماید (حیدری رفعت و عنایتی نوین‌فر، ۱۳۸۹).

برای داشتن یک سبک زندگی مطلوب، دو نوع جهت‌گیری لازم است: ۱. بایدها و نبایدهای مورد قبول در زندگی؛ ۲. شیوه‌های اجرا و به‌عینیت رساندن آن. جهت‌گیری اول، به‌طور غالب ارزشی و اخلاقی است. جهت‌گیری دوم، مبتنی بر ارزش‌های عملی است. اخلاق، جهت‌گیری‌های کلی زندگی و علوم انسانی، به‌ویژه روان‌شناسی، شیوه‌های رسیدن به آن را فرا راه انسان قرار می‌دهد. سبک زندگی از موضوعات بین‌رشته‌ای است. اخلاق و روان‌شناسی، به هر دو بعد روانی و جسمانی سبک زندگی توجه دارد (کجباف و همکاران، ۱۳۹۰).

مفهوم «سبک زندگی» در روان‌شناسی، ابتدا توسط آلنرد آدلر (۱۹۲۹) و پیروانش مطرح شد. آدلر، برخلاف بسیاری از روان‌شناسان، علاوه بر نگاه توصیفی، نگاهی ارزشی و تجویزی هم به روان‌شناسی داشت (کجباف و همکاران، ۱۳۹۰). براساس تعریف سازمان بهداشت جهانی، سبک زندگی به روش

زندگی مردم با بازتابی کامل از ارزش‌های اجتماعی، طرز برخورد و فعالیت‌ها اشاره دارد. همچنین ترکیبی از الگوهای رفتاری و عادات فردی در سراسر زندگی (فعالیت بدنی، تغذیه، اعتیاد به الکل، دخانیات و...) است که در پی فرایند اجتماعی شدن به وجود آمده است (فاضل و دیگران، ۱۳۹۰). سبک زندگی در بزرگسالی در اهداف و راه‌های رسیدن به آنها خود را نمایان می‌کند. افراد، افزون بر سبک زندگی فردی، نوعی سبک زندگی مشترک در زندگی زناشویی دارند که می‌توانند در جهت اهداف مشترک یا اهداف خودخواهانه باشد (همان).

مدل وبر (۱۹۲۰) می‌خواست معین کند که نیروهای مذهبی تا چه حد به‌طور کیفی در شکل‌گیری این «روحیه» و به‌طور کلی در گسترش آن در جهان سهم داشته‌اند و کدام وجوه مشخص تمدن سرمایه‌داری از آن ناشی شده‌اند. مدل وبر در مطالعات خود در تبیین فرایند رابطه دین و سبک زندگی را می‌توان چنین ترسیم کرد: براساس این مدل تعامل منابع با تمایلات انسان، انتخاب فرد را پدید می‌آورد که به الگوی حاصل از آن «سبک زندگی» می‌گوییم. از این مدل، تعبیرهای متعدد فردگرایانه و ساخت‌گرایانه شده است که دو مدل *آدلر* و *بورديو* را می‌توان تعابیری تا حدودی معتدل‌تر در دو سوی این طیف دانست. بعضی از این تعبیرها عبارتند از: دین می‌تواند حاوی آگاهی‌ها، تجربیات و تمایزهای میان امور قدسی و غیر آن (جهانبینی) باشد که فرد را در شناخت خود و جهان پیرامونش کمک کند و در ترسیم طرحی از آنها در ذهنش و تعیین آماری خود یاری رساند. دین معمولاً دارای مجموعه‌ای از قواعد و قوانین، ارزش‌ها و هنجارهای رفتاری، شعائر و مراسم است و مدعی است بهترین الگوی زندگی را به افراد و جامعه پیشنهاد می‌کند. دین بر خلاقیت فرد تأثیر می‌گذارد و او را در برخورد با محدودیت‌ها، توانمند یا ناتوان می‌سازد. دین دارای نهادهای اجتماعی نسبتاً منسجم از پیروان است و در شکل‌گیری اجتماعی افراد و شناخت آنان از محیط اثر می‌گذارد. دین شناختی تودرتو و عمیق از جهان ارائه می‌کند و عبور از هر مرحله آن، راه را بر ورود به مرحله بعدی هموار می‌کند (کاوایانی ارانی، ۱۳۸۸، ص ۳۱).

به نظر می‌رسد، سبک زندگی نقش تعیین‌کننده‌ای در رضایت زناشویی داشته باشد (آقایی و دیگران، ۱۳۸۳). نظریه‌ها و الگوهای مطرح‌شده در حوزه زناشویی بیانگر این نکته‌اند که عوامل گوناگونی بر رضایت‌مندی، پایداری و ناپایداری ازدواج اثر دارند که از جمله در مورد سبک زندگی ادعاهای گوناگونی شده است (فاضل و دیگران، ۱۳۹۰). هیگلندر، در پژوهش خود نشان داد که تغییر سبک زندگی، به‌ویژه در افراد افسرده موجب تداوم زندگی مشترک می‌شود (همان). یافته‌های پژوهش *غفورری ورنوسفادرانی* و دیگران (۱۳۸۸) نشان می‌دهد نگرش‌های مذهبی نیز در پیش‌بینی موفقیت و

شکست روابط زناشویی نقش معنی‌داری دارد. سولیوان (۲۰۰۱) نیز نشان داد افرادی که در سطوح بالاتری از مذهب قرار دارند، نسبت به افراد دارای سطوح مذهبی پایین‌تر، ثبات زناشویی بیشتری دارند و از ازدواج خود راضی‌تر به نظر می‌رسند.

مطالعات نشان می‌دهند که سطح پایین تعهد زناشویی در ازدواج، به عدم رضایت و طلاق منجر می‌شود (هریس، ۲۰۰۶). طبق نتایج تحقیقات، تعهد زناشویی دومین عامل حفظ‌کننده از دواج (رینولد و منسفیلد، ۱۹۹۹) و فقدان آن مهم‌ترین عامل مؤثر در طلاق به‌شمار می‌آید (کوهان و کلینباوم، ۲۰۰۲). به این ترتیب، با توجه به اهمیت پدیده طلاق در جوامع امروزی و لزوم شناخت عوامل مرتبط با آن و همزمان کم‌رنگ شدن دین و مذهب و به دنبال آن، رعایت تعهدات اخلاقی و تغییر سبک زندگی مردم جوامع امروزی، این پژوهش به پیش‌بینی سبک زندگی براساس نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی در افراد دارای تجربه طلاق و افراد بدون تجربه طلاق می‌پردازد. فرضیه‌های این پژوهش عبارتند از: ۱. نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی به‌طور معناداری سبک زندگی افراد دارای تجربه طلاق را پیش‌بینی می‌کند. ۲. نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی به‌طور معناداری سبک زندگی افراد بدون تجربه طلاق را پیش‌بینی می‌کند.

روش پژوهش

طرح این پژوهش از نوع توصیفی-همبستگی بوده است. جامعه آماری را کلیه مردان و زنان متقاضی طلاق و غیرمتقاضی طلاق شهر اصفهان تشکیل می‌دادند. در این تحقیق، حجم نمونه ۲۰۵ نفر بود که از این تعداد ۱۰۳ نفر افراد متقاضی طلاق و ۱۰۲ نفر افراد غیرمتقاضی طلاق را تشکیل می‌دادند. نمونه افراد متقاضی طلاق (متقاضیان طلاق مراجعه‌کننده به دادگستری شهر اصفهان) و همچنین غیرمتقاضی طلاق با استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس انتخاب شد. پس از جمع‌آوری داده‌ها، با استفاده از برنامه SPSS 19 تجزیه و تحلیل داده‌های پژوهش در دو سطح آماری توصیفی و همبستگی صورت گرفت. برای بررسی رابطه متغیرها از آزمون همبستگی پیرسون و رگرسیون گام به گام استفاده شد.

ابزار پژوهش

پرسش‌نامه نگرش‌سنج مذهبی: این پرسش‌نامه دارای ۲۵ عبارت نگرشی است که آزمودنی باید میزان باور خود را در زمینه هر یک از عبارات، روی یک مقیاس هفت‌گزینه‌ای لیکرت مشخص نماید. برای نمره‌گذاری این پرسش‌نامه، هر پاسخ آزمودنی نمره‌ای از یک (کاملاً مخالف) تا هفت (کاملاً موافق) می‌گیرد. دامنه تغییرات نمرات آزمودنی به‌طور نظری از حداقل ۲۵ تا حداکثر ۱۷۵ در نوسان خواهد بود.

(گلریز، ۱۳۵۳، ص ۱۴۶). نمره بالاتر به معنی داشتن باورهای مذهبی قوی‌تر است، اعتبار این آزمون به روش همبستگی با آزمون (همان)، برابر با ۰/۸۰ به دست آمده است. این پرسش‌نامه در گروه‌های شناخته‌شده (گروه‌های عادی و مذهبی) به کار برده شده و تفاوت میانگین نمره‌های دو گروه معنی‌دار بوده است؛ به عبارت دیگر، پرسش‌نامه می‌تواند بین دو گروه تفاوت بگذارد (همان). ضریب آلفای کرونباخ توسط پژوهشگر برای این پرسش‌نامه ۰/۸۳ به دست آمد که نشانگر پایایی مطلوب آن است.

پرسش‌نامه تعهد زناشویی (DCI): این پرسش‌نامه میزان پایداری افراد به همسر و ازدواجشان و ابعاد آن را اندازه‌گیری می‌کند. این آزمون توسط *آدامز و جونز* (۱۹۹۷) برای مقاصد پژوهشی تهیه و تدوین شده و سه بعد تعهد زناشویی را اندازه‌گیری می‌کند. این ابعاد عبارتند از: تعهد شخصی: تعهد نسبت به همسر، مبتنی بر جذابیت وی است. تعهد اخلاقی: تعهد نسبت به ازدواج، مبتنی بر تقدس و حرمت رابطه زناشویی است. تعهد ساختاری: تعهد نسبت به همسر و ازدواج، مبتنی بر احساس اجبار به تداوم ازدواج یا ترس از پیامدهای طلاق است. در اینجا هدف بعد اخلاقی این پرسش‌نامه است که *آدامز و جونز* میزان پایایی آن را ۰/۸۹ به دست آورده‌اند (آدامز و جونز، ۱۹۹۹). در یک مطالعه مقدماتی توسط *حسین عباسی مولید و همکاران* (۱۳۸۸)، روایی و پایایی این پرسش‌نامه در ایران مورد بررسی قرار گرفت که ضریب پایایی خرده‌مقیاس تعهد اخلاقی طی دوبار بررسی به ترتیب ۰/۸۳ و ۰/۷۶ محاسبه گردید. این پرسش‌نامه دارای ۴۳ سؤال می‌باشد. خرده‌مقیاس تعهد اخلاقی شامل ۱۳ سؤال است که عبارتند از: ۳-۶-۹-۱۳-۲۰-۲۲-۲۳-۲۶-۲۹-۳۰-۳۴-۳۷-۴۱ (عباسی مولید، ۱۳۸۸). ضریب آلفای کرونباخ توسط پژوهشگر برای این پرسش‌نامه ۰/۸۵ محاسبه شد که نشانگر پایایی مطلوب آن است.

پرسش‌نامه سبک زندگی (LSQ): این پرسش‌نامه توسط *لعلی و همکاران* تدوین و اعتباریابی شده است. نسخه نهایی پرسش‌نامه سبک زندگی دارای ۷۰ سؤال در طیف لیکرت است. این پرسش‌نامه از ۱۰ عامل یا مؤلفه شامل: ۱. سلامت جسمانی، ۲. ورزش و تندرستی، ۳. کنترل وزن و تغذیه، ۴. پیشگیری از بیماری‌ها، ۵. سلامت روان‌شناختی، ۶. سلامت معنوی، ۷. سلامت اجتماعی، ۸. اجتناب از داروها، مواد مخدر و الکل، ۹. پیشگیری از حوادث و ۱۰. سلامت محیطی تشکیل شده است. نمره بالا در هر کدام از مؤلفه‌ها و در کل پرسش‌نامه بیانگر سبک زندگی مناسب است. نتایج پژوهش *لعلی و همکاران* نشان داد که پرسش‌نامه سبک زندگی (LSQ)، از روایی و پایایی کافی و مناسب برای ارزیابی و اندازه‌گیری سبک زندگی افراد برخوردار است. به منظور بررسی پایایی پرسش‌نامه از دو روش همسانی درونی و بازآزمایی استفاده شد. ضرایب آلفای کرونباخ در دامنه بین ۰/۷۶ تا ۰/۸۹ قرار دارند و ضرایب

پایای به روش بازآزمایی در دامنه‌ای از ۰/۸۴ تا ۰/۹۴ قرار می‌گیرند. ضرایب پایایی هریک از مؤلفه‌ها، به روش بازآزمایی به ترتیب عبارتند از: ۰/۹۴، ۰/۹۲، ۰/۹۱، ۰/۹۲، ۰/۹۴، ۰/۸۹، ۰/۸۸، ۰/۸۵، ۰/۸۹، ۰/۸۴ (لعلی و دیگران، ۱۳۹۱). همچنین ضریب آلفای کرونباخ توسط پژوهشگر برای این پرسش‌نامه ۰/۹۳ محاسبه شد که بیانگر پایایی مطلوب این ابزار است.

یافته‌های پژوهش

میانگین و انحراف استاندارد نمرات آزمودنی‌های دارای تجربه طلاق و آزمودنی‌های بدون تجربه طلاق، در سه متغیر نگرش مذهبی، تعهد اخلاقی و سبک زندگی، به همراه ماتریس همبستگی روابط بین متغیرها به ترتیب در جداول ۱ و ۲ ارائه شده است.

جدول ۱: میانگین، انحراف استاندارد و ماتریس همبستگی نگرش مذهبی، تعهد اخلاقی و سبک زندگی در آزمودنی‌های دارای تجربه طلاق

ردیف	متغیرها	M	SD	۱	۲
۱	نگرش مذهبی	۷۱/۸۱	۱۳/۶۴	-	
۲	تعهد اخلاقی	۱۹/۸۹	۸/۴۲	۰/۱۰	-
۳	سبک زندگی	۱۳۵/۹۸	۲۸/۲۵	*۰/۴۹	۰/۰۴

*P < 0/05

جدول ۲: میانگین، انحراف استاندارد و ماتریس همبستگی نگرش مذهبی، تعهد اخلاقی و سبک زندگی در آزمودنی‌های بدون تجربه طلاق

ردیف	متغیرها	M	SD	۱	۲
۱	نگرش مذهبی	۷۷/۷۰	۱۰/۶۹	-	
۲	تعهد اخلاقی	۳۲/۹۱	۵/۸۰	*۰/۳۸	-
۳	سبک زندگی	۱۴۰/۳۲	۲۲/۲۶	*۰/۳۵	*۰/۲۰

*P < 0/05

همان‌طور که در جدول ۱ و ۲ ملاحظه می‌شود، در هر سه متغیر نگرش مذهبی، تعهد اخلاقی و سبک زندگی، سطح نمرات آزمودنی‌های بدون تجربه طلاق در حد بالاتری نسبت به آزمودنی‌های دارای تجربه طلاق قرار دارد. در میان آزمودنی‌های دارای تجربه طلاق، ضریب همبستگی پیرسون، تنها بین نگرش مذهبی و سبک زندگی معنادار می‌باشد، اما در میان آزمودنی‌های بدون تجربه طلاق، این ضریب بین تمام متغیرها معنادار می‌باشد.

برای بررسی فرضیه‌های پژوهش در مورد روابط بین متغیرها از روش تحلیل رگرسیون گام به گام استفاده شد که نتایج آن به تفکیک برای آزمودنی‌های دارای تجربه طلاق و آزمودنی‌های بدون تجربه طلاق، به ترتیب در جداول ۳ و ۴ ارائه شده است.

جدول ۳: نتایج تحلیل رگرسیون گام به گام جهت بررسی پیش‌بینی‌کنندگی سبک زندگی براساس نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی در افراد دارای تجربه طلاق

متغیر پیش‌بین	متغیر ملاک	R	R2	F	P	Beta	t	P
نگرش مذهبی	سبک زندگی	۰/۴۹	۰/۲۴	۳۳/۰۹*	۰/۰۰	۰/۴۹	۵/۷۵*	۰/۰۰

جدول ۴: نتایج تحلیل رگرسیون گام به گام جهت بررسی پیش‌بینی‌کنندگی سبک زندگی براساس نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی در افراد بدون تجربه طلاق

متغیر پیش‌بین	متغیر ملاک	R	R2	F	P	Beta	t	P
نگرش مذهبی	سبک زندگی	۰/۳۵	۰/۱۲	۱۴/۹۶*	۰/۰۰	۰/۳۵	۳/۸۶*	۰/۰۰

*P < 0/05

نتایج جداول ۳ و ۴ نشان می‌دهند که در مورد آزمودنی‌های دارای تجربه طلاق و نیز بدون تجربه طلاق، فقط نگرش مذهبی وارد معادله شده است. اضافه شدن تعهد اخلاقی، در مورد هیچ‌یک از آزمودنی‌های دارای تجربه طلاق و بدون تجربه طلاق، قدرت پیش‌بینی را به‌طور معنی‌داری افزایش نمی‌دهد، هر چند که در مورد آزمودنی‌های بدون تجربه طلاق، ضریب همبستگی پیرسون بین این متغیر با متغیر سبک زندگی، معنادار است. معناداری ضریب رگرسیون در هر دو جدول، نشان می‌دهد که نگرش مذهبی در مورد هر دو دسته آزمودنی‌ها، به‌طور معناداری می‌تواند سبک زندگی را پیش‌بینی کند. مجذور همبستگی در جدول ۱، ۰/۲۴ به‌دست آمده است که نشان می‌دهد در آزمودنی‌های دارای تجربه طلاق، ۲۴ درصد واریانس بین نگرش مذهبی و سبک زندگی مشترک است. به‌عبارت دیگر، نگرش مذهبی می‌تواند ۲۴ درصد واریانس سبک زندگی را به‌طور معناداری تبیین کند. این میزان در جدول ۲، ۰/۱۲ است که نشان می‌دهد در آزمودنی‌های بدون تجربه طلاق، ۱۲ درصد واریانس بین نگرش مذهبی و سبک زندگی مشترک است. به‌عبارت دیگر، نگرش مذهبی می‌تواند ۱۲ درصد واریانس سبک زندگی را به‌طور معناداری تبیین کند.

بحث و نتیجه‌گیری

سبک زندگی، روشی است که افراد در طول زندگی انتخاب کرده‌اند. زیربنای این امر در خانواده پی‌ریزی می‌شود که خود متأثر از فرهنگ، نژاد، مذهب، وضعیت اقتصادی، اجتماعی و باورها می‌باشد (فاضل و دیگران، ۱۳۹۰). سبک زندگی، مفهومی گسترده و چندبعدی است (اباذری و چاوشیان، ۱۳۸۱). نظر به اینکه سبک زندگی از عوامل مختلفی تأثیر پذیرفته و بر عوامل مختلفی تأثیر می‌گذارد، این پژوهش با هدف پیش‌بینی‌کنندگی سبک زندگی براساس نگرش مذهبی و تعهد اخلاقی در افراد دارای تجربه طلاق و افراد بدون تجربه طلاق انجام گرفت.

نتایج این پژوهش نشان داد در افراد بدون تجربه طلاق، رابطه معناداری بین نگرش مذهبی، تعهد

اخلاقی و سبک زندگی وجود دارد. این رابطه در افراد دارای تجربه طلاق تنها بین نگرش مذهبی و سبک زندگی معنادار می‌باشد. از آنجاکه نمی‌توان مذهب را از اخلاق و تعهد نسبت به خانواده جدا دانست، می‌توان گفت: نگرش نسبت به مذهب بعدی اخلاقی نهفته است و قوانینی که مذهب و ارزش‌هایی که اخلاق و تعهد نسبت به آن به فرد ارائه می‌دهد، می‌تواند بهترین الگوها برای فرد در زندگی باشد.

نتایج پژوهش بیانگر این است که متغیر نگرش‌های مذهبی به‌طور معنادار سبک زندگی افراد دارای تجربه طلاق و افراد بدون تجربه طلاق را پیش‌بینی می‌کند. با این حال، این قدرت پیش‌بینی برای افراد دارای تجربه طلاق بیشتر است. نگرش مذهبی در افراد بدون تجربه طلاق نسبت به افراد دارای تجربه طلاق در حد بالاتری قرار دارد. این یافته‌ها با نتایج پژوهش غفوری ورنوسفادرانی و همکاران (۱۳۸۸)، که نشان می‌دهد نگرش‌های مذهبی در پیش‌بینی موفقیت و شکست روابط زناشویی نقش معناداری دارد، همسویی دارد.

مذهب راهنمایی‌هایی کلی در اختیار بشر قرار می‌دهد که اگر انسان‌ها بدان عمل نمایند، منجر به استحکام پیوند زناشویی می‌گردد. این راهنمایی‌ها شامل قوانینی در مورد روابط جنسی، نقش‌های جنسیتی، از خودگذشتگی و حل تعارضات در روابط زناشویی می‌باشد (ماهونی، ۲۰۰۳). یکی از دلایلی که نشان می‌دهد مذهب می‌تواند دیدگاه فکری زوجین را تحت تأثیر قرار دهد، این است که احتمال اینکه افراد مذهبی‌تر ازدواج خود را دارای کیفیتی معنوی ببینند، بیشتر می‌باشد. مطالعه بر روی ۹۷ زوج، که نماینده تنوع مذهبی زوج‌های آمریکایی بودند، نشان داد که آنها مفهوم «تقدس» را در مورد ازدواج خود به کار می‌برند؛ بدین معنی که غالباً چنین تصور می‌کردند که ازدواج آنها محتوایی معنوی دارد (ماهونی، ۲۰۰۵). بنابراین، به نظر می‌رسد اگر زوجین به‌طور عمیق به معنوی بودن ازدواج خود اعتقاد داشته باشند، مشاجرات دائم می‌تواند ترس روانی از دست دادن رابطه با خداوند و احساس گناه را با خود به همراه داشته باشد. از این رو، سعی در حفاظت از زندگی مشترک خود دارند (لطف‌آبادی، ۱۳۸۴، ص ۱۳۸).

همچنین یافته‌ها نشان می‌دهد که تعهد اخلاقی در افراد بدون تجربه طلاق، نسبت به افراد دارای تجربه طلاق، در حد بالاتری قرار دارد. هرچند تعهد اخلاقی به‌طور معناداری قدرت پیش‌بینی سبک زندگی افراد دارای تجربه طلاق و بدون تجربه طلاق را دارا نیست. با این حال، در مورد افراد بدون تجربه طلاق، ضریب همبستگی پیرسون بین متغیر تعهد اخلاقی با متغیر سبک زندگی معنادار است.

در تبیین این نتیجه می‌توان گفت: تعهد چه به‌صورت اجباری یا فداکارانه برای کیفیت زندگی زناشویی و ثبات در ازدواج مهم است (جانسون، ۱۹۸۵، ص ۴۷). البته باید اشاره کرد که تعهد فداکارانه

به‌طور فزاینده‌ای در مقایسه با تعهد اجباری، با رضایت زناشویی مرتبط است. تعهد در زندگی زناشویی عبارت است از: علاقه و قصدی که شخص به آن اندازه و براساس آن، تمایل دارد که در رابطه زناشویی باقی بماند و عهدی را که بسته حفظ کند. تعهد ابعاد چندگانه‌ای دارد و شامل دلایل شخصی، اخلاقی و اعتقادی بخصوصی است که شخص را به ادامه رابطه زناشویی پایبند می‌کند (حسینی، ۱۳۸۹، ص ۵۷). تعهد به ازدواج به‌عنوان یک بنیاد (تعهد اخلاقی)، این احساس را در افراد شدت می‌بخشد که ملزم به حفظ ازدواج به‌عنوان وظیفه‌ای اخلاقی یا اجتماعی هستند (آدامز و جونز، ۱۹۹۷).

نتایج پژوهش همچنین نشان داد سبک زندگی افراد بدون تجربه طلاق در سطح بالاتری قرار دارد. سبک زندگی روشی است که فرد در طول زندگی انتخاب کرده و بازتابی کامل از ارزش‌های اجتماعی، طرز برخورد، فعالیت‌ها، الگوهای رفتاری و عادات فردی چون تغذیه، خواب، فعالیت‌های بدنی، شرکت در مجامع و فعالیت‌های اجتماعی و برنامه‌ریزی مربوط به فرزندان و خانواده می‌باشد. اگر انجام این امور در حد مطلوب باشد، افراد از سلامت جسمانی و روانی برخوردار می‌شوند. در نتیجه، این عامل موجب می‌شود که خانواده کمتر دچار مشکل شود و در پی آن ناسازگاری در خانواده کمتر پیش بیاید و خانواده کمتر دچار آسیب گردد (فاضل و دیگران، ۱۳۹۰).

بنابراین، با توجه به نتایج این پژوهش و مطالب فوق می‌توان گفت: نگرش‌های مذهبی عاملی تعیین‌کننده در نگرش نسبت به همسر، نهاد خانواده و زندگی زناشویی می‌باشد و بر اتخاذ سبک زندگی و متعاقب آن ثبات زناشویی زوجین تأثیر می‌گذارد. نگرش‌های مذهبی رهنمودهایی در اختیار فرد قرار می‌دهد که شیوه رفتار، باورها، مسئولیت‌ها و تصمیم‌گیری‌های وی در مورد ارتباط با اعضای خانواده را تحت تأثیر قرار می‌دهد. از سوی دیگر، به دلیل رابطه تنگاتنگ آن با اخلاق می‌تواند وفاداری و پایبندی فرد به نهاد مقدس خانواده را موجب شود. با توجه به نتایج فوق، شایسته است در رابطه با حضور پررنگ‌تر مذهب و ارزش‌های اخلاقی در خانواده اقدامات مؤثری صورت گیرد.

از محدودیت‌های پژوهش، می‌توان به استفاده از روش نمونه‌گیری در دسترس به دلیل نامحدود بودن و عدم دسترسی به فهرست کلیه افراد جامعه مورد پژوهش، و همچنین عدم کنترل سایر عوامل مرتبط با سبک زندگی اشاره کرد. با توجه به اهمیت نهاد خانواده و لزوم بررسی عوامل مرتبط و مؤثر بر ثبات و پایداری آن، پیشنهاد می‌گردد در پژوهش‌های آتی با توجه به موارد فوق و در نظر گرفتن سایر عوامل، به بررسی تفاوت گروه‌های متقاضی طلاق و غیرمتقاضی طلاق پرداخته شود تا نتایجی با قابلیت تعمیم‌پذیری بالاتر به دست آید.

منابع

- ابادری، یوسف و حسن چاوشیان، ۱۳۸۱، «از طبقه اجتماعی تا سبک زندگی: رویکردهای نوین در تحلیل جامعه‌شناختی هویت اجتماعی»، *علوم اجتماعی*، ش ۲۰، ص ۳-۲۷.
- آبروی، مریم، ۱۳۸۸، *بررسی عوامل پیش‌بینی‌کننده طلاق در زوجین شهر اصفهان*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مشاوره، گرایش خانواده، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- آقایی، اصغر و دیگران، ۱۳۸۳، «رابطه سبک زندگی و رضایت زناشویی در هنرمندان و مقایسه آن با افراد عادی»، *دانش و پژوهش در روان‌شناسی*، دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوراسگان (اصفهان)، ش ۲۱ و ۲۲، ص ۱۶۹-۱۹۰.
- بوالهروی، جعفر و دیگران، ۱۳۹۱، «بررسی برخی علل منجر به تقاضای طلاق در زوجین متقاضی طلاق در دادگاه‌های تهران»، *اپیدمیولوژی ایران*، دوره هشتم، ش ۱، ص ۸۳-۹۳.
- جیمز، ویلیام، *دین و روان*، ۱۳۷۲، ترجمه مهدی قائمی، چ دوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- حسینی، بیتا، ۱۳۸۹، *زمینه زوج درمانی*، تهران، جنگل.
- حیدری رفعت، ابوذر و علی عنایتی نوین‌فر، ۱۳۸۹، «رابطه بین نگرش دینی و شادکامی در بین دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس»، *روان‌شناسی و دین*، سال سوم، ش ۴، ص ۶۱-۷۲.
- خدایاری‌فرد، محمد و دیگران، ۱۳۸۶، «رابطه نگرش مذهبی با رضایت زناشویی در دانشجویان متأهل»، *خانواده‌پژوهی*، سال سوم، ش ۱۰، ص ۶۱۱-۶۲۰.
- رضایی، جواد و دیگران، ۱۳۹۰، «تأثیر آموزش زوج درمانی اسلام‌محور بر تعهد زناشویی زوجین»، *روان‌شناسی و دین*، سال چهارم، ش ۴، ص ۳۷-۶۰.
- ساروخانی، باقر، ۱۳۷۶، *طلاق، پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن*، چ دوم با تجدیدنظر، تهران، دانشگاه تهران.
- عباسی مولید، حسین، ۱۳۸۸، *بررسی تأثیر آموزش گروهی واقعیت‌درمانی بر تعهد زناشویی زوجین خمینی شهر*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مشاوره، گرایش خانواده، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- غفوری ورنوسفادرانی، محمدرضا و دیگران، ۱۳۸۸، «سبک‌های دلبستگی و نگرش‌های مذهبی به‌عنوان پیش‌بین‌های موفقیت و شکست رابطه زناشویی»، *تحقیقات علوم رفتاری*، دوره ۷، ش ۲، ص ۱۴۲-۱۵۳.
- فاضل، امین‌الله و دیگران، ۱۳۹۰، «قدرت پیش‌بینی ویژگی‌های شخصیتی و سبک زندگی بر رضایتمندی زوجی زنان پرستار شهر شیراز»، *جامعه‌شناسی زنان*، سال دوم، ش ۳، ص ۱۳۹-۱۶۳.
- کاوایانی ارانی، محمد، ۱۳۸۸، *طرح نظریه سبک زندگی بر اساس دیدگاه و ساخت آزمون سبک زندگی اسلامی و بررسی ویژگی‌های روان‌سنجی آن*، پایان‌نامه دکترا، روان‌شناسی، اصفهان، دانشگاه اصفهان.
- کجباف، محمداقبر و دیگران، ۱۳۹۰، «رابطه سبک زندگی اسلامی با شادکامی در رضایت از زندگی دانشجویان شهر اصفهان»، *روان‌شناسی و دین*، سال چهارم، ش ۴، ص ۶۱-۷۴.
- گلریز، گلشن، ۱۳۵۳، *پژوهشی برای تهیه نگرش مذهبی و بررسی رابطه بین نگرش مذهبی با سایر بازخوردها و خصوصیات شخصیتی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، روان‌شناسی بالینی، تهران، دانشگاه تهران.

لطف‌آبادی، حسین، ۱۳۸۴، «جست‌وجوی مبانی نظری سنجش ویژگی‌های معنوی درمان جوینان در تعامل با درمان‌گران» در: گزیده مقالات همایش مبانی نظری و روان‌سنجی مقیاس‌های دینی دفتر طرح‌های ملی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

لعلی، محسن و دیگران، ۱۳۹۱، «ساخت و اعتباریابی پرسش‌نامه سبک زندگی (LSQ)»، *پژوهش‌های روان‌شناختی*، دوره ۱۵، ش ۱، ص ۶۴-۸۰.

والچاک، ایوت، ۱۳۶۶، *طلاق و فرزندان*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، روان.

Adams JM, & Jones WH, 1999, Interpersonal commitment in historical perspective, In: Adams JM, Jones WH. (editors), *Handbook of interpersonal commitment and relationship stability*, New York: Kluwer Academic/ Plenum, P. 3-33.

Adams, J.M., & Jones, T, 1997, The conceptualization of marital commitment: An integrative analysis, *Journal of personality and social psychology*, v. 72, p. 1177-1196.

Cohan, C. L, & Kleinbaum, S, 2002, Toward a greater understanding of premarital I cohabitation and marital commitment, *Journal of Marriage and Family*, v. 64 (1), p. 180-193.

Donahue J M, Benson LP, 1995, *Religion and well being of adolescents*, Social Issues 1995, v. 51 (2), p. 145-160.

Harris VW, 2006, Marital quality, context, and interaction: A comparison of individuals across various income levels, *Sci Context*, v. 17, p. 48-52.

Hünler, O. S. & Genc, ÖZ, T. I, 2005, The effect of religiousness on marital satisfaction: Testing the mediator role of marital problem solving between religiousness and marital satisfaction, *Contemporary Family Therapy*, v. 27 (1), p. 123-136.

Johnson, M.P, 1985, Commitment, Cohesion, investment, barriers, alternatives, constraint: Why do people stay together when they really don't want to? Proceeding of Theory and Research Methodology Workshop, *National Council on Family Relation Annual Meeting*, Dallas, p. 45-53.

Johnson, M.P, 1999, Personal, moral, and structural commitment to relationships: Experiences of choice and constraint, In *Handbook of interpersonal commitment and relationship stability*, J.M. Adams and W.H. Jones, eds, New York: Kluwer Academic, p. 73-87.

Mahoney, A, 2005, Religion and conflict in marital and parent child relationship, *Journal of Social Issues*, v. 61 (4), p. 689-706.

Mahoney, A., & et al, 2003, Sanctification if family relationships, *Review of Religious Research*, v. 44, p. 220-236.

Reynold, J, & Mansfield, P, 1999, *The effect of changing attitudes to marriage on its stability*: Lord chancellor's Department. High Divorce Rates: The state of the evidence on Reasons and Remedies, v. (1), p. 1-3. Reserch series NO. 2/99.

Shields, E. P, 2001, *The effect of religiosity and marital Commitment on marital satisfaction and stability*, Unpublished doctoral dissertation: Brigham Yong University.

Sullivan, T, 2001, Understanding the relationship between religiosity and marriage: An investigation of the immediate and longitudinal effects of religiosity on newlywed couples, *Journal of Family Psychology*, v. 15, p. 610-628.

رابطه احساس قدردانی نسبت به خدا با شخصیت و کارکردهای مثبت روانی در ایران و لهستان

naseragha@gmail.com

ناصر آقابابایی / دانشجوی دکتری روان‌شناسی عمومی دانشگاه علامه طباطبائی

آگاتا بلچنیو / استادیار دانشگاه کاتولیک جان پل دوم لوبلین

دریافت: ۱۳۹۲/۹/۱ - پذیرش: ۱۳۹۳/۱/۳۱

چکیده

هدف این پژوهش، بررسی رابطه احساس قدردانی نسبت به خدا با کارکردهای مثبت روانی و عامل‌های شخصیت بود. ۲۲۶ دانشجوی ایرانی و ۲۲۰ دانشجوی لهستانی به «پرسش‌نامه قدردانی نسبت به خدا»، «پرسش‌نامه شخصیت هگزاکو-۶۰»، «مقیاس شادی فاعلی»، «مقیاس رضایت از زندگی»، و «مقیاس حرمت خود روزنبرگ» پاسخ دادند. یافته‌ها نشان داد که در هر دو بافت، احساس قدردانی نسبت به خدا با نمره‌های بالا در شادی، رضایت از زندگی، حرمت خود، صداقت-فروتنی، و برون‌گرایی رابطه مثبت داشت. احساس قدردانی نسبت به خدا، پس از کنترل شخصیت نیز توانست مقادیر معناداری از تغییرات در کارکردهای مثبت روانی را پیش‌بینی کند. همچنین یافته‌های این پژوهش نشان داد که نقش مثبت قدردانی مستقل از شخصیت است و دارای عمومیت میان-فرهنگی می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: قدردانی، دین، خدای شادی، شخصیت، هگزاکو.

مقدمه

«قدردانی» به‌عنوان فضیلتی انسانی در تاریخ اندیشه بشر جایگاه ویژه‌ای دارد. در علم اخلاق، به‌عنوان یک فضیلت مطرح، و تقریباً همه ادیان بدان ارج نهاده‌اند. مفهوم قدردانی در متون اسلامی، با واژه «شکر» معرفی شده است. این واژه و مشتقات آن ده‌ها بار در قرآن کریم به‌کار رفته است. خداوند خود «وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا» (نساء: ۱۴۷)؛ و بندگان صالحش را با واژه شکر توصیف می‌کند. مثلاً در مورد حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا» (اسراء: ۳). خداوند ضمن اینکه شکرگزاران را اندک می‌شمارد «أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (بقره: ۲۴۳)؛ همگان را به آن توصیه می‌کند، آن را پیامد ایمان می‌داند «وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ» (نحل: ۱۱۴)؛ و می‌فرماید که تنها بندگان شاکر، نشانه‌های الهی را درمی‌یابند «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ» (ابراهیم: ۵). از پیامدهای قدردانی، تکرار یا ادامه جریان خیر است؛ چراکه منعم درمی‌یابد لطفش به هدر نرفته است. این حقیقت هم در رابطه با خداوند درست است هم در رابطه با مخلوقات. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده‌اند: «کسی که شکرگزاری دارد، از فزونی نعمت محروم نمی‌شود». همچنین فرموده‌اند: «هنگامی که نشانه‌های نعمت پروردگار آشکار شد، با ناسپاسی نعمت‌ها را از خود دور نسازید» (نهج‌البلاغه، ۱۴۲۲ق).

در روان‌شناسی، قدردانی به‌عنوان هیجانی مقدس و اخلاقی مطرح شده است. پژوهش‌های متعدد، آثار مثبت فراوان آن را در سلامت و کارکردهای مثبت روانی همچون شادی، رضایت از زندگی، کیفیت خواب و کاهش اختلال‌های روانی به اثبات رسانده‌اند (وود و همکاران، ۲۰۱۰). در این پژوهش‌ها، قدردانی غالباً به‌عنوان یک رگه شخصیتی مطالعه شده است. تنها تعداد اندکی از پژوهش‌ها، قدردانی نسبت به خدا را به‌عنوان سازه‌ای دینی مطالعه کرده‌اند (رزماریان و همکاران، ۲۰۱۱).

یکی دیگر از سازه‌هایی که روان‌شناسان مثبت‌گرا بدان توجه ویژه‌ای دارند، مفهوم «بهزیستی فاعلی» است. قرن‌هاست که چستی «زندگی خوب»، اندیشمندان را به خود مشغول داشته است. آنها بر ملاک‌هایی چون دوست داشتن دیگران و لذت به‌عنوان ویژگی‌های یک «زندگی خوب» متمرکز شده‌اند. اندیشه دیگری که درباره زندگی خوب وجود دارد، عبارت است از اینکه افراد خودشان احساس کنند که زندگی خوبی دارند. این تعریف فاعلی یا ذهنی از کیفیت زندگی، به هر فرد این حق را می‌دهد که تصمیم بگیرد زندگی‌اش ارزشمند است یا نه. این رویکرد به تعریف زندگی خوب، چیزی است که «بهزیستی فاعلی» و گاهی در زبان محاوره‌ای «شادی» نامیده شده است. بهزیستی فاعلی اشاره به ارزیابی عاطفی و شناختی افراد از زندگی‌شان دارد، و شامل تجربه هیجان‌های دل‌پذیر، سطح پایین خلق منفی، و رضایت زندگی بالاست.

مردم همه فرهنگ‌ها، بهزیستی فاعلی را مهم‌ترین عنصر زندگی‌شان گزارش می‌کنند. از این‌رو، دانشمندان می‌کوشند تا عامل‌های پرورش آن را شناسایی کنند (آقابابایی و فراهانی، ۱۳۹۰، ص ۸۰). افزایش بهزیستی از این جهت مهم است که افراد شاد در عرصه‌های گوناگون زندگی مانند ازدواج، دوستی، سلامت، کار، و تحصیل موفق‌ترند، نه تنها به علت اینکه موفقیت، شادی آفرین است بلکه شادی، موفقیت را با خود به ارمغان می‌آورد (لیوومرسکی و همکاران، ۲۰۰۵). متغیر مثبت دیگری که باید آن را از شادی متمایز دانست، حرمت خود است. «حرمت خود» گرچه رابطه مثبت قوی‌ای با شادی دارد، اما مفهوماً از آن متفاوت است. حرمت خود عبارت است از: ارزیابی عاطفی از خودانگاره و هویت. ارزیابی مثبت یا منفی فرد از خودش در اینکه او چه احساسی نسبت به خودش دارد، نقش دارد. افراد دارای حرمت خود مثبت نوعاً از بیان آراء‌شان به شیوه‌ای مناسب و مؤدبانه بیم ندارند، آنها در پی فرصت‌هایی برای پیشرفت خود هستند. از عبارت‌های مثبت درباره خودشان استفاده می‌کنند، و موفقیت‌های دیگران را تهدید قلمداد نمی‌کنند (زاف و هیر، ۲۰۰۳، ص ۲۳۵). از سوی دیگر، حرمت خود پائین یک مشکل رایج است که با سبب‌شناسی برخی از اختلالات روانی مانند افسردگی، وسواس، اختلال خوردن، مصرف مواد، درد مزمن، و روان‌پریشی ارتباط داده شده است (مک‌منس و همکاران، ۲۰۰۹). پژوهش‌ها نشان داده‌اند که پیش‌بینی‌کننده‌های شادی و حرمت خود متمایزاند. درحالی‌که بهترین پیش‌بینی‌کننده‌های شادی عبارت‌اند از: رگه‌های «خلق و خوئی» (مانند برون‌گرایی و روان‌رنجور خویی)، بهترین پیش‌بینی‌کننده حرمت خود، ویژگی‌های مرتبط با عاملیت و انگیزش (مانند خوش‌بینی، و فقدان نومی‌دی) بوده است (لیوومرسکی و همکاران، ۲۰۰۶).

دینداری و ارتباط با خداوند از جمله متغیرهایی هستند که رابطه آنها با سلامت روانی و به‌طور خاص با بهزیستی و حرمت خود مورد توجه پژوهشگران رشته‌های مختلف قرار گرفته است. پژوهش‌ها در جوامع دینی مختلف نشان می‌دهد که ابعاد گوناگون دینداری و به‌طور خاص دید مثبت به خدا، با شادی و رضایت زندگی رابطه مثبت دارد (آقابابایی و همکاران، ۱۳۸۸؛ پاراگمنت و همکاران، ۲۰۰۱؛ رایبنز و همکاران، ۲۰۰۸؛ رزماریان و همکاران، ۲۰۰۹؛ حیدری رفعت و عنایتی نوین‌فر، ۱۳۸۹؛ قمری، ۱۳۸۹؛ عبدالخالک، ۲۰۰۶؛ سیم و یو، ۲۰۱۱؛ لویس و همکاران، ۲۰۰۵؛ هیلز و آرگایل، ۱۹۹۸). همچنین نشان داده شده است که افراد متدین نسبت به افراد غیرمتدین، حرمت خود بالاتری دارند و دارای سازگاری روان‌شناختی بهتری‌اند (گباور و همکاران، ۲۰۱۲؛ عبدالخالک، ۲۰۱۱). گرچه پژوهش‌های زیادی رابطه شخصیت با بهزیستی (استیل و همکارانش، ۲۰۰۸) و رابطه شخصیت با دین (ساراگلو، ۲۰۱۰) را بررسی کرده‌اند، اما مطالعه همزمان این سه متغیر (یعنی شخصیت، دین، و

بهزیستی فاعلی) به‌ندرت انجام گرفته است. مطالعه همزمان این سه متغیر، روشن خواهد کرد که آیا رابطه دین با بهزیستی یگانه است، یا متأثر از شخصیت. فرانسس و لستر (۱۹۹۷) در دانشجویان آمریکایی نشان دادند که پس از کنترل عامل‌های سه‌گانه آیزنک، دینداری توانست شادی را پیش‌بینی کند. اما مطالعه بری (۲۰۱۲) با استفاده از مدل پنج عاملی این یافته را تکرار نکرد. رابینز و همکارانش (۲۰۰۸) نشان دادند که گرچه دعا کردن با شادی رابطه مثبت دارد، پس از کنترل عامل‌های شخصیت آیزنک این رابطه از بین رفت.

در این پژوهش، به بررسی رابطه احساس قدردانی نسبت به خدا با کارکردهای مثبت روانی (شامل شادی، رضایت از زندگی، و حرمت‌خود) و عامل‌های شخصیت در دو بافت مسلمان ایران و مسیحی لهستان خواهیم پرداخت. چنین پژوهشی، امکان بررسی تعمیم‌پذیری میان فرهنگی یافته‌ها را فراهم خواهد آورد. بر پایه پژوهش‌های متعددی که بیانگر رابطه مثبت رگه قدردانی با کارکردهای مثبت روانی بوده‌اند، انتظار است قدردانی نسبت به خدا نیز با شادی، رضایت از زندگی، و حرمت‌خود رابطه مثبت داشته باشد. همچنین براساس اینکه چند پژوهش در چارچوب مدل پنج عاملی شخصیت نشان داده‌اند که عامل برون‌گرایی و توافق رابطه‌ای قوی با رگه قدردانی دارد (آقابابائی و فراهانی، ۱۳۹۰؛ تنو، ۲۰۰۷؛ وود و همکاران، ۲۰۰۹)، پیش‌بینی می‌شود در هر دو بافت، دو عامل برون‌گرایی و توافق از مدل هگزاکو نیز با قدردانی نسبت به خدا رابطه مثبت داشته باشند. لازم به یادآوری است که مدل هگزاکو، شخصیت را در چارچوب شش عامل می‌سنجد: صداقت- فروتنی، تهییج‌پذیری، برون‌گرایی، توافق، وظیفه‌شناسی، و تجربه‌پذیری (اشتن و لی، ۲۰۰۹). همچنین با توجه به ماهیت و محتوای عامل صداقت- فروتنی (شامل رگه‌های صداقت، انصاف، پرهیز از حرص، و فروتنی) و اینکه این عامل از قوی‌ترین همبسته‌های دینداری در مدل شش عاملی هگزاکو است (آقابابائی، ۲۰۱۲؛ آقابابائی و همکاران، ۲۰۱۴)، پیش‌بینی می‌شود این عامل با قدردانی نسبت به خدا رابطه مثبت داشته باشد. سرانجام، در این مطالعه به بررسی این پرسش می‌پردازیم که آیا پس از کنترل شخصیت، قدردانی نسبت به خدا می‌تواند کارکردهای مثبت روانی را پیش‌بینی کند یا خیر؟

روش تحقیق

الف. آزمودنی‌ها: نمونه پژوهش شامل ۲۲۶ دانشجوی ایرانی و ۲۲۰ دانشجوی لهستانی در سال تحصیلی ۱۳۹۱-۱۳۹۲ (۲۰۱۳-۲۰۱۲) است که با روش نمونه‌گیری غیرتصادفی به مشارکت در پژوهش دعوت شدند. از نمونه ایرانی ۱۵۱ نفر زن، ۷۵ نفر مرد، یک نفر زردشتی و سایر افراد مسلمان بودند. میانگین سنی

آنها ۲۲/۴۷ سال با دامنه ۱۸ تا ۳۸ بود. از نمونه لهستانی ۱۷۰ نفر زن، ۳۴ نفر مرد، ۱۶ نفر بدون بیان جنسیت، یک نفر مسلمان و باقی آنها مسیحی بودند. میانگین سنی آنها ۲۱/۹۶ سال با دامنه ۱۹ تا ۴۷ سال بود. این پژوهش از نوع توصیفی (غیرآزمایشی) و با روش تحقیق همبستگی است. داده‌های پژوهش به وسیله پرسش‌نامه‌های خودگزارشی به دست آمدند و با شاخص‌ها و روش‌های آماری، همچون ضریب همبستگی پیرسون، و رگرسیون چندگانه، تحلیل شدند. برای این مدل‌ها، تعداد نمونه دست‌کم ۱۰ تا ۲۰ برابر تعداد متغیرهای مستقل تعیین شده است (فراهانی و عریضی، ۱۳۸۴؛ هومن، ۱۳۸۶). بدین ترتیب، با وجود ۷ متغیر مستقل (قدردانی نسبت به خدا و عامل‌های شش‌گانه شخصیت)، حجم نمونه در این پژوهش بسنده است. برای جمع‌آوری داده‌ها، نسخه‌های فارسی و لهستانی پرسش‌نامه‌های زیر به کار رفت.

ب. ابزار سنجش

پرسش‌نامه قدردانی نسبت به خدا: این پرسش‌نامه تک‌عاملی چهار گویه دارد. پایایی درونی آن با روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۹۶ به دست آمده است (کراوزه، ۲۰۰۶). آلفای کرونباخ نسخه فارسی این پرسش‌نامه، در گروهی از دانشجویان ایرانی برابر با ۰/۸۵ و همبستگی آن با پرسش‌نامه قدردانی برابر با ۰/۵۴ به دست آمد. به ترتیب، بیانگر پایایی و روایی رضایت‌بخش آن است (آقابابایی و اینانلو، ۱۳۸۹، ص ۸۰). شرکت‌کننده‌ها به یک مقیاس پنج درجه‌ای لیکرت پاسخ می‌دهند.

پرسش‌نامه شخصیت هگزاکو-۶: برای سنجش عامل‌های شخصیت از نسخه ۶۰ گویه‌ای پرسش‌نامه شخصیت هگزاکو استفاده شد. پایایی درونی عامل‌های شش‌گانه صداقت-فروتنی، تهییج‌پذیری، برون‌گرایی، توافق، وظیفه‌شناسی، و تجربه‌پذیری با روش آلفای کرونباخ در نمونه‌ای از دانشجویان، به ترتیب برابر با ۰/۷۹، ۰/۷۸، ۰/۸۰، ۰/۷۷، ۰/۷۸، و ۰/۷۷ گزارش شده است. آلفای کرونباخ این عامل‌ها در نمونه‌ای از جمعیت عمومی از ۰/۷۳ تا ۰/۸۰ گزارش شد. همبستگی نمره‌های خودگزارشی و نمره‌های مشاهده‌گر از ۰/۴۷ تا ۰/۶۰ و همبستگی پرسش‌نامه پنج‌عاملی نئو با پنج عامل متناظر آن در نسخه ۶۰ گویه‌ای هگزاکو از ۰/۵۳ تا ۰/۸۰ بود (اشتن و لی، ۲۰۰۹). در ایران، آقابابایی (۱۳۹۱) ساختار عاملی این پرسش‌نامه را تأیید کرد. پایایی درونی عامل‌های شش‌گانه پرسش‌نامه، با روش آلفای کرونباخ بین ۰/۶۰ و ۰/۷۵ به دست آمد (آقابابایی، ۱۳۹۱). روایی هم‌گرایی نسخه فارسی هگزاکو-۶۰ هم با پنج عامل بزرگ شخصیت تأیید شده است (آقابابایی، ۲۰۱۲). شرکت‌کنندگان به یک مقیاس پنج درجه‌ای لیکرت پاسخ می‌دهند.

مقیاس شادی فاعلی: این مقیاس دارای چهار گویه است. دو گویه نخست آن از پاسخ‌دهنده می‌خواهد شادی خود را به ترتیب به صورت مستقل و در مقایسه با همگان خود درجه‌بندی کند. گویه‌های سه و چهار، به ترتیب افراد شاد و غمگین را توصیف می‌کند. از پاسخ‌دهنده می‌پرسد که این اوصاف چقدر در مورد او درست هستند. ضرایب آلفای کرونباخ این مقیاس از ۰/۷۹ تا ۰/۹۴ گزارش شده است (لیوبومرסקی و لپر، ۱۹۹۹). نسخه فارسی مقیاس در نمونه‌های دانشجویی و غیردانشجویی اجرا و اعتباریابی شده است. ضریب آلفای کرونباخ نسخه فارسی ۰/۷۷ و همبستگی آن با مقیاس رضایت از زندگی ۰/۴۳ تا ۰/۴۹ گزارش شده است (آقابابایی و فراهانی، ۱۳۹۰، ص ۷۹؛ آقابابایی و دیگران، ۱۳۸۸، ص ۳۶۵). شرکت‌کنندگان به یک مقیاس هفت درجه‌ای لیکرت پاسخ می‌دهند.

مقیاس رضایت از زندگی: این مقیاس که دارای پنج گویه و تک‌عاملی است، برای سنجش بُعد شناختی بهزیستی فاعلی به کار رفت (دینر و همکاران، ۱۹۸۵). بیانی و همکاران (۱۳۸۶) این مقیاس را اعتباریابی کردند. این پژوهشگران، اعتبار مقیاس را با روش آلفای کرونباخ ۰/۸۳ و با روش بازآزمایی ۰/۶۹ گزارش کرده‌اند. به گفته کاشدان (۲۰۰۴)، برای سنجش بهزیستی فاعلی آزمون‌هایی چون مقیاس شادی فاعلی و مقیاس رضایت از زندگی، از مناسب‌ترین مقیاس‌ها هستند؛ چراکه کوتاه، مبتنی بر نظریه، و فارغ از فشار زمانی‌اند و ویژگی‌های روان‌سنجی مناسبی دارند. شرکت‌کنندگان به یک مقیاس پنج درجه‌ای لیکرت پاسخ می‌دهند.

مقیاس حرمت‌مخود روزنبرگ: این مقیاس ده گویه‌ای، برای سنجش حرمت‌خود به کار رفت (روزنبرگ، ۱۹۸۵). همسانی درونی نسخه فارسی این مقیاس با روش آلفای کرونباخ برابر با ۰/۸۳ به دست آمده است (جوشن‌لو و قائدی، ۱۳۸۷). همچنین، در گروهی از دانشجویان ایرانی، همبستگی این مقیاس با رضایت از زندگی، برون‌گرایی و روان‌رنجورخویی به ترتیب برابر با ۰/۴۹، ۰/۴۵، و ۰/۴۳-، به دست آمد که بیانگر روایی آن است (جوشن‌لو و افشاری، ۲۰۱۱). شرکت‌کنندگان به یک مقیاس پنج درجه‌ای لیکرت پاسخ می‌دهند.

یافته‌های تحقیق

ضرایب همبستگی متغیرهای پژوهش در جدول ۱ آمده است. همان‌گونه که جدول نشان می‌دهد در هر دو بافت، قدردانی با نمره بالاتر رضایت از زندگی، شادی، و حرمت خود رابطه مثبت دارد. همچنین در هر دو بافت، قدردانی با نمره بالا در عامل‌های صداقت-فروتنی و برون‌گرایی رابطه مثبت دارد. رابطه

قدردانی با تجربه‌پذیری در هر دو بافت مثبت بود. اما این رابطه تنها در دانشجویان لهستانی معنادار بود. رابطه قدردانی با وظیفه‌شناسی نیز در هر دو بافت مثبت بود، اما این رابطه تنها در بافت ایرانی معنادار بود. در حالی که که رابطه تهييج‌پذيري با قدردانی در نمونه ایرانی معنادار نبود، این رابطه در بافت لهستانی منفی و معنادار بود.

جدول ۱. همبستگی‌های متقابل متغیرهای پژوهش برای شرکت‌کنندگان ایرانی (پاتین) و لهستانی (بالا)

متغیرها	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰
۱. صداقت- فروتنی	۱	۰/۰۵	-۰/۰۸	۰/۲۹**	۰/۱۸**	۰/۱۰	۰/۰۶	۰/۰۳	-۰/۱۱	۰/۱۶*
۲. تهیيج‌پذيري	-۰/۰۱	۱	-۰/۰۶	-۰/۰۷	۰/۱۴*	-۰/۰۴	۰/۰۱	-۰/۰۷	-۰/۱۰	-۰/۱۳*
۳. برون‌گرایی	۰/۰۱	-۰/۱۷**	۱	-۰/۰۱	۰/۲۱**	۰/۱۰	۰/۳۴**	۰/۴۶**	۰/۴۸**	۰/۱۹**
۴. توافق	۰/۲۸**	-۰/۱۶*	۱	۰/۱۴*	۰/۱۷*	۰/۱۶*	۰/۰۴	۰/۱۰	-۰/۰۱	۰/۱۱
۵. وظیفه‌شناسی	۰/۲۲**	-۰/۰۳	۰/۳۰**	۰/۱۷**	۱	۰/۱۶*	۰/۱۷*	۰/۱۸**	-۰/۲۲**	۰/۰۸
۶. تجربه‌پذیری	-۰/۰۲	-۰/۱۱	۰/۳۸**	-۰/۰۱	۰/۲۳**	۱	۰/۰۹	۰/۱۳*	۰/۱۸**	۰/۱۷**
۷. رضایت از زندگی	۰/۰۹	-۰/۱۵*	۰/۵۰**	۰/۲۳**	۰/۲۱**	۰/۱۱	۱	۰/۶۵**	۰/۴۴**	۰/۳۹**
۸. شادی	-۰/۰۲	-۰/۲۴**	۰/۵۲**	۰/۱۵*	۰/۲۱**	۰/۱۹**	۰/۶۰**	۱	۰/۴۸**	۰/۴۳**
۹. حرمت خود	۰/۰۷	-۰/۱۹**	۰/۶۶**	۰/۲۱**	۰/۳۲**	۰/۲۱**	۰/۶۲**	۰/۶۲**	۱	۰/۲۷**
۱۰. قدرتی نسبت به خدا	۰/۲۷**	۰/۰۸	۰/۳۱**	۰/۰۶	۰/۲۱**	۰/۱۲	۰/۳۷**	۰/۲۲**	۰/۴۰**	۱

*p<۰/۰۵ **p<۰/۰۱

برای کنترل نقش شخصیت در رابطه قدردانی نسبت به خدا با کارکردهای مثبت روانی (شامل رضایت از زندگی، شادی، و حرمت خود) از دو مجموعه رگرسیون سلسله‌مراتبی (برای دو نمونه ایرانی و لهستانی) استفاده شد. در این رگرسیون‌ها، عامل‌های شش‌گانه شخصیت در گام نخست به‌عنوان متغیر پیش‌بین وارد معادله شدند. در گام دوم، قدردانی نسبت به خدا به‌عنوان متغیر پیش‌بین وارد معادله شد تا سهم آن پس از کنترل شخصیت در گام اول، در پیش‌بینی سه کارکرد مثبت روانی مشخص بشود. خلاصه نتایج این رگرسیون‌ها در جدول ۲ آمده است. این رگرسیون‌ها نشان داد که قدردانی می‌تواند در هر دو بافت، پس از کنترل شخصیت نیز مقادیری از تغییرات در نمره کارکردهای مثبت روانی را پیش‌بینی کند. جدول ۲ نشان می‌دهد که شخصیت و قدردانی چند درصد از تغییرات (R2) در نمره شادی، رضایت از زندگی، و حرمت خود را پیش‌بینی می‌کند.

جدول ۲: خلاصه تحلیل رگرسیون سلسله‌مراتبی برای پیش‌بینی بهزیستی فاعلی و حرمت خود بر پایه شخصیت و احساس قدردانی نسبت به خدا

حرمت خود		رضایت از زندگی		شادی		
لهستان	ایران	لهستان	ایران	لهستان	ایران	
۲۷**	۴۷**	۱۳**	۲۹**	۲۴**	۳۰**	گام اول: شش عامل شخصیت
۳۱**	۵۲**	۲۳**	۳۴**	۳۵**	۳۱	گام دوم: قدردانی نسبت به خدا

*p<۰/۰۵ **p<۰/۰۱

بحث و نتیجه‌گیری

دین و باور به خدا بخشی از تجربه انسانی در گستره تاریخ بوده است. افراد یا معتقد به خدا هستند یا غیرمعتقد. به‌ندرت می‌توان کسی را یافت که نظری خنثا به خدا داشته باشد. با اینکه موضوع دین از زمان فروید در قلمرو روان‌شناسی حضور داشته است، روان‌شناسی تجربی دین تنها از میانه دهه پنجم قرن بیستم وجود یافت؛ زمانی که روان‌شناسان تأیید کردند دین نقشی محوری در واقعیت‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و روان‌شناختی که انسان‌ها با آن روبه‌رو می‌شوند، بازی می‌کند. دین، خود به‌صراحت بر نقش مهمش در زندگی انسان تأکید می‌کند. مثلاً در قرآن مجید آمده است: «اللَّهُ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد: ۲۸)؛ تنها با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد. مردم همه فرهنگ‌ها، آرامش، شادی و رضایت از زندگی را مهم‌ترین عنصر زندگی‌شان گزارش می‌کنند. از این‌رو، بسیاری از اندیشمندان به نظریه‌پردازی در این زمینه پرداخته‌اند. دانشمندان رشته‌های مختلف، بررسی عوامل مؤثر در این زمینه را وجهه همت خود کرده‌اند (لوکاس و دونلان، ۲۰۰۷). دینداری و به‌طور خاص ارتباط با خداوند از جمله موضوع‌هایی است که رابطه آن با سلامت روانی و به‌طور خاص با شادی و رضایت از زندگی مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. مروری بر پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه نشان می‌دهد که داشتن یک رابطه مثبت با خداوند در ساحت‌های مختلف روانی و جسمی اثر دارد. گزارش شده است که داشتن رابطه عاشقانه با خدا با سلامت روانی بهتر همبسته است. احساس رها شدن توسط خدا و احساس عدم اطمینان‌خاطر از عشق خدا با افزایش مرگ و میر در میان‌سال‌ها همبسته است (پاراگمنت و همکاران، ۲۰۰۱). دل‌بستگی به خدا در نوجوانان، با حرمت‌خود (سیم و یو، ۲۰۱۱)، و دل‌بستگی اجتنابی و مضطرب به خدا در دانشجویان با استفاده از ماری جوانا و الکل همبسته بوده است (هرتن و همکاران، ۲۰۱۲). یک پژوهش طولی هم نشان داد که داشتن نگاه مثبت به خدا در مبتلایان به اچ آی وی، به‌طور معناداری سرعت کمتر پیشرفت بیماری را پیش‌بینی کرد. درحالی‌که داشتن نگاه منفی به خدا در یک دوره چهار ساله، سرعت بیشتر پیشرفت بیماری را پیش‌بینی کرد (آیرنسن و دیگران، ۲۰۱۱). پرستش همراه با قدردانی نسبت به خدا به دلیل نعمت‌ها و الطافش، موضوعی مشترک میان ادیان است (امونز، و همکاران، ۲۰۰۸، ص ۶۴۶). پژوهش‌های انجام‌شده در این زمینه نشان داده‌اند قدردانی نسبت به خدا با رضایت از زندگی، شادی، سلامت روانی، و کیفیت خواب بهتر رابطه مثبت دارد (آقابابایی و اینانلو، ۱۳۸۹؛ رزماریان و همکاران، ۲۰۱۱) و با کاهش اثرات آسیب‌زای استرس همراه است (کراوزه، ۲۰۰۶). چنانچه این مرور کوتاه، آشکار ساخت که پژوهش‌های مختلف نشان داده‌اند که داشتن پیوندی مثبت با خداوند نقش سازنده‌ای در ابعاد

گوناگونی از سلامت روانی و جسمی دارد. نتایج این پژوهش نیز نشان داد که در هر دو بافت مسلمان ایران و مسیحی لهستان احساس قدردانی نسبت به خدا با نمره‌های بالا در شادی، رضایت از زندگی، و حرمت خود رابطه مثبت داشت. به نظر می‌رسد، رابطه قدردانی نسبت به خدا با کارکردهای مثبت روانی دو سویه است؛ یعنی، افرادی که نمره‌های بالاتر در شادی، رضایت از زندگی، و حرمت خود گزارش می‌کنند، قدردانی بیشتری نسبت به خداوند احساس خواهند کرد. افراد شاکر احتمالاً شادتر، راضی‌تر و دارای حرمت خود بالاتری هستند. جمع‌بندی یافته‌های موجود در این زمینه، ما را به نتیجه‌گیری رهنمون می‌کند که باور قلبی به خداوندی مهربان و عادل، به بهتر شدن سطح زندگی انسان کمک می‌کند. گرچه باور به خداوند مهربان، یاد او، و احساس قدردانی نسبت به او، در مرحله اول یک عمل قلبی است، اما در سطوح بعدی، در ساحت رفتارهای فردی و اجتماعی بروز می‌یابد (موسوی خمینی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۳-۳۴۴). شاید بتوان گفت: هرچه این نیروی درونی قوی‌تر باشد و هرچه این نیروی درونی بیشتر در رفتار فرد تجلی یابد، فرد بیشتر از پیامدهای مثبت آن همچون آرامش، شادی، رضایتمندی، حرمت خود اجتماعی و ده‌ها اثر دیگر بهره‌مند می‌شود.

یکی از یافته‌های این پژوهش، این است که پس از کنترل عامل‌های شخصیت، قدردانی نسبت به خدا مقادیر معناداری از تغییرات در شادی، رضایت از زندگی، و حرمت خود را پیش‌بینی کرد. چنین یافته‌ای از این جهت مهم است که پژوهش‌ها پیش‌تر نشان داده بودند که شخصیت، از نیرومندترین و پایدارترین متغیرها در تعیین بهزیستی فاعلی است. شواهدی از رابطه ژنتیکی میان بهزیستی فاعلی و شخصیت نیز در دست است (وایس و همکاران، ۲۰۰۸). در چارچوب مدل آیزنک و پنج عاملی، برون‌گرایی و روان‌رنجورخویی مهم‌ترین نقش را در تعیین عاطفه مثبت و منفی دارند (استیل و همکاران، ۲۰۰۸). در مدل شش عاملی هگزاکو نیز، که در این پژوهش به کار بسته شد، برون‌گرایی مهم‌ترین پیش‌بینی‌کننده بهزیستی فاعلی و روان‌شناختی به دست آمده است (آقابابایی و ارجی، ۲۰۱۴). در این پژوهش هم، در هر دو بافت، برون‌گرایی قوی‌ترین همبسته شخصیتی بهزیستی فاعلی و حرمت خود بود. این یافته که قدردانی فراتر از شخصیت، کارکردهای مثبت روانی را پیش‌بینی کرد، بیانگر نقش یگانه احساس قدردانی نسبت به خدا در پیش‌بینی این متغیرهاست. به عبارت دیگر، رابطه مثبت قدردانی با آن متغیرها مستقل از شخصیت است.

یکی دیگر از یافته‌های این پژوهش، این است که در هر دو بافت، نمره‌های قدردانی با عامل‌های صداقت-فروتنی و برون‌گرایی رابطه مثبت داشت. گرچه رابطه قدردانی با وظیفه‌شناسی در هر دو

بافت مثبت بود، اما این رابطه تنها در نمونه ایرانی معنادار بود. به علاوه، رابطه صداقت- فروتنی با قدردانی نسبت به خدا در نمونه ایرانی قوی‌تر از نمونه لهستانی بود. همان‌گونه که ساراگلو (۲۰۱۰) توصیف کرده است، همبسته‌های شخصیتی دین، دو کارکرد دین را برجسته می‌کنند: ۱. ارتقا ثبات شخصی؛ ۲. بهبود رفاه دیگران و انسجام اجتماعی. نخستین کارکرد با عامل وظیفه‌شناسی مرتبط است. درحالی‌که کارکرد دوم، با عامل‌های توافق و صداقت- فروتنی رابطه دارد. توافق و صداقت-فروتنی، تفاوت‌های فردی را در دو جنبه از نوع دوستی متقابل ترسیم می‌کنند: گرایش به همکاری کردن با فردی دیگر حتی الف. هنگامی که می‌توان از زیر آن شانه خالی کرد؛ ب. هنگامی که تضمینی برای مقابله به مثل وجود ندارد. اولی مربوط به صداقت- فروتنی است و دومی مربوط به توافق. این یافته، که توافق برخلاف صداقت- فروتنی، با احساس قدردانی نسبت به خدا رابطه معناداری نداشت، تأیید می‌کند که این دو عامل نماینده جنبه‌های مختلفی از تفاوت‌های فردی در همکاری هستند و باید از هم جدا انگاشته شوند. درواقع، چنین یافته‌ای به‌منزله تأیید روایی سازه‌ای مدل شخصیت هگزاکو قلمداد می‌شود (اشتن و لی، ۲۰۰۷، ۲۰۰۹؛ هیلینگ و همکاران، ۲۰۱۳). به علاوه، ارتباط متفاوت قدردانی نسبت به خدا با عامل‌های شخصیت در دو بافت ایرانی و لهستانی، می‌تواند این احتمال را تقویت کند که رابطه شخصیت با متغیرهای دینی وابسته به فرهنگ است. مثلاً، ممکن است در جوامع غیردینی کسانی به دین روی آورند که در عامل تجربه‌پذیری یا روشن‌فکری نمره بالاتری گزارش می‌کنند. درواقع، این مطلب در این پژوهش مشاهده شد: رابطه قدردانی نسبت به خدا با عامل تجربه‌پذیری در نمونه لهستانی قوی‌تر از نمونه ایرانی به دست آمد.

لازم به یادآوری است که علت عدم تأیید فرضیه ما در مورد رابطه مثبت قدردانی نسبت به خدا، با عامل توافق در پرتو دو نکته روشن خواهد داشت: نخست آنکه، یافته‌های پیشین متکی بر سنجش قدردانی به‌عنوان یک رگه شخصیتی بودند. درحالی‌که این پژوهش قدردانی نسبت به خدا را به‌عنوان یک سازه دینی سنجید. دیگر اینکه، در پژوهش‌های پیشین در مورد رابطه قدردانی با عامل‌های شخصیت، از مدل پنج عاملی استفاده شد. درحالی‌که در این پژوهش از مدل شش عاملی هگزاکو استفاده شد. با وجود نام‌ها و محتوای مشترک هگزاکو با پنج عامل، عامل‌های هگزاکو با پنج عامل سنتی تفاوت‌هایی دارند. به‌طور خاص، محتوای دو عامل توافق و پایداری هیجانی (معکوس روان‌رنجورخویی) در پنج عامل، چرخش مجدد کرده است و در عامل‌های صداقت- فروتنی، توافق، و تهییج‌پذیری در مدل هگزاکو پراکنده شده است. عامل توافق هگزاکو تا حدودی با محتوای

تحریک‌پذیری و تندمزاجی مشخص می‌شود که معمولاً در عامل پایداری هیجانی پنج عامل جای دارد (اشتن و لی، ۲۰۰۷؛ لی و اشتن، ۲۰۰۴). همچنین رگه خشم، که در مدل پنج عاملی جزو عامل روان‌رنجورخویی بود، در مدل هگزاکو در عامل توافق قرار گرفته است. برخلاف مدل پنج عاملی، در مدل هگزاکو توافق در برابر عدم توافق نیست، بلکه توافق در برابر خشم قرار دارد (اشتن و لی، ۲۰۰۷). همبندی احساس قدردانی با کارکردهای مثبت روانی، ناشی از این واقعیت است که قدردانی موجب می‌شود افراد به جنبه‌های مثبت محیطشان و به نعمت‌های الهی خو نگیرند. در نتیجه، شادکامی و رضایت از زندگی بلندمدت‌تری برای آنها به ارمغان می‌آورد، و با احساس ارزشمندی همراه خواهد بود. به هر رو، این حقیقت که قدردانی در همه فرهنگ‌ها وجود دارد، نشان می‌دهد که بخشی از طبیعت انسان است. از این رو، تأکید ادیان و فرهنگ‌ها بر پرورش این ویژگی، باید بر پایه یک بنیاد زیستی- روان‌شناختی مبتنی باشد تا سازوکاری را تقویت کنند که جوامع را در گستره زمان به هم پیوند داده است. گفته شده است که قدردانی برای همکاری، تکامل یافته است. انسان‌ها برای اینکه بتوانند با دیگران همکاری کنند، باید مجهز به سازوکارهایی باشند که به انگیزه‌های نزدیکی کمک کنند. یک پرسش مهم در این زمینه، این است که ساختارهای عصب‌شناختی که زیربنای قدردانی و دیگر رگه‌های مرتبط با نزدیکی می‌باشند، کدام‌اند. یک احتمال، ناقرینگی فعالیت قشر مغز است. افراد واجد انگیزه بازداری، دارای فعالیت پایه بالاتر در قشر پیش پیشانی راست (نسبت به قشر پیش پیشانی چپ) هستند. درحالی‌که که افراد واجد انگیزه نزدیکی، دارای فعالیت پایه بالاتر در قشر پیش پیشانی چپ هستند (سانتسو و همکاران، ۲۰۰۸؛ میلر و همکاران، ۲۰۱۲). عاطفه مثبت و منفی، برون‌گرایی و روان‌رنجورخویی ویژگی‌هایی‌اند که با انگیزه بازداری و نزدیکی مرتبط شمرده می‌شوند. فعالیت پایه بالاتر قشر چپ، با بالاتر بودن نسبی عاطفه مثبت و کنش‌وری همبند است. درحالی‌که بالاتر بودن فعالیت پایه قشر پیش پیشانی راست با بالاتر بودن نسبی عاطفه منفی و بازداری مرتبط است. همان‌گونه که این پژوهش و پژوهش‌های پیشین نشان می‌دهند، قدردانی همواره با عاطفه مثبت، و برون‌گرایی رابطه مثبت دارد و با عاطفه منفی رابطه منفی دارد. قدردانی با انگیزه نزدیکی نیز پیوند داده شده است (تسانگ، ۲۰۰۶). با توجه به این یافته‌ها و واقعیت‌ها، ناقرینگی فعالیت پیش پیشانی (یعنی برتری فعالیت نیمکره چپ)، می‌تواند به‌عنوان یک زیرلایه احتمالی برای قدردانی در نظر گرفته شود. پژوهش‌های مستقلی نیاز است تا مستقیماً این گمانه‌زنی را تأیید کنند. محدودیت‌های این پژوهش عبارتند از: استفاده از گزارش شخصی در سنجش همه متغیرها، استفاده از نمونه دانشجویی، و نمونه‌گیری غیرتصادفی. همچنین سهم نابرابر دو جنس مانع از بررسی نقش جنسیت در یافته‌ها شد. شایسته است پژوهش‌های آینده، روش‌های آزمایشی را به کار گیرند.

منابع

نهج البلاغه، ۱۴۲۲ق، سیدرضی، قم، موسسه نشر اسلامی.

آقابابایی، ناصر، ۱۳۹۱، «رابطه صداقت و فروتنی با شخصیت، دین، و بهزیستی فاعلی»، *روان‌شناسی و دین*، ش ۱۹، ص ۲۵-۴۰.

آقابابایی، ناصر و مجید اینانلو، ۱۳۸۹، «نقش قدردانی نسبت به خدا و خوی قدردانی در کیفیت خواب»، *روان‌شناسی و دین*، ش ۱۲، ص ۷۳-۸۸.

آقابابایی، ناصر و حجت‌الله فراهانی، ۱۳۹۰، «نقش رگه قدردانی در پیش‌بینی بهزیستی روان‌شناختی و فاعلی»، *روان‌شناسی تحولی: روان‌شناسان ایرانی*، ش ۲۹، ص ۷۵-۸۴.

آقابابایی، ناصر و همکاران، ۱۳۸۸، «معنویت و احساس شخصی روان‌درستی در دانشجویان و طلاب»، *علوم روان‌شناختی*، ش ۳۱، ص ۳۶۰-۳۷۲.

جوشن‌لو، محسن و غلامحسین قانلی، ۱۳۸۷، «بررسی مجدد پابائی و اعتبار مقیاس حرمت خود روزنبرگ در ایران»، *دانشور رفتار*، ش ۳۱، ص ۴۹-۵۶.

حیدری رفعت، ابوذر و علی عنایتی نوین‌فر، ۱۳۸۹، «رابطه بین نگرش دینی و شادکامی در بین دانشجویان دانشگاه تربیت مدرس»، *روان‌شناسی و دین*، ش ۱۲، ص ۶۱-۷۲.

فراهانی، حجت‌اله و حمید عریضی، ۱۳۸۴، *روش‌های پیشرفته پژوهش در علوم انسانی (رویکردی کاربردی)*، اصفهان، جهاد دانشگاهی.

قمری، محمد، ۱۳۸۹، «بررسی رابطه دینداری و میزان شادمانی در بین دانشجویان به تفکیک جنسیت و وضعیت تأهل»، *روان‌شناسی و دین*، ش ۱۱، ص ۷۵-۹۱.

موسوی خمینی، سیدروح‌الله، ۱۳۷۶، *شرح چهل حدیث*، چ چهاردهم، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

هومن، حیدرعلی، ۱۳۸۶، *شناخت روش علمی در علوم رفتاری*، تهران، سمت.

Abdel-Khalek, A. M, 2006, Happiness, health, and religiosity: Significant relations, *Mental Health, Religion & Culture*, v. 9 (1), p. 85-97.

Abdel-Khalek, A. M, 2011, Religiosity, subjective well-being, self-esteem, and anxiety among Kuwaiti Muslim adolescents, *Mental Health, Religion & Culture*, v. 14 (2), p. 129-140.

Aghababaei, N, 2012, Religious, honest and humble: Looking for the religious person within the HEXACO model of personality structure, *Personality and Individual Differences*, v. 53 (7), p. 880-883.

Aghababaei, N, & Arji, A, 2014, Well-being and the HEXACO model of personality, *Personality and Individual Differences*, v. 56 (1), p. 139-142.

Aghababaei, N, & et al, 2014, The religious person revisited: Cross-cultural evidence from the

- HEXACO model of personality structure, *Mental Health, Religion & Culture*, v. 17 (1), p. 24-29.
- Ashton, M. C. & Lee, K., 2007, Empirical, theoretical, and practical advantages of the HEXACO model of personality structure, *Personality and Social Psychology Review*, v. 11, p. 150–166.
- Ashton, M. C. & Lee, K., 2009, The HEXACO-60: A short measure of the major dimensions of personality, *Journal of Personality Assessment*, v. 91 (4), p. 340–345.
- Barrie, A., 2012, Personality, religion and character traits: Are personality traits better predictors of happiness than religiosity?, Unpublished BA dissertation, Dublin Business School.
- Diener, E. & et al., 1985, The Satisfaction with Life Scale, *Journal of Personality Assessment*, v. 49, p. 71–75.
- Emmons, R. A. & et al., 2008, Personality and the capacity for religious and spiritual experience. In O. P. John, R. W. Robins, & L. A. Pervin (Eds.), *Handbook of personality: Theory and research* (3rd ed., pp. 634-653), New York, The Guilford Press.
- Francis, L. J. & Lester, D., 1997, Religion, personality and happiness, *Journal of Contemporary Religion*, v. 12 (1), p. 81–86.
- Gebauer, J. E. & et al., 2012, Religiosity, social self-esteem, and psychological adjustment: On the cross-cultural specificity of the psychological benefits of religiosity, *Psychological Science*, v. 23 (2), p. 158-160.
- Hilbig, B. E. & et al., 2013, It takes two: Honesty–Humility and Agreeableness differentially predict active versus reactive cooperation, *Personality and Individual Differences*, v. 54, p. 598–603.
- Hills, P. & Argyle, M., 1998, Musical and religious experiences and their relationship to happiness, *Personality and Individual Differences*, v. 25, p. 91-102.
- Horton, K. D. & et al., 2012, Examining attachment to God and health risk-taking behaviors in college students, *Journal of Religion and Health*, v. 51 (2), p. 552-66.
- Ironson, G. & et al., 2011, View of God as benevolent and forgiving or punishing and judgmental predicts HIV disease progression, *Journal of Behavioral Medicine*, v. 34 (6), p. 414-425.
- Joshanloo, M. & Afshari, S., 2011, Big Five personality traits and self-esteem as predictors of life satisfaction in Iranian Muslim university students, *Journal of Happiness Studies*, v. 12, p. 105–113.
- Kashdan, T.B., 2004, The assessment of subjective well-being (issues raised by the Oxford Happiness Questionnaire, *Personality and Individual Differences*, v. 36, p. 1225–1232.
- Krause, N., 2006, Gratitude toward God, stress, and health in late life, *Research on Aging*, v. 28, p. 163–183.
- Lee, K. & Ashton, M. C., 2004, Psychometric properties of the HEXACO Personality Inventory, *Multivariate Behavioral Research*, v. 39 (2), p. 329–358.
- Lewis, C. A. & et al., 2005, Religious orientation, religious coping and happiness among UK adults, *Personality and Individual Differences*, v. 38, p. 1193–1202.
- Lucas, R. E. & Donnellan, M. B., 2007, How stable is happiness? Using the STARTS model to estimate the stability of life satisfaction, *Journal of Research in Personality*, v. 41, p. 1091-1098.
- Lyubomirsky, S. & Lepper, H. S., 1999, A measure of subjective happiness: Preliminary reliability and construct validation, *Social Indicators Research*, v. 46 (2), p. 137–156.

- Lyubomirsky, S, & et al, 2005, The benefits of frequent positive affect: Does happiness lead to success? *Psychological Bulletin*, v. 131 (6), p. 803–855.
- Lyubomirsky, S, & et al, 2006, What are the differences between happiness and self-esteem? *Social Indicators Research*, v. 78, p. 363–404.
- McManus, F, & et al, 2009, Cognitive-behavior therapy for low self-esteem: A case example, *Cognitive and Behavioral Practice*, v. 16, p. 266–275.
- Miller, S. L, & et al, 2012, Relationship maintenance and biases on the line bisection task: Attractive alternatives, asymmetrical cortical activity, and approach–avoidance motivation, *Journal of Experimental Social Psychology*, v. 48, p. 566–569.
- Neto, F, 2007, Forgiveness, personality and gratitude, *Personality and Individual Differences*, v. 43, p. 2313–2323.
- Pargament, K. I, & et al, 2001, Religious struggle as a predictor of mortality among medically ill elderly patients, *Archives of Internal Medicine*, v. 161, p. 1881–1885.
- Robbins, M, & et al, 2008, Prayer, personality and happiness: A study among undergraduate students in Wales, *Mental Health, Religion & Culture*, v. 11 (1), p. 93–99.
- Rosenberg, M, 1965, Society and the adolescent self-image, Princeton, Princeton University Press.
- Rosmarin, D. H, & et al, 2009, The role of religiousness in anxiety, depression, and happiness in a Jewish community sample: A preliminary investigation, *Mental Health, Religion & Culture*, v. 12 (2), p. 97–113.
- Rosmarin, D.H, & et al, 2011, Grateful to God or just plain grateful? A comparison of religious and general gratitude, *The Journal of Positive Psychology*, v. 6, p. 389–396.
- Santesso, D. L, & et al, 2008, Frontal EEG asymmetry and sensation seeking in young adults, *Biological Psychology*, v. 78, p. 164–172.
- Saroglou, V, 2010, Religiousness as a cultural adaptation of basic traits: A Five-Factor model perspective, *Personality and Social Psychology Review*, v. 14 (1), p.108–125.
- Sillick, W. J, & Cathcart, S., (in press). The relationship between religious orientation and happiness: the mediating role of purpose in life, *Mental Health, Religion & Culture*, doi: 10.1080/13674676.2013.852165.
- Sim, T. N, & Yow, A. S, 2011, God attachment, mother attachment, and father attachment in early and middle adolescence, *Journal of Religion and Health*, v. 50, p. 264.
- Steel, P, & et al, 2008, Refining the relationship between personality and subjective well-being, *Psychological Bulletin*, v. 134 (1), p. 138–161.
- Tsang, J, 2006, The effects of helper intention on gratitude and indebtedness, *Motivation and Emotion*, v. 30 (3), p. 199–205.
- Weiss, A, & et al, 2008, Happiness is a personal (ity) thing: The genetics of personality and well-being in a representative sample, *Psychological Science*, v. 19 (3), p. 205–210.
- Wood, A. M, & et al, 2009, Gratitude predicts psychological well-being above the Big Five facets, *Personality and Individual Differences*, v. 46 (4), p. 443–447.
- Wood, A.M, & et al, 2010, Gratitude and well-being: A review and theoretical integration, *Clinical Psychology Review*, v. 30, p. 890–905.
- Zaff, J. F, & Hair, E. C, 2003, Positive development of the self: Self-concept, self-esteem, and identity. In M. H. Bornstein, L. Davidson, C. L. M. Keyes, & K. A. Moore (Eds.), *Well-being: Positive development across the life course* (pp. 235–251), London, Lawrence Erlbaum Associates, Inc.

رابطه جهت گیری مذهبی، خوش بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی مریبان قرآن

جمال عاشوری / دانشجوی دکتری روان شناسی تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات اصفهان
 محمدرضا صفاریان / استادیار گروه روان شناسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد
 نورالله یوسفی / کارشناس ارشد روان شناسی تربیتی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز
 دریافت: ۱۳۹۲/۶/۲۸ - پذیرش: ۱۳۹۲/۱۱/۲۰

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی ارتباط جهت گیری مذهبی، خوش بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی انجام شد. جامعه آماری، همه مریبان قرآن شهر ری بودند. برای انجام این پژوهش، ۱۲۰ مریب به روش تصادفی ساده انتخاب شدند. همه آنها پرسش نامه های جهت گیری مذهبی، خوش بینی، هوش معنوی و سلامت معنوی را تکمیل کردند. داده ها به روش رگرسیون گام به گام تحلیل شدند. یافته ها نشان داد که جهت گیری مذهبی درونی، خوش بینی و هوش معنوی، با سلامت معنوی رابطه مثبت و معنادار داشتند ($p < 0/01$). در یک مدل پیش بین صرفاً هوش معنوی، جهت گیری مذهبی درونی و خوش بینی توانستند ۵۹ درصد از واریانس سلامت معنوی را پیش بینی کنند. بنابراین، برای افزایش سلامت معنوی نخست باید به آموزش هوش معنوی، سپس به آموزش جهت گیری مذهبی درونی و در نهایت، به آموزش خوش بینی اقدام کرد.

کلیدواژه ها: جهت گیری مذهبی، خوش بینی، هوش معنوی، سلامت معنوی، مریبان قرآن.

مقدمه

سلامت معنوی یکی از ابعاد مهم سلامت محسوب می‌شود. سلامت معنوی، ارتباط هماهنگ و یکپارچه را بین نیروهای داخلی فراهم می‌کند و با ویژگی‌های ثبات در زندگی، تناسب و هماهنگی، احساس ارتباط نزدیک با خود، خدا، جامعه و محیط مشخص می‌شود؛ نیروی یگانه‌ای است که ابعاد جسمانی، روانی و اجتماعی را هماهنگ می‌کند (فرنسلر، ۱۹۹۹). وقتی سلامت معنوی به‌طور جدی به خطر بیفتد، ممکن است فرد دچار اختلالات روحی مثل تنهایی، افسردگی و از دست دادن معنا در زندگی شود. سلامت معنوی، بعد مهم و برجسته یک زندگی سالم است که موجب ایجاد زندگی هدف‌دار و معنادار می‌شود و زندگی افراد از یک زندگی مادی به یک زندگی معنوی تبدیل می‌شود (لین و همکاران، ۲۰۰۳). با توجه به مطالعه پیشینه پژوهشی درباره سلامت معنوی، از متغیرهای مهم و مؤثر در سلامت معنوی می‌توان جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی را نام برد که در این پژوهش به بررسی آنها می‌پردازیم.

یکی از عوامل مؤثر در سلامت معنوی جهت‌گیری مذهبی است. براساس نظریه آلپورت و راس، منظور از «جهت‌گیری مذهبی» گرایش به انجام اعمال و تفکرات مذهبی است که دارای دو بعد جهت‌گیری درونی و بیرونی می‌باشد (آلپورت و راس، ۱۹۶۷). درحالی‌که جهت‌گیری مذهبی درونی، فراگیر و دارای اصول سازمان‌یافته و درونی شده است، جهت‌گیری مذهبی بیرونی امری خارجی و ابزاری است که برای ارضای نیازهای فردی از قبیل مقام و امنیت مورد استفاده قرار می‌گیرد. پژوهش‌های فراوانی نشان داده‌اند که مذهب دارای یک ارتباط مثبت با سلامت معنوی است و افراد با جهت‌گیری مذهبی درونی به دین و دینداری، به یک عامل اصلی برای احساس معنا در زندگی رسیده‌اند. همان‌طور که آذربایجانی مطرح می‌کند: وقتی فرد دیندار و مذهبی محسوب می‌شود که از درون یک احساس تعهد برای انجام اعمال مذهبی می‌کند و هدف او از انجام اعمال مذهبی، رضایت پروردگار می‌باشد (آذربایجانی، ۱۳۸۵، ص ۴۷). ازجمله پژوهش‌ها می‌توان به پژوهش مک فارلند (۲۰۰۹) اشاره کرد که به این نتیجه رسید افرادی که به مراسم مذهبی مقیدند، سلامت معنوی بالاتری دارند. به‌طور خلاصه، پژوهش‌ها گزارش کردند افراد با جهت‌گیری درونی نسبت به افراد با جهت‌گیری بیرونی، از سلامت معنوی بالاتری برخوردارند (المر و همکاران، ۲۰۰۳؛ گبلر، ۲۰۰۴، ص ۹۷؛ مک‌فارلند، ۲۰۰۹، ص ۱۳۵؛ ویلیامز، ۲۰۱۰؛ کانست

و همکاران، ۲۰۱۲؛ چو و همکاران، ۲۰۱۳؛ بهرامی و حسنی، ۱۳۸۴؛ جان‌بزرگی، ۱۳۸۶؛ پاکیزه، ۱۳۸۷، ص ۱۴۵؛ عسگری و همکاران، ۱۳۸۸؛ عارفی و محسن‌زاده، ۱۳۹۰).

یکی دیگر از عوامل مؤثر بر سلامت معنوی، خوش‌بینی است. روان‌شناسی نوین سعی دارد تا علاوه بر مشکلات روانی بر جنبه‌های مثبت زندگی تأکید کند. بر این اساس، هدف روان‌شناسی مثبت علاوه بر ترمیم و مداوی بیماری‌ها، ایجاد و بهبود کیفیت زندگی مثبت است (سلیگمن و سیکزنتمیهایلی، ۲۰۰۰). خوش‌بینی به جهت‌گیری‌ای اشاره دارد که در آن پیامدهای مثبت در انتظارند. این پیامدها به‌عنوان نتایج عوامل ثابت، کلی و درونی در نظر گرفته می‌شوند. اگر ادراک انسان با یک مفهوم مثبت از خود، جهان و آینده همراه باشد، نه‌تنها در اداره رخدادهای زندگی، بلکه در کنار آمدن با حوادث استرس‌زا نیز به افراد کمک می‌کند. خوش‌بینی با پشتکار، موفقیت تحصیلی، سلامتی و کاهش ضربه‌های عاطفی، رابطه مثبت دارد (پترسون، ۲۰۰۰). به‌طور خلاصه، پژوهش‌ها به رابطه مثبتی میان خوش‌بینی و سلامت معنوی دست یافته‌اند (گیلبر، ۲۰۰۴، ص ۹۹؛ مورگان و همکاران، ۲۰۶۶؛ مک‌فارلند، ۲۰۰۹، ص ۱۳۶؛ برگ، ۲۰۱۱؛ چن و یان، ۲۰۱۳؛ شهنی بیلاق و همکاران، ۱۳۸۳؛ عطاری و همکاران، ۱۳۸۵؛ عسگری و همکاران، ۱۳۸۸؛ پورسردار و همکاران، ۱۳۹۲).

هوش معنوی اخیراً نظر بسیاری از پژوهشگران را به خود جلب کرده است. این هوش می‌تواند احساس ارتباط با یک قدرت برتر یا یک وجود مقدس را تسهیل کند (سیسک و تورنس، ۲۰۰۱، ص ۳۳). سازه هوش معنوی به‌طور گسترده توسط زوهار و مارشال (۲۰۰۰) مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. به نظر آنان، معنویت به‌معنای اجتناب از زندگی و مشکلات و بلا تکلیفی نیست، بلکه ما به کمک معنویت نیازهایمان را شناسایی و بیان و مشکلاتمان را حل می‌کنیم و با استفاده از آن می‌توان حوادث و رخدادهای زندگی را از لحاظ معنادهی غنی‌تر کرد. آنان بیان کردند با استفاده از هوش معنوی، می‌توان میل و قابلیت فرد را برای رسیدن به هدف رشد داد. آنان هوش معنوی را حل کردن مسائلی دانسته‌اند که ماهیتی منطقی، معنایی و ارزشی دارد. آنان با تأیید وجود هوش معنوی، آن را استعدادی می‌دانند که انسان در حل مسائل معنوی و ارزشی خود به کار می‌گیرد و زندگی خود را در حالتی گسترده از وسعت، غنا و معنا قرار می‌دهد. به‌طور خلاصه، پژوهش‌ها نشان دادند که هوش معنوی با سلامت معنوی رابطه مثبت و معناداری دارند (زوهار و مارشال، ۲۰۰۰، ص ۹۷؛ موس و دایسون، ۲۰۰۶، ص ۲۸؛ کینگ، ۲۰۰۸، ص ۱۶۱؛ محمدیاری، ۲۰۱۲؛ کدخدا و جهانی، ۲۰۱۲؛ ابراهیمی‌کوهبنانی و همکاران، ۲۰۱۳؛ معلمی و همکاران، ۱۳۸۹).

گرچه مطالعات پیشین به بررسی ارتباط جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی اشاره داشته‌اند، ولی یکی از نارسایی‌های اصلی این مطالعات، عدم توجه به نقش همزمان این متغیرها در پیش‌بینی سلامت معنوی است. هنگامی که همه این متغیرها در یک مدل پیش‌بین همزمان در نظر گرفته شوند، کدام یک آگاهی بیشتری از سلامت معنوی خواهد داد؟ افزون بر این، با توجه به نقش و اهمیت سلامت معنوی مریبان، هدف این پژوهش بررسی ارتباط همزمان جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی مریبان است. بنابراین، فرضیه و سؤال‌های پژوهش عبارتند از:

متغیرهای جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی مریبان قرآن رابطه دارند.

سهم هر یک از متغیرهای جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی در پیش‌بینی سلامت معنوی مریبان چقدر است؟

کدام یک از متغیرهای جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی می‌توانند پیش‌بینی کننده قوی‌تری در پیش‌بینی سلامت معنوی مریبان است؟

روش تحقیق

طرح پژوهش در این مطالعه، توصیفی - تحلیلی و از نوع همبستگی می‌باشد. جامعه این پژوهش را کلیه مریبان قرآن آموزش و پرورش شهر ری تشکیل دادند. برای انتخاب نمونه، از روش نمونه‌گیری تصادفی ساده استفاده شد. براساس فرمول پیشنهادی تاباخنیک و فیدل (۲۰۰۷) حداقل حجم نمونه لازم در مطالعات همبستگی از رابطه $N \geq 50 + 8M$ محاسبه می‌شود. N حجم نمونه و M تعداد متغیرهای پیش‌بین (مستقل) می‌باشد. در این مطالعه، تعداد متغیرهای پیش‌بین ۴ متغیر است، از این رو، برای اطمینان از حجم نمونه در این مطالعه ۱۲۰ مریب قرآن انتخاب شدند. همچنین برای جمع‌آوری داده‌ها از چهار پرسش‌نامه زیر استفاده شد.

۱. پرسش‌نامه جهت‌گیری مذهبی: این پرسش‌نامه توسط آلپورت و راس طراحی شده که شامل ۲۱ گویه است. در این مقیاس، پاسخ هر گویه با استفاده از مقیاس درجه‌ای لیکرت نمره‌گذاری می‌شود (آلپورت و راس، ۱۹۶۷، ص ۱۳۸). نمره هر مقیاس با جمع کردن نمره گویه‌های سازنده آن مقیاس به دست می‌آید. هرچه نمره آزمودنی در یک مقیاس بیشتر باشد، به میزان بیشتری دارای آن ویژگی است. این ابزار در سال ۱۳۷۸ ترجمه و هنجاریابی شده است. اعتبار آن با روش آلفای کرونباخ ۰/۷۱ و با روش

بازآزمایی ۰/۷۴ به دست آمد (مختاری و همکاران، ۱۳۸۰). در این مقیاس، ۲۱ سؤالی عبارات ۱ تا ۱۲ برای سنجش جهت‌گیری بیرونی مذهبی و عبارات ۱۳ تا ۲۱ جهت‌گیری درونی مذهبی را می‌سنجد. در این مطالعه، ضرایب اعتبار جهت‌گیری مذهبی درونی و جهت‌گیری مذهبی بیرونی با روش آلفای کرونباخ به ترتیب ۰/۷۷ و ۰/۷۹ محاسبه شد.

۲. پرسش‌نامه خوش‌بینی: این پرسش‌نامه توسط پترسون و همکاران (۱۹۸۸) طراحی و اولین بار توسط شهنی ییلاق و همکاران (۱۳۸۲) ترجمه و تعیین اعتبار شده است. این ابزار، متشکل از دوازده موقعیت فرضی شامل شش موقعیت مثبت و شش موقعیت بد می‌باشد که آزمودنی باید خود را در تک‌تک این موقعیت‌ها فرض کرده و سپس به سؤالات مربوط به هر موقعیت پاسخ دهند. پترسون و همکاران (۱۹۸۲)، اعتبار کل پرسش‌نامه را ۰/۶۹ و شهنی ییلاق و همکاران (۱۳۸۲) اعتبار کل پرسش‌نامه را ۰/۶۷ گزارش کردند (عسگری و همکاران، ۱۳۸۸). در این مطالعه، ضریب اعتبار خوش‌بینی با روش آلفای کرونباخ ۰/۷۱ محاسبه شد.

۳. پرسش‌نامه هوش معنوی: این پرسش‌نامه توسط عبدالعزیز و همکاران (۱۳۸۸) ساخته شد که دارای ۲۹ گویه است. در این مقیاس، پاسخ هر گویه با استفاده از مقیاس پنج درجه‌ای لیکرت نمره‌گذاری می‌شود. نمره هر مقیاس با جمع کردن نمره گویه‌های سازنده آن مقیاس به دست می‌آید، هرچه نمره آزمودنی در یک مقیاس بیشتر باشد، به میزان بیشتری دارای آن ویژگی است. عبدالعزیز و همکاران (۱۳۸۸) اعتبار کل پرسش‌نامه را با روش آلفای کرونباخ ۰/۸۹ گزارش کردند. همچنین علاوه بر روایی صوری، که با نظر متخصصان تأیید شد، همبستگی همه سؤالات بالای ۰/۳ بودند. در این مطالعه، ضریب اعتبار هوش معنوی با روش آلفای کرونباخ ۰/۸۷ محاسبه شد.

۴. پرسش‌نامه سلامت معنوی: این پرسش‌نامه توسط پولوتزین و الیسون (۱۹۸۲) طراحی شده است. این ابزار شامل ۲۰ گویه است که ۱۰ گویه مربوط به سلامت مذهبی و ۱۰ گویه مربوط به سلامت وجودی است. گویه‌ها به صورت مقیاس شش درجه‌ای لیکرت نمره‌گذاری می‌شوند. دامنه نمرات بین ۱۲۰-۲۰ است، که افراد از لحاظ معنوی دارای سه سطح پایین (۴۰-۲۰)، متوسط (۹۹-۴۱) و بالا (۱۲۰-۱۰۰) تقسیم‌بندی می‌شوند. همچنین رضایی (۱۳۸۵) اعتبار آن را با روش آلفای کرونباخ ۰/۸۲ گزارش کرد (شریف‌نیا و همکاران، ۱۳۹۱). در این مطالعه، ضریب اعتبار سلامت معنوی با روش آلفای کرونباخ ۰/۸۳ محاسبه شد.

لازم به یادآوری است که از روش‌های آمار توصیفی، یعنی شاخص‌های گرایش مرکزی و

پراکندگی برای توصیف توزیع متغیرها و از ضریب همبستگی پیرسون و رگرسیون گام به گام برای آزمون فرض‌های آماری استفاده شد. همچنین برای تحلیل داده‌ها از نرم‌افزار SPSS-19 استفاده شد.

یافته‌های تحقیق

شرکت‌کنندگان این پژوهش، ۱۲۰ مری قرآن با میانگین سنی ۳۷/۲ سال بودند. مریبان از طبقه اجتماعی - اقتصادی متوسط انتخاب شدند. برای بررسی روابط میان متغیرها از جدول ضرایب همبستگی پیرسون استفاده شد.

جدول ۱: میانگین و انحراف استاندارد، ضرایب همبستگی و اعتبار متغیرهای پژوهش (n=120)

متغیر	M	SD	۱	۲	۳	۴
۱. جهت‌گیری مذهبی درونی	۲/۹۵	۰/۷۶				
۲. جهت‌گیری مذهبی بیرونی	۲/۷۳	۰/۶۹	۰/۲۳*			
۳. خوش‌بینی	۳/۲۷	۱/۰۵	۰/۱۹*	۰/۰۷		
۴. هوش معنوی	۳/۷۸	۰/۸۲	۰/۳۲**	-۰/۱۸*	۰/۳۸**	
۵. سلامت معنوی	۴/۲۴	۰/۹۸	۰/۴۷**	-۰/۱۲	۰/۵۳**	۰/۶۲**

*p<0.05 **p<0.01

یافته‌ها حاکی از آن است که میان جهت‌گیری مذهبی درونی، خوش‌بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی رابطه مثبت و معنادار وجود دارد. همچنین جهت‌گیری مذهبی بیرونی، با سلامت معنوی رابطه منفی داشت؛ اما این رابطه معنادار نبود. سایر روابط حاکی از آن است که جهت‌گیری مذهبی درونی با جهت‌گیری مذهبی بیرونی، خوش‌بینی و هوش معنوی رابطه مثبت و معنادار و جهت‌گیری مذهبی بیرونی با هوش معنوی رابطه منفی و معنادار دارد. خوش‌بینی با هوش معنوی رابطه مثبت و معنادار دارد. سایر متغیرها روابط معناداری نداشتند. برای مشخص کردن توان پیش‌بینی و مؤثرترین متغیرها، از جدول خلاصه رگرسیون گام به گام و ضرایب رگرسیون استفاده شد.

جدول ۲: خلاصه تحلیل رگرسیون با مدل گام به گام و ضرایب استاندارد و غیراستاندارد

مد	متغیر پیش‌بین	R	R2	تغییر	تغییر	df	df2	احتمال	غیراستاندارد	استاندارد
۱	هوش معنوی	۰/۶۲	۰/۳۸۴	۰/۳۸۴	۵۷/۰۶	۱	۱۱۸	۰/۰۰۱	۱/۷۴	۰/۵۷۶
۲	هوش معنوی جهت‌گیری مذهبی	۰/۷۱	۰/۵۰۴	۰/۱۲۰	۱۰/۲۹	۱	۱۱۷	۰/۰۰۱	۰/۴۹۳	۰/۱۹۳
۳	هوش معنوی جهت‌گیری مذهبی	۰/۷۷	۰/۵۹۲	۰/۰۸۸	۸/۸۴	۱	۱۱۶	۰/۰۰۵	۰/۸۵۲	۰/۱۴۴

یافته‌ها نشان داد که در مدل نخست هوش معنوی، بیشترین نقش را در پیش‌بینی سلامت معنوی داشته است. ضریب همبستگی این متغیر با سلامت معنوی ۰/۶۲ بوده و این متغیر توانسته حدود ۳۸ درصد از تغییرات سلامت معنوی را پیش‌بینی کند. در مدل دوم پس از هوش معنوی، جهت‌گیری مذهبی درونی

وارد معادله شده است. ضریب همبستگی این دو متغیر با سلامت معنوی ۰/۷۱ بوده و این دو متغیر توانسته‌اند حدود ۵۰ درصد از تغییرات سلامت معنوی را پیش‌بینی کنند. ورود این متغیر توانسته ۱۲ درصد توان پیش‌بینی را افزایش دهد. در مدل سوم، سومین متغیری که وارد معادله شده خوش‌بینی بوده که با ورود این متغیر، ضریب همبستگی این سه متغیر با سلامت معنوی ۰/۷۷ شده که این سه متغیر، توانسته‌اند حدود ۵۹ درصد از تغییرات سلامت معنوی را پیش‌بینی کنند. ورود خوش‌بینی توانسته حدود ۹ درصد توان پیش‌بینی را افزایش دهد.

با قبول ترتیب ورود متغیرها و با توجه به بتای استاندارد متغیر هوش معنوی، با بتای استاندارد معادل ۰/۵۷۶ بیشترین سهم را در پیش‌بینی تغییرات سلامت معنوی داشته، سپس متغیر جهت‌گیری مذهبی درونی با بتای استاندارد ۰/۱۹۳ نقش مؤثری و در نهایت، متغیر خوش‌بینی با بتای استاندارد ۰/۱۴۴ نقش مؤثری در پیش‌بینی سلامت معنوی داشته است.

بحث و نتیجه‌گیری

این پژوهش با هدف تعیین رابطه جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی مریبان قرآن انجام شد. یافته‌ها نشان داد میان جهت‌گیری مذهبی درونی، خوش‌بینی و هوش معنوی با سلامت معنوی رابطه مثبت و معنادار وجود دارد. هوش معنوی، جهت‌گیری مذهبی درونی و خوش‌بینی در یک مدل پیش‌بین توانستند ۵۹ درصد از واریانس سلامت معنوی را پیش‌بینی کنند.

در این پژوهش، جهت‌گیری مذهبی درونی، با سلامت معنوی رابطه مثبت و معنادار و جهت‌گیری مذهبی بیرونی، با سلامت معنوی رابطه معناداری نداشت. این یافته با پژوهش‌های المر و همکاران (۲۰۰۳)؛ گبیر (۲۰۰۴)؛ مک فارلند (۲۰۰۹)؛ ویلیامز (۲۰۱۰)؛ کانست و همکاران (۲۰۱۲)؛ وانگ و همکاران (۲۰۱۳)؛ بهرامی و حسنی (۱۳۸۴)؛ جان‌بزرگی (۱۳۸۶)؛ پاکیزه (۱۳۸۷)؛ عسگری و همکاران (۱۳۸۸)؛ عارفی و محسن‌زاده (۱۳۹۰) همسو بود. یک تبیین احتمالی اینکه، اگر مذهب را درونی تعبیر کنیم نسبت به زمانی که بیرونی تعبیر کنیم، از سلامت معنوی بالاتری برخورداریم. افراد دارای جهت‌گیری درونی، برخلاف افرادی که جهت‌گیری بیرونی دارند، مذهب را به‌مثابه هدف در نظر می‌گیرند و یک نظام درونی ارزشی قوی دارند. همچنین جهت‌گیری درونی احساس تعهد، وظیفه‌شناسی و رضایت افراد را ارتقا می‌بخشد که این امر موجب افزایش موفقیت افراد می‌شود. در نهایت، این مسئله موجب افزایش سلامت آنان می‌شود. تبیین دیگر اینکه، فرد مذهبی به یک مبدأ

متعالی اعتقاد دارد. چنین فردی با اتکا به قدرت الهی و اعتماد به خدای حاضر و قادر، احتمال وقوع رخدادهای خوشایند را برای خود بیشتر می‌داند و رخدادهای ناخوشایند را با توکل به نیروی ایمان خود به راحتی پشت سر می‌گذارد. این امر موجب می‌شود از سلامت معنوی بیشتری برخوردار باشد. خوش‌بینی با سلامت معنوی رابطه مثبت و معنادار داشت. این یافته با پژوهش‌های گبلر (۲۰۰۴)؛ مورگان و همکاران (۲۰۰۶)؛ مک فارلند (۲۰۰۹)؛ برگ (۲۰۰۱)؛ چن و یان (۲۰۱۳)؛ شهنی ییلاق و همکاران (۱۳۸۳)؛ عطاری و همکاران (۱۳۸۵)؛ عسگری و همکاران (۱۳۸۸)؛ پورسردار و همکاران (۱۳۹۲) همسو بود. در تبیین این یافته باید گفت: خوش‌بینی از خصوصیات مثبت انسان است که در آن پیامدهای مثبت به‌عنوان یک عامل درونی و ثابت در نظر گرفته می‌شوند. زمانی که ادراک انسان با مفهوم مثبت از خود همراه باشد، علاوه بر اینکه در امور روزمره یاری‌دهنده است، در سازگاری با رخدادهای تنش‌زا به انسان کمک می‌کند. در نتیجه، فرد خوش‌بین کمتر دچار اختلالات روانی شده و از سلامت بیشتری برخوردار است. تبیین دیگر اینکه، خوش‌بینی موجب درک بهتر از خود شده و زمینه را برای هماهنگی قوای جسمانی و روحانی انسان فراهم می‌کند و این امر باعث افزایش سلامت معنوی می‌شود.

هوش معنوی، با سلامت معنوی رابطه مثبت و معنادار داشت. این یافته با پژوهش‌های زوهار و مارشال (۲۰۰۰)؛ موس و دابسون (۲۰۰۶)؛ کینگ (۲۰۰۸)؛ محمدیاری (۲۰۱۲)؛ کدخدای و جهانی (۲۰۱۲)؛ ابراهیمی‌کوهستانی و همکاران (۲۰۱۳)؛ معلمی و همکاران (۱۳۸۹) همسو بود. در تبیین این یافته باید گفت: هوش معنوی همان‌طور که زوهار و مارشال (۲۰۰۰) بیان کرده‌اند، بعد مهم و برجسته یک زندگی سالم است که منجر به هدفدار شدن و معنادار شدن زندگی می‌شود. افرادی که رویدادهای زندگی را معنادار درک می‌کنند، راحت‌تر با آنها کنار می‌آیند، این امر سبب می‌شود آنان از سلامت معنوی بالاتری برخوردار باشند. همچنین همبستگی بالای هوش معنوی و سلامت معنوی، شاید به این دلیل باشد که این دو سازه با هم همپوشی زیادی دارند.

در این مطالعه، مشخص شد در یک مدلی که جهت‌گیری مذهبی، خوش‌بینی و هوش معنوی به‌طور همزمان برای پیش‌بینی سلامت معنوی رقابت نمایند، هوش معنوی، جهت‌گیری مذهبی درونی و خوش‌بینی مؤثرترین متغیرها در پیش‌بینی سلامت معنوی هستند. در این مدل، هوش معنوی بالاترین وزن استاندارد را داشت. پس آنچه که در سلامت معنوی نقش عمده‌ای ایفا می‌کند، نخست این است که افراد چقدر رخدادهای زندگی را به یک قدرت برتر یا وجود مقدس ارتباط دهند و آنها را در حالتی

گسترده از وسعت، غنا و معنا قرار دهند. بنابراین، برای افزایش سلامت معنوی مشاوران و درمانگران، نخست باید به آموزش هوش معنوی از طریق مولفه‌های آن پردازند. براساس مدل کینگ (۲۰۰۸)، شامل چهار مؤلفه تفکر وجودی انتقادی، تولید معنای شخصی، آگاهی متعالی و توسعه حالت هشیاری است، سپس به آموزش جهت‌گیری مذهبی درونی و در نهایت، به آموزش نگاه مثبت به همه مسائل زندگی یا خوش‌بینی اقدام نمایند.

نخستین و مهم‌ترین محدودیت این مطالعه، استفاده از روش همبستگی است. از این‌رو، روابط کشف شده را نمی‌توان به‌عنوان روابط علی فرض کرد. شاید این روابط ناشی از اثر سایر متغیرها باشد. محدودیت دیگر، این مطالعه، استفاده از ابزارهای خودگزارش‌دهی است. بسیاری از این ابزارها ممکن است پاسخ‌هایی را جمع‌آوری کنند که دیگران تصور می‌کنند باید درست باشد. افراد ممکن است خویشتن‌نگری کافی نداشته باشند و مسئولانه به گویه‌ها پاسخ ندهند. با توجه به یافته‌های به‌دست‌آمده، پیشنهاد می‌شود از آنجاکه این پژوهش در مریبان قرآنی انجام شد، پیشنهاد می‌شود این پژوهش با سایر مریبان دروس و مقاطع تحصیلی دیگر انجام شود. آیا نگرش دبیران این دروس و مقاطع به سلامت معنوی نسبت به نگرش مریبان قرآن به سلامت متفاوت است؟ به هر حال، به نظر می‌رسد پژوهش‌های بیشتری باید در این زمینه صورت گیرد.

منابع

- آذربایجانی، مسعود، ۱۳۸۵، *تهیه و ساخت آزمون جهت‌گیری مذهبی با تکیه بر اسلام*، چ دوم، قم، زیتون.
- بهرامی، احسان و کتایون حسینی، ۱۳۸۴، «نقش مقابله‌های مذهبی و خوش‌بینی معنوی در تبیین سلامت روان»، *روان‌شناسی و دین*، دوره سوم، ش ۳، ص ۲۴۹-۲۶۰.
- پاکیزه، علی، ۱۳۸۷، «بررسی مقایسه‌ای سلامت روانی دانشجویان و تأثیر فعال‌سازی مفهوم معنویت بر آن» در: مجموعه مقالات چهارمین سمینار سراسری بهداشت روانی دانشجویان، شیراز، دانشگاه شیراز.
- پورسردار، نوراله و همکاران، ۱۳۹۲، «تأثیر خوش‌بینی (تفکر مثبت) بر سلامت روانی و رضایت از زندگی: یک مدل روان‌شناختی از بهزیستی»، *حکیم*، دوره شانزدهم، ش ۱، ص ۴۲-۴۹.
- جان‌بزرگی، مسعود، ۱۳۸۶، «جهت‌گیری مذهبی و سلامت روان»، *پژوهش در پزشکی*، دوره سی‌ویکم، ش ۴، ص ۳۴۵-۳۵۰.
- شریف‌نیا، سیدحمید و همکاران، ۱۳۹۱، «تأثیر دعا بر سلامت معنوی بیماران همودیالیزی»، *پرستاری مراقبت ویژه*، دوره پنجم، ش ۱، ص ۲۹-۳۴.
- شهنی بیلاق، منیجه و همکاران، ۱۳۸۳، «بررسی رابطه علی بین نگرش‌های مذهبی، خوش‌بینی، سلامت روانی و سلامت جسمانی دانشجویان دانشگاه شهید چمران اهواز»، *علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه اهواز*، دوره یازدهم، ش ۲ و ۱، ص ۱۹-۳۴.
- عارفی، مختار و فرشاد محسن‌زاده، ۱۳۹۰، «ارتباط بین جهت‌گیری مذهبی، سلامت روان و جنسیت»، *تحقیقات زنان*، دوره پنجم، ش ۳، ص ۱۲۶-۱۴۱.
- عبداله‌زاده، حسن و همکاران، ۱۳۸۸، *هوش معنوی (مفاهیم، سنجش و کاربردهای آن)*، تهران، روان‌سنجی.
- عسگری، پرویز و همکاران، ۱۳۸۸، «رابطه اعتقادات مذهبی و خوش‌بینی با سلامت معنوی دانشجویان دانشگاه آزاد اهواز»، *یافته‌های نو در روان‌شناسی*، دوره دهم، ش ۱، ص ۲۷-۳۹.
- عطاری، یوسفعلی و همکاران، ۱۳۸۵، «بررسی روابط ساده و چندگانه نگرش مذهبی، خوش‌بینی و سبک‌های دلبستگی با رضایت زناشویی دانشجویان مرد متأهل دانشگاه اهواز»، *علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه اهواز*، دوره سیزدهم، ش ۱، ص ۹۳-۱۱۰.
- معلمی، صدیقه و همکاران، ۱۳۸۹، «بررسی رابطه سلامت روان، هوش معنوی و افکار نارکارآمد در دانشجویان

دانشگاه سیستان و بلوچستان، «اصول بهداشت روانی»، دوره دوازدهم، ش ۴، ص ۷۰۲-۷۰۹.

مختاری، عباس و همکاران، ۱۳۸۰، «رابطه جهت‌گیری مذهبی با میزان تنیدگی»، *روان‌شناسی*، دوره پنجم، ش ۱، ص

۵۶-۶۷.

- Allport, Gordon W, & Ross J Michael, 1967, Personal Religious Orientation and Prejudice, *Journal of Personality and Social Psychology*, v. 5, p. 432-443.
- Berg, T, 2011, The modification of compounds by attributive adjectives, *Journal of Language Sciences*, v. 33 (5), p. 725-737.
- Chen, P, & Yan, L. N, 2013, Health-related quality of life in living liver donors after transplantation, *Hepatobiliary & Pancreatic Diseases International*, v. 10 (4), p. 356-361.
- Chui, W. H, & et al, 2013, Spirituality and punitiveness: An exploration of Christian, Buddhist, and non-religious attitudes towards crime, *International Journal of Law, Crime and Justice*, v. 41 (1), p. 1-15.
- Ebrahimi Koohbanani, SH, & et al, 2013, The Relationship Between Spiritual Intelligence and Emotional Intelligence with Life Satisfaction Among Birjand Gifted Female High School Students, *Journal of Social and Behavioral Sciences*, v. 84 (9), p. 314-320.
- Elmer, Lori D, & et al, 2003, Transpersonal psychology, physical health, and mental health: Theory, research and practice, *Journal of Humanistic Psychologist*, v. 31, p. 159-181.
- Fernsler, J. I, & et al, 1999, Spiritual wellbeing and demands of illness in people with colorectal cancer, *Journal of Cancer Nursing*, v. 22, p. 134-140.
- Gabler, W.M, 2004, *The Relationship of Prayer and Internal Religiosity to Mental and Spiritual Well-being*, Master thesis, University of Wisconsin-Stout.
- Kadkhoda, M, & Jahani, H, 2012, Problem-solving capacities of spiritual intelligence for artificial intelligence, *Journal of Social and Behavioral Sciences*, v. 32, p. 170-175.
- King, David B, 2008, *Rethinking claims of spiritual intelligence: A definition, model & measure*. Unpublished master's thesis. Trent University.
- Kunst, J. R, & et al, 2012, Coping with Islamophobia: The effects of religious stigma on Muslim minorities' identity formation, *International Journal of Intercultural Relations*, v. 36 (4), p. 518-532.
- Lin, Hung. R, & et al, 2003, Psycho-spiritual well-being in patients with advanced cancer: an integrative review of the literature, *Journal of Advanced Nursing*, v. 44, p. 69-80.
- McFarland, Michael. J, 2009, *Religion and Mental Health Among Older Adults: Do the Effects of Religious Involvement Vary by Gender?* Department of Sociology, University of Texas, Austin, TX 78705.
- Mohammadyari, GH, 2012, Relationship between Parent's Spiritual Intelligence, Level of Education and Children's Mental Health, *Journal of Social and Behavioral Sciences*, v. 69, p. 2114-2118.
- Morgan. P. D, & et al, 2006, Spiritual well-being, religious coping, and the quality of life of African American breast cancer treatment: a pilot study, *Department of Nursing*,

- Fayetteville State University*, v. 17 (2), p. 73-77.
- Moss, Erin. L, & Dobson, Keith, 2006, *The place of spirituality in psychological end of life care*. WWW.epsychologist.org.
- Peterson, Christopher, 2000, The future of optimism, *American Psychologist*, v. 55, p. 44-55.
- Seligman, Martin, E, & Csikszentmihalyi, Mihaly, 2000, Positive psychology: An Introduction, *Journal of American Psychologist*, v. 55 (1), p. 5-14.
- Sisk, D.A, & Torrance, E.P, 2001, *Spiritual intelligence: Developing higher Consciousness*, Buffalo, New York: creative Education foundation Press.
- Tabakhnick, B. G, & Fidell, L. S, 2007, *Using multivariate statistics (5th ed.)*, Boston: Allyn & Bocon.
- Williams, A, 2010, Spiritual therapeutic landscapes and healing: A case study of Students. Anne de Beaupre, Quebec, Canada, *Journal of Social Science & Medicine*, v. 70 (10), p. 1633-1640.
- Zohar, Danah, & Marshall, Ian, 2000, *Spiritual Intelligence, the Ultimate Intelligence*, London: Bloomsburg.

ملخص المقالات

دراسة نقدية حول "مقاربة التعلّم نحو الرقىّ الأخلاقيّ" من وجهة نظر القرآن الكريم

صاّدق كرىم زاده / أستاذ مساعد فى فرع العلوم التربوية فى مؤسّسة الإمام الخمينيّ للتعليم والبحوث skarimzadeh178@yahoo.com
الوصول: ٤ جمادى الاول ١٤٣٥ - القبول: ٢٢ رمضان ١٤٣٥

الملخص

الهدف من تدوين هذه المقالة هو بيان مختلف جوانب عملية الرقىّ الأخلاقيّ فى مقارنة التعلّم ودراستها فى إطار نقدىّ، ولا سيما عن طريق التعاليم الإسلامية ووفق منهج وثائقيّ. المقاربة المذكورة تشير إلى أنّ الرقىّ الأخلاقيّ عبارة عن "تعلّم القيام بسلوك اجتماعى مقبول فى مجتمع معيّن حيث يترسخ عن طريق نتائجه". نطاق هذه العملية يشمل "السلوك الاجتماعى المقبول" وعامله الأساسى، أى "السلوك الأخلاقيّ"، وهو فى مقابل المعرفة الأخلاقية والانفعال الأخلاقيّ، وتقوية هذه العملية تعتبر آلية أساسية ولا سيما فى هبتها الاجتماعية.

أما النواقص الأساسية فى هذه المقاربة حسب الرؤية الإسلامية والتي تثير اشكالات حولها فهى عبارة عن: عدم قبول القيم الذاتية والقيم المقتبسة من المصادر غير الاجتماعية، عدم سراية حدود الأخلاق إلى السلوكيات الأخلاقية التي لا تنسجم مع القوانين الموجودة، عدم اهتمامها بالعوامل المعرفية والانفعالية الأخلاقية، غفلتها عن الأعمال الأخرى باستثناء الترغيب.

كلمات مفتاحية: القرآن، مقارنة التعلّم، ماهية الأمر، سعة النطاق، العوامل، الأعمال

نظرية الدافعية فى الفكر الدينى

أبو القاسم بشيرى / أستاذ مساعد فى فرع علم النفس فى مؤسسة الإمام الخمينى للتعليم والبحوث
الوصول: ٢٠ ربيع الاول ١٤٣٥ - القبول: ١٧ رمضان ١٤٣٥

الملخص

الهدف من تدوين هذه المقالة هو طرح رؤية تركز على التعاليم الإسلامية لأجل دراسة الدافع الذى يتم وفقاً له تمهيد الأرضية الملائمة لنظرية الدافعية على أساس الفكر الإسلامى. منهج البحث الذى اعتمد عليه الباحث هو وصفى - تحليلى، وفى بادئ الأمر قام باستكشاف المفاهيم الأساسية ذات الصلة بالدافع من النصوص الدينية وبعد ذلك قام بدراسة ارتباط هذه المفاهيم مع بعضها فى إطار منطقى وفى تخطيط بيانى بصفته تصميم أولى للموضوع. المفاهيم الأساسية التى تم استكشافها من النصوص الدينية والتى لها دور مؤثر فى الدافعية، هى عبارة عن: النية، الإرادة، الشوق، الغرائز والشهوات (المتطلبات)، العقل. إضافةً إلى ذلك فإن الدراسات التجريبية التى أجريت على هذا الصعيد تشير إلى أن بعض العوامل لها دور أساسى فى السلوكيات، وهذه العوامل هى: المعلومات، الدوافع، نظام القيم والمبادئ، الأهداف، الأمور البيئية المؤثرة. وقد أشارت نتائج البحث إلى أن كل سلوك يقوم به الإنسان هو فى الحقيقة متأثرٌ بسلسلة من العوامل التى لها عدّة أوجه، وأما بالنسبة إلى أكثر العوامل تأثيراً، فهذا الأمر يرتبط بعدة أمور كالتالى: ما هى مرحلة التحول التى يمرّ فيها الإنسان؟ ما هى المتطلبات التى لها الأولوية فى هذه المرحلة؟ ما هى المعتقدات والدوافع التى يتّصف بها هذا الإنسان؟ ما هو النظام الذى يتّبنه من حيث القيم والمبادئ؟ ما هى أهدافه؟ ما هى الظروف المحيطة به؟ كلمات مفتاحية: الدافعية، النية، الإرادة، العقل، المعتقدات، الدوافع، نظام القيم والمبادئ، المتطلبات، الأهداف

تأثير الوساطة المعرفية - السلوكية الجماعية على رفع مستوى رضا النساء عن الحياة الزوجية بين السيدات اللواتي لديهن مشاكل زوجية (بمعيار إسلامي)

ليلى آكاه / حائزة على شهادة ماجستير في جامعة آزاد الإسلامية في العلوم والأبحاث بأردبيل، قسم علم النفس agah.mojgan@yahoo.com
مسعود جان بزركي / أستاذ في علم النفس في مركز دراسات الحوزة والجامعة janbo@rihu.ac.ir
عذراء غفاري / أستاذة مساعدة في جامعة آزاد الإسلامية / أردبيل
الوصول: ٨ شوال ١٤٣٤ - القبول: ١١ ربيع الأول ١٤٣٥

الملخص

الإسلام يعتبر كل ما يؤدي إلى توطيد أسس العلاقات الأسرية بأنه أمرٌ محبّدٌ، ويعتبر كل ما يزعزع هذه الأسس بأنه أمرٌ غير محبّدٍ، لذا فإنّ تعاليم القرآن الكريم تؤكد على وجوب إصلاح العلاقات الزوجية لأنّ المعتقدات غير المعقولة المتعلقة بالعلاقات الأسرية تسفر عن تفاقم وتكرار الخلافات الزوجية. ومن هذا المنطلق فإنّ محور البحث هنا هو دراسة مدى تأثير العلاج المعرفي - السلوكي على رفع مستوى الرضا في الحياة الزوجية بين النساء اللاتي لديهنّ مشاكل زوجية، وذلك بالاعتماد على خطة بحث شبه تجريبية وبأسلوب انتقاء عينة البحث المتوفرة بين النساء المتطوّعات لهذا الغرض حيث بلغ عددهنّ ٣٠ سيدة لديهنّ مشاكل في حياتهنّ الزوجية صنّفن في مجموعتين. أجرى البحث على المجموعتين قبل الوساطة وبعدها، وقد أجابت السيدات في المجموعتين على استبيانات خاصة بمسألة التعارض في الحياة الزوجية والرضا عنها وفق معيار إسلامي. أمّا النتائج المتحصلة فقد تمّ تحليلها على أساس اختبار تحليل التباين أحادي الاتجاه ومتعدد الاتجاه، وأثبتت أنّ منهج العلاج المعرفي - السلوكي يجعل نسبة التعارض في الحياة الزوجية قليلة في حين أنّه يرفع مستوى الرضا الزوجي ومختلف جوانبه ($P < 0.05$). استناداً إلى ذلك فإنّ منهج العلاج المعرفي - السلوكي إلى جانب التعاليم الدينية وإصلاح المعرفة اعتماداً على فنون خاصة هي أمور من شأنها إصلاح سوء الأداء السلوكي والانفعالات السلبية، كما أنّها تساعد على إعادة تقييم منطق التفكير وإدراك هواجس العلاقات، وبالتالي فإنّه يسفر عن تحسين مقومات الهدف.

كلمات مفتاحية: المنهج العلاجي، المعرفية - السلوكية، الاختلاف الزوجي، الرضا في الحياة الزوجية الإسلامية

دراسة حول تأثير تعلّم المهارات الاجتماعية عن طريق القصص القرآنية على الأطفال

r.a.solan@gmail.com

✍️ أكبر سليمان نجاد / أستاذ مساعد في فرع علم النفس في جامعة بيام نور / ارومية
حوراء سودى / طالبة ماجستير في تاريخ وفلسفة التربية والتعليم في جامعة بيام نور / خوى
الوصول: ١١ ربيع الاول ١٤٣٥ - القبول: ٢ جمادى الثاني ١٤٣٤

الملخص

إنّ سرد القصص قد حظى باهتمام ورغبة الناس على مرّ العصور بحيث كانت له جذابية خاصّة واعتبر إحدى الوسائل الهامة لتشذيب السلوك، والقرآن الكريم بدوره قد اهتمّ بحاجتهم ونزعتهم إلى القصّة وعبر تأكّيده على اهتماماتهم الطبيعية قام بطرح الكثير من المواضيع الدقيقة اعتقادياً واجتماعياً وأخلاقياً فى إطار أروع القصص. الهدف من تدوين هذه المقالة هو دراسة مدى تأثير تعليم المهارات الاجتماعية بواسطة القصص القرآنية على الأطفال، ومنهج البحث شبه تجريبى حيث أجرى على فئتين إحداهما مجموعة الاختبار والأخرى مجموعة الإشراف بطريقة الاختبار القبلى والبعدى. أمّا عيّنة البحث فقد شملت ٤٠ طفلاً تتراوح أعمارهم بين ٤ إلى ٦ سنوات فى ثلاثة روضات للأطفال بمدينة خوى للعام الدراسية ١٣٩٠ - ١٣٩١ حيث تمّ اختيارهم بشكل عشوائى. أمّا نتائج البحث حسب اختبار تحليل التباين بمستوى $(\alpha = 0.05)$ فقد أثبتت أنّ معدّل درجات الأطفال فى مجموعة الاختبار والإشراف فى مجال تأثير القصص القرآنية على عوامل المهارات الاجتماعية فيها اختلافات ملحوظة، وهذه المهارات هى (سلوكيات غيرية، سلوكيات اجتماعية غير مناسبة، سلوكيات اندفاعية، العلاقة مع الأقران، السعى وراء التفوق، الثقة الفائقة بالنفس).
كلمات مفتاحية: سرد القصص، القرآن الكريم، المهارات الاجتماعية، الأطفال.

تخمين أسلوب الحياة على أساس رؤية دينية والتزام أخلاقي لدى المطلّقين وغير المطلّقين

khaleghi_farzaneh@yahoo.com

faribayazdkhasti@yahoo.com

فرزانه خالقي دهنوي / طالبة ماجستير في علم النفس العام في جامعة أصفهان

فريبا يزدخواستي / أستاذة مساعدة في فرع علم النفس في جامعة أصفهان

الوصول: ٢٧ ذى القعدة ١٤٣٤ - القبول: ٩ جمادى الأولى ١٤٣٥

الملخص

الهدف من تدوين هذه المقالة هو تخمين أسلوب الحياة على أساس رؤية دينية والتزام أخلاقي لدى المطلّقين وغير المطلّقين، وذلك وفق منهج بحث وصفيّ - مترابط، ونطاق البحث شمل جميع الرجال والنساء الذين لديهم طلبات بالطلاق والذين ليست لديهم طلبات بذلك حيث تمّ اختيار عينات البحث كما يلي: ١٠٣ من أصحاب طلبات الطلاق و١٠٢ من الذين ليست لديهم طلبات بالطلاق حيث اختيروا على أساس العينة المتوفرة. أمّا وسائل البحث التي اعتمدت الباحثان عليها فهي عبارة عن استبيان للأراء لتقييم التدين واستبيان الالتزام بالحياة الزوجية واستبيان أسلوب الحياة، وقد اختير معامل الارتباط لبيرسون ومنهج تحليل الانحدار المتوالى لتحليل المعطيات والنتائج التي أثبتت أنّ المطلّقين وغيرهم يتوقّعون أنّ أسلوب الحياة الصحيح إنّما يتحقّق في رحاب رؤية دينية فقط، وبناءً على هذا يمكن القول إنّ الرؤية الدينية هي إحدى العوامل الهامة المرتبطة بأسلوب الحياة بغضّ النظر عن تجربة الطلاق أو عدم تجربته.

كلمات مفتاحية: الطلاق، أسلوب الحياة، الرؤية الدينية، الالتزام الأخلاقي

علاقة الشعور بالامتنان إلى الله تعالى مع الشخصية والأداء النفسى الإيجابى فى إيران وبولندا

naseragha@gmail.com

✍ ناصر آقا بابائى / طالب دكتوراه فى علم النفس العام فى جامعة العلامة الطباطبائى
أغاثا بلتشنىو / أستاذة مساعدة فى جامعة جان بول الثانى الكاثوليكية فى لوبلين
الوصول: ١٧ محرم ١٤٣٥ - القبول: ١٩ جمادى الثانى ١٤٣٥

الملخص

الهدف من تدوين هذه المقالة هو دراسة علاقة الشعور بالامتنان إلى الله تعالى مع الشخصية والأداء النفسى الإيجابى ومقومات الشخصية، وعينة البحث شملت ٢٢٦ طالباً جامعياً إيرانياً و ٢٢٠ طالباً جامعياً بولندياً حيث أجابوا على الاستمارات التالية: استبيان الامتنان إلى الله تعالى، استبيان الشخصية (هيجزاكو - ٦٠)، معيار البهجة المؤثرة، معيار الرضا عن الحياة، معيار حرمة النفس (روزنبرغ). وقد أثبت نتائج البحث أن الفئتين من الطلاب قد منحنا درجة عالية لكون الامتنان لله تعالى يرفع من مدى البهجة والرضا عن الحياة وحرمة النفس والصدق والتواضع والنزعة الخارجية.

الشعور بالامتنان لله عز وجل بعد السيطرة على النفس يؤدى إلى إيجاد مقادير معتبرة من التغييرات فى الأداء النفسى الإيجابى، كما أن نتائج البحث أشارت إلى أن الدور الإيجابى للامتنان مستقلٌ عن الشخصية وهو عامٌ على النطاق الثقافى.

كلمات مفتاحية: الامتنان، الدين، الله، البهجة، الشخصية، هيجزاكو

علاقة التوجّه الديني والتفاؤل والذهن المعنوي مع السلامة المعنوية لمعلّمي القرآن الكريم

جمال عاشوري / طالب دكتوراه في علم النفس التربوي في جامعة آزاد الإسلامية - فرع العلوم والبحوث العلمية / أصفهان
jamal_ashoori@yahoo.com

محمدرضا صفاريان / أستاذ مساعد في قسم علم النفس في جامعة «آزاد» الإسلامية فرع مشهد المقدّسة

نورالله يوسفى / حائز على شهادة ماجستير بجامعة آزاد الإسلامية فرع طهران المركزي.

الوصول: ٢٢ ذى القعدة ١٤٣٤ - القبول: ٨ ربيع الثاني ١٤٣٥

الملخص

الهدف من تدوين هذه المقالة هو دراسة علاقة التوجّه الديني والتفاؤل والذهن المعنوي مع السلامة المعنوية، ونطاق البحث يشمل جميع معلّمي القرآن الكريم في مدينة (رى)، وعيّنة البحث التي تمّ اختيارها فقد شملت ١٢٠ معلّمًا للقرآن الكريم حيث اختيروا بأسلوب عشوائي بسيط. أجاب هؤلاء المعلمون عن استبيانات حول التوجه الديني والتفاؤل والذهن المعنوي والسلامة المعنوية، وأمّا نتائج البحث فقد تمّ تحليلها وفق منهج تحليل الانحدار المتوالى وأشارت إلى أنّ التوجه الديني الباطني والتفاؤل والذهن المعنوي هي أمور لها صلة إيجابية ومعتبرة بالسلامة المعنوية ($p < 0/01$). وفي نموذج للتخمين فإن مجرد ٥٩ بالمائة من الـذهن المعنوي والتوجه الديني الباطني والتفاؤل ختمت فيها بتباين السلامة المعنوية. إذن على هذا الأساس ولأجل رفع مستوى السلامة المعنوية يجب أولاً القيام بتعليم الـذهن المعنوي وبعد ذلك تعليم التوجه الديني الباطني ومن ثمّ تعليم التفاؤل.

كلمات مفتاحية: التوجه الديني، التفاؤل، الـذهن المعنوي، السلامة المعنوية، معلّمو القرآن الكريم

The Relationship of Religious Orientation, Optimism and Spiritual Intelligence with the Spiritual Well-being of Instructors of the Qur'an

✉ **Jamal 'Ashori** / PhD Student of educational psychology, Isfahan Azad Islamic University, Sciences and researches Department jamal_ashoori@yahoo.com

Mohammad Reza Safariyan / Assistant Professor of Psychology Department, Islamic Azad University of Mashhad

Noor-al-Allah Yousofi / M.A, Islamic Azad University of Central Tehran Branch.

Received: 2013/09/19 - **Accepted:** 2014/02/09

Abstract

The present research seeks to investigate the relationship of religious orientation, optimism and spiritual intelligence with spiritual well-being. The statistical universe includes all the instructors of the Quran in Shahr-e- Rey, from among whom 120 were selected randomly. They all completed questionnaires about religious orientation, optimism, spiritual intelligence and spiritual well-being. Stepwise regression was used to analyze the data. The research findings show that internal religious orientation, optimism and spiritual intelligence have a positive and significant relationship with spiritual health ($p < 0.01$). an indicative model shows that only spiritual intelligence, internal religious orientation and optimism can predict %59 percent of the variance of spiritual well-being. Therefore, when we think of promoting well-being, we should first concentrate on achieving spiritual intelligence, then on internal religious orientation and finally on optimism.

Key words: religious orientation, optimism, spiritual intelligence, spiritual well-being, instructors of the Quran.

The Relationship of Feeling Grateful to God with Personality and Positive Psychological Functioning in Iran and Poland

✦ **Naser Aghababaei** / PhD Student in Psychology, Allameh Tabataba'i University

naseragha@gmail.com

Agata Blachnio / Assistant Professor, The John Paul II Catholic University of Lublin

Received: 2013/11/22 - **Accepted:** 2014/04/20

Abstract

This research aimed to investigate the relationship of feeling grateful towards God with positive psychological functioning and personality factors. 226 Iranian and 220 Polish university students filled out “Gratitude toward God Questionnaire”, “HEXACO Personality Inventory-60”, “Subjective Happiness Scale”, “Satisfaction with Life Scale”, and “Rosenberg’s Self-Esteem Scale”. Results showed that within both contexts feeling grateful to God was positively associated with happiness, life satisfaction, self-esteem, Honesty-Humility, and Extraversion. After controlling for personality, gratitude to God managed to significantly predict variances in positive functioning. Furthermore, the findings showed that the positive role of gratitude is independent of personality and has cross-cultural generality.

Key words: gratitude, religion, God, happiness, personality, HEXACO.

Predicting the Lifestyle Based on Religious Attitude and Moral Commitment among Those With or Without Divorce Experience

✉ **Farzaneh Khaleghi Dehnavi** / MA student of general psychology ,Isfahan University

khaleghi_farzaneh@yahoo.com

Fariba Yazdkhasti / Assistant Professor of Psychology department, Isfahan University

Received: 2013/10/04 - **Accepted:** 2014/03/12

faribayazdkhasti@yahoo.com

Abstract

The present paper seeks to predict the lifestyle based on religious attitude and moral commitment among those who have and those who lack divorce experience. A descriptive-correlative method is used in this research. The statistical universe includes all people -male and female- in Isfahan (from among those who filed for divorce and who did not). 103 individuals from among those who filed for divorce and 102 individuals from among those who did not file for divorce were selected through the available sampling. A questionnaire on religious attitude, a questionnaire on marital commitment and a questionnaire on lifestyle were used in this research. Pearson correlation and stepwise regression were used to analyze the data. The research findings show that only religious attitude can significantly predict the lifestyle of those who have and those who lack divorce experience. Therefore, religious attitude can be considered as one of the important factors affecting lifestyle, regardless of having or lacking divorce experience.

Key words: divorce, lifestyle, religious attitude, moral commitment.

An Inquiry into the Effects of Referring to Qur'anic Stories for Training Social Skills on Children

✉ **Akbar Soleymannejad** / Assistant professor of psychology, Payam-e- noor University of Urmia

r.a.solan@gmail.com

Haura Sudi / MA student of History and Education Philosophy, Payam-e- noor University of Khoy

Received: 2014/01/14 - **Accepted:** 2013/04/14

Abstract

Throughout history, storytelling has always been of special interest and a source of fascination to man, and it represents one of the effective instruments for modifying his behavior. The holy Quran which pays special attention to man's requirements and man's inclination towards story and lays emphasis on man's natural desires, presents a lot of delicate ideological, social and moral subjects in the form of fascinating stories. The aim of this research is investigating the effects of referring to Qur'anic stories for training social skills on children. A quasi-experimental method was used in the survey and two groups: subject and control were formed and pre-tests and post-test were administered. The sample content included 40 children aging 4 to 6 who were from three kindergartens in Khoy in the academic year 1390-1391. They were randomly selected through a cluster-sampling method. The results of the test of co-variance in the level of $\alpha= 05/0$ show that there is a significant difference between the average grade of the children of subject group and that of control group with respect to the effect of Qur'anic stories on the social skills factors, including humanitarian behaviors, undesirable social behaviors, impulsive behaviors, the relations with one's peers, superiority seeking, and excessive self-confidence.

Keywords: storytelling, the Quran, social skills, children.

The Effectiveness of Group Cognitive- Behavioral Therapy on Increasing the Marital Satisfaction of Women Having Marital Conflict (on the basis of Islamic measures).

✉ **Leila Agah** / M.A Graduate of Islamic of Islamic Azad University of Scince and research Breunch, Ardabi agah.mojgan@yahoo.com

Masood Janbozorgi / Associate professor of Hawzah and Daneshgah Research Center. janbo@rihu.ac.ir

Ozra Gafari / Associate professor of Islamic Azad University, Ardebil

Received: 2013/08/16 - **Accepted:** 2014/01/14

Abstract

In Islam, whatever strengthens family ties is considered acceptable and whatever weakens family links is deemed unfavorable. According to Qur'anic teachings, the efforts should be directed to bringing about reconciliation between spouses, because unsound beliefs about marital relations result in intensity and recurrence of marital conflict. Hence, this paper investigates the effectiveness of group cognitive- behavioral therapy on increasing marital satisfaction among the women who have marital conflict. To this end, thirty female volunteers having marital conflict were selected and divided into two groups through a semi- experimental research and the available type of sampling. The testees in the two groups filled out questionnaires about marital conflict and matrimonial satisfaction (on the basis of Islamic measures) before and after the treatment. One -way and multi- way co- variance analysis was used for analyzing the data. The findings show that group cognitive- behavioral therapy contributes to the decrease of marital conflicts and increase of marital satisfaction while its components reaching the standard of ($p < 0/05$).

Therefore, alongside religious teachings, and use of special techniques, group cognitive-behavioral therapy corrects cognition, regulates behavioral malfunctions and negative excitement, and contributes to the revaluation of soundness of thoughts and realizing the breakdown in communication and thus promoting the ways of setting the goal.

Key words: group treatment, cognitive-behavioral, marital conflict, Islamic marital satisfaction.

Motivation Theory in Religious Thought

Abolghasem Bashiri / Assistant Professor of Psychology Department, IKI

bashitri@qabas.net

Received: 2014/01/23 - **Accepted:** 2014/07/16

Abstract

This research seeks to present an approach to the study of motivation, based on Islamic teachings, in an attempt to prepare the ground for developing a motivation theory based on Islamic thought. The paper, which uses a descriptive-analytical method, first explores the basic concepts about motivation in religious texts, then investigates their mutual relations in a logical context to present it as a primary pattern in a schematic form. The basic concepts which are derived from religious texts and which have motivational role include: intention, will, desire, instincts and needs and intellect. Moreover, experimental research works, indicate that cognitions, tendencies, axiological system, targets and vital environmental factors play a basic role in the pattern of behavior. The research results show that a number of multiple factors is involved in every human behavior. As for the answer to the question which factors are more effective, a number of things should be considered; such as what stage of development a person is, which of his/her needs should be satisfied first in that stage of development, what kind of beliefs and attitudes he/she holds, which axiological system he/she follows what aims is he/she after and finally in what circumstances he/she is.

Key words: motivation, intention, will, intellect, beliefs, attitudes, axiological system, needs and objectives.

Abstracts

A Critical Investigation of the Learning Approach to Moral Development according to the Quran

Sadigh Karimzade / Assistant Professor of Education Department, IKI. skarimzadeh178@yahoo.com

Received: 2014/03/07 - **Accepted:** 2014/07/21

Abstract

The aim of this paper is to illustrate the different aspects of the process of behavioral development in learning and present a critical review of this process. The review is mainly based on Islamic doctrines and uses a documentary method. The mentioned approach defines behavioral development as a way of "learning how to display the social behavior which, according to certain, community is acceptable and which is confirmed through its consequences". The scope of this process is "the acceptable social behavior", and its main component is "moral behavior" as distinct from behavioral recognition and excitement, and reinforcement of, especially its social form, is counted as its main mechanism. Rejecting the dominant values and the values derived from meta-social sources, non-extension of the boundaries of morality to the moral behaviors which are inconsistent with existing norms, disregarding the cognitive and emotional components of morality and neglecting the mechanisms other than reinforcement are the main shortcomings that, according to Islamic view, represent a challenge to the positions of this approach.

Keywords: the Quran, learning approach, equality, scope, component, mechanism.

Table Of Contents

A Critical Investigation of the Learning Approach to Moral Development according to the Quran / <i>Sadigh Karimzade</i>.....	5
Motivation Theory in Religious Thought / <i>Abolghasem Bashiri</i>.....	39
The Effectiveness of Group Cognitive- Behavioral Therapy on Increasing the Marital Satisfaction of Women Having Marital Conflict (on the basis of Islamic measures) / <i>Leila Agah / Masood Janbozorgi / Ozra Gafari</i>	61
An Inquiry into the Effects of Referring to Qur'anic Stories for Training Social Skills on Children / <i>Akbar Soleymannejad / Haura Sudi</i>.....	81
Predicting the Lifestyle Based on Religious Attitude and Moral Commitment among Those With or Without Divorce Experience / <i>Farzaneh Khaleghi Dehnavi / Fariba Yazdkhasti</i>	99
The Relationship of Feeling Grateful to God with Personality and Positive Psychological Functioning in Iran and Poland / <i>Naser Aghababaei / Agata Blachnio</i>	111
The Relationship of Religious Orientation, Optimism and Spiritual Intelligence with the Spiritual Well-being of Instructors of the Qur'an / <i>Jamal 'Ashori / Mohammad Reza Safariyan / Noor-al-Allah Yousofi</i>.....	125

In the Name of Allah

Ravanshenasi va Din

A Quarterly Journal of Psychological inquiry

Vol.7, No.2

Winter 2014

Concessionary: *Imam Khomeini Educational and Research Institute (IKI)*

Manager: *Mohammad Naser Saqaie Bi-Ria*

Editor in chief: *Mohammad Reza Ahmadi*

Executive manager: *Sajad Solgi*

Translation of Abstracts: *Language Department of IKI*

Editorial Board:

☐ **Hujjat-ul Islam Dr. Mohammad Reza Ahmadi:** *Assistant Professor, IKI*

☐ **Hujjat-ul Islam Ali Reza Arafai:** *Associate Professor, Research Institute of Hawza Wa Danishgah*

☐ **Dr. Qulam Ali Afruz:** *Professor, Tehran University*

☐ **Dr. Muhammad Karim Khoda panahi:** *Professor, Beheshti University*

☐ **Hujjat-ul Islam Dr. M. J. Zarean:** *Assistant Professor, Mustafa International University*

☐ **Hujjat-ul Islam Dr. N.Saghaye Biria:** *Assistant Professor, IKI*

☐ **Hujjat-ul Islam Dr. Abas Ali Shameli:** *Assistant Professor, Mustafa International University*

☐ **Hujjat-ul Islam Seyyid Muhammad Qaravi:** *Assistant Professor, Research Institute of Hawza Wa Danishgah*

☐ **Dr. Ali Fathi Ashtiani:** *Professor, Baqiat Allah Medical University*

Address:

IKI

Jomhori Eslami Blvd
Amin Blvd., Qum, Iran

PO Box: 37185-186

Tel: +982532113480

Fax: +982532934483

<http://nashriyat.ir/SendArticle>

www.iki.ac.ir & www.nashriyat.ir
